

سرمقاله

سخنی با کارگران مبارز!

(پیرامون مرگ یک فعال کارگری)

... "پرچم"، "راه" و خطی که امروز تحت نام شاهرخ زمانی و در کمین مربوط به مرگ او در زندان به راه افتاده تنها تلاش مذبحخانه دیگری برای به عقب راندن جنبش کارگری ایران و کارگران مبارز به مسیر راه حل های سترونی ست که نزدیک به ۴۵ سال پیش در هنگام تولد جنبش مسلحانه و دستاوردهای تئوریک آن سترونی و بی آینده گی شان به اثبات رسید و نقد آنها توسط کمونیست های فدایی در عرصه نظر و در کوران عمل راهکشیایی بزرگی در پیشرفت مبارزات طبقه کارگر ایجاد کرد. آنهایی که زیر نام شاهرخ زمانی و با استناد به او از نظر خویش در صدد "خط" دادن به کارگران مبارز ایران هستند حداکثر کاری که می کنند برای جان دادن دوباره به نظرات راست و مورد علاقه بخشی از طبقه سرمایه دار حاکم در میان کارگران به جان آمده تلاش می کنند. این در شرایطی است که کارگران مبارز ما هر روز با اعتصاب و تجمعات اعتراضی شان برای کسب حقوق مشروعیشان علیه جمهوری اسلامی دست به مبارزه می زنند و گرایش به راه حل های انقلابی و قهر آمیز در مقابل دیکتاتوری حاکم در میان آنها اوج می گیرد....

صفحه ۲

آکسیون فعالین سازمان و رسوایی جمهوری اسلامی در جشنواره جهانی فیلم مونترال!



فریبرز سنجری

ملاحظات در رابطه با نوشته اصغر ایزدی به نام "من مرگ را دیدم!"

... نابدل چه به دلیل تیر خوردن در زمان دستگیری و چه به دلیل اقدام به خودکشی با پرتاب خود از پنجره اتاق بیمارستان شهرپایانی واقع در خیابان بهار تهران و سپس تلاش برای پاره کردن روده های خود که در اثر سقوط از ارتفاع از شکمش بیرون ریخته شده بودند از سلامت کامل برخوردار نبود و سردرد های آزار دهنده همواره او را رنج می داد. ... وقتی با آمدن رفقای از زندان جمشیدیه سرود "من چریک فدایی خلم" به دست زندانیان اتاق شماره پنج (اوین قدیم) رسید این، رفقا مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل بودند که دو تانی در اتاق مرتب قدم می زدند و این سرود را که از کار های فراموش نشدنی سعید قهرمانی بود اصلاح می کردند. آنها بالاخره آن را به عنوان سرود چریکهای فدایی خلق تنظیم کردند و ما در آن اتاق همگی به طور دسته جمعی بارها آن را خواندیم... ما این سرود را در "دادگاه ۲۲ نفر" در مقابل چشمان حیرت زده دادستان و قاضی و رؤسای دادگاه خواندیم... صفحه ۶

منتقدین " آثار و اندیشه های صمد بهرنگی کیستند و چه می گویند؟! "

روشنفکرمانی که از سر خرفتی و یا برای خر کردن دیگران، دنیای کودک را عاری از تناقضات و تخصصات طبقاتی تصویر می کنند و بعد هم بر مبنای چنین تصویر غیرواقعی ای از "دنیای کودک"، صمد و فقه های او را بی ربط و بی ارتباط با دنیای "کودک" می خوانند در واقع میزان جهل و بی خبری خود از دنیای واقعی کودکان و اوج بیگانگی و جدایی خویش از توده های محروم جامعه را به نمایش می گذارند. صمد با فقه ها و نوشته های خود، علاوه بر ارائه تصویری نقادانه از واقعیات تلخ اجتماعی، و مهمتر از آن، به مخاطبین خود نشان می داد که چگونه می توانند و باید فلک را سخت بشکافند و طرحی نو دراندازند... صفحه ۱۴

به خاطرۀ گوزنی که زاده جنگل حماسه بود و با خون زلال خود، جنگلی پُر از گوزن های "درخت اقا" آفرید...!

(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر، فریدون جعفری) - بخش پایانی

... اندام ورزیده و موزون رفیق جعفری با قد بلند و وارستگی اش و با صلابتی که در رفتار و کردارهای متین و موقر وی نمایان بود همراه با تواضع و صمیمیت اش باعث آن بود که هر رفیقی در دیدار اول، واقعیت تصویری که از رفیق حمید اشرف در تخیل خود مجسم کرده و انتظاری که از او در ذهن خود پرورده بود را در شخصیت رفیق جعفری ببیند، این واقعیتی است که من آن را تا کنون از زبان چند رفیق و از جمله رفیق مادر شایگان شنیده ام... صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- اطلاعیه: مرگ شاهرخ زمانی ۵
- آکسیونهای فعالین سازمان ۱۶
- وودی گاتر، ستونی استوار در بنای موسیقی اعتراضی ۲۴.....
- داعش و سلاح شیمیایی ۲۵.....
- چریکهای فدایی خلق و بختک
- حزب توده خائن (بخش پایانی) ۲۶
- گزارشی از نشست وسیع تشکیلاتی ۲۸.....

نیروهای گوناگون با تفکرات و گرایشات حتی متضاد با یکدیگر در رابطه با شاهرخ زمانی وارد میدان شدند. مثلاً نه تنها بسیاری از نیروهائی که خود را کمونیست می خوانند بلکه طیفی از نیروهای اصلاح طلب رژیم که در واقع خود بخشی از طبقه استثمارگر حاکم بوده و عملاً و علناً ضد کارگر و ضد کمونیست می باشند نیز به دفاع از شاهرخ زمانی برخاسته اند. در ایران خانواده مهدی کروی به مثابه سخنگویان رسمی کروی، کسی که خود یکی از گردانندگان و سردمداران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و یکی از دشمنان قسم خورده کارگران بوده و می باشد مرگ شاهرخ زمانی را "تسلیت" گفته و از آن به عنوان "ضایعه ای دردناک" برای "جامعه کارگری" ایران یاد کرده و ابراز "تأثر و تألم" کردند

شاهرخ زمانی به میدان آمده و ضمن "تسلیت" به جامعه ی جهانی کارگری و دوستان شاهرخ در تشکل های کارگری در ایران از "جوانان" ایران می خواهد که "با اندیشه و عمل شاهرخ زمانی که به "ایدئولوژی" "مارکسیسم - لنینیسم" بشدت وفادار" بود ولی در برخورد های انسانی و اجتماعی، "به هیچ وجه گرایش های عقیدتی خود را دخالت نمی داد" آشنا شوند و ارزش این "سرمایه اجتماعی" "سازش ناپذیر و از جان گذشته" که مدافع تشکیل "کنفدراسیون" صنفی کارگران بود را "بیش از پیش" قدر بدانند. بالاخره سازمان هایی نظیر "عفو بین الملل" که برغم تمام ادعاهای "حقوق بشری" و "غیر سیاسی" شان، منابع تامین بودجه و افسار تعیین سیاستهایشان نهایتاً در دست بزرگترین قدرت های سرمایه داری و کارگر ستیز است نیز در این مورد "سکوت" همیشگی خود را شکسته و با صدور اطلاعیه هایی در دفاع از شاهرخ زمانی و درخواست "تحقیق" در مورد مرگ او بر آتش تبلیغات کارزار جاری دیدند.

از طرف دیگر برخی از نیروهائی که خود را به عنوان مدافعین حقوق صنفی کارگران شناسانده و تحت نام هائی در دفاع از این یا آن سندیکا و اتحادیه فعالیت می کنند و نیز دستجات متنوعی در خارج از کشور مدعی اعتقاد به کمونیسم و نقش تاریخی طبقه کارگر به اشکال گوناگون و از جمله با برگزاری تظاهرات و مراسم و یا از طریق اینترنت سعی کردند شاهرخ زمانی را به گونه ای که مواضع و موقعیتشان ایجاب می کند به دیگران بشناسانند و به نفع آن تبلیغ کنند و شاهدیم که در این تبلیغات عمدتاً از شاهرخ زمانی به عنوان "کمونیست" و دشمن نظام سرمایه داری و ... نام برده می شود! بخشی از این نیروها نظراتی را به شاهرخ زمانی نسبت می دهند که حتی جرات ابراز آنها در بیرون و در سطح جامعه، زیر سیطره دیکتاتوری



امر او را گرفتار "حصر" خانگی از سوی همکاران خود کرده است. او یکی از مدافعین سینه چاک جلادان شکنجه گر این رژیم در دهه ۶۰ می باشد که دستانش تا مرفق به خون کمونیست ها و مبارزین و فعالین کارگری آلوده است. این شخص (مهدی کروی) که حال خود نقاب طرفداری از قربانیان طبقه کارگر و ... را بر چهره زده کسی ست که در دهه ۶۰ بسیاری از هواداران کارگران و زحمتکشان یعنی بسیاری از جوانه های نوشکفته خلق، نوجوانان دختر و پسری را که در راه آزادی و دفاع از حقوق زحمتکشان جامعه به میدان آمده بودند را در همان زیر زمین "بنیاد شهید" بدون هیچ احساس "تألم و تأثر"ی تحت بازجویی و شکنجه قرار داده و به قتل رسانده است. همچنین کروی رییس دو دوره مجلس ضد خلقی ای ست که جنایتکارانه ترین لوایح و قوانین سرکوبگرانه و ضد کارگری را تصویب کرده تا هیئت دولت به زور قهر و سرکوب بر میلیون ها تن از کارگران رنجبر و توده های زحمتکش تحمیل نماید. در یک جمله مهدی کروی یکی از سمبل های تبهکار نظام دیکتاتور و کارگر ستیز حاکم است که یاد آوری جنایات غیر قابل توصیفش هنوز قلب بسیاری از توده های دردمند جامعه تحت سلطه ما را آکنده از درد می کند. اما در شرایطی که چهره او برای تمام وجدانهای بیدار که قلبشان با آمال کارگران و برای همه ستمدیدگان می تپد شناخته شده است، پیام تسلیت نامبرده و خط اهریمنی ابراز "تألم و تأثر" و "همدردی" با شاهرخ زمانی و کارگران از سوی کمپ وی، به طور وسیعی در میان "اصلاح طلبان"، در سایت های عوامفریب مبلغ اصلاح طلبی نظیر "کلمه" و ... منعکس شد و به اشکال مختلف پژواک گردید.

حشمت الله طبرزدی، "دبیرکل جبهه دمکراتیک ایران" نیز که از نیروهای شناخته شده خواهان "اصلاحات" در جمهوری اسلامی می باشد در ارتباط با مرگ

اعلام مرگ ناگهانی شاهرخ زمانی، فعال کارگری ای که از سال ۱۳۹۰ به دلیل فعالیت در جهت ایجاد سندیکا در سیاهچالهای جمهوری اسلامی در چنگال مزدوران حکومت به سر می برد، موجی از خشم و تنفر در افکار عمومی را دامن زد و چهره سیاه دیکتاتوری حاکم را هر چه بیشتر افشا نموده و در معرض قضاوت انسانهای آزادیخواه و با وجدان گذارد. اما در این میان موضوعی توجه هر انسان متفکری را به خود مشغول ساخته و سئوالات گوناگونی را به وجود آورد و آن واکنشها و تبلیغات بسیار گسترده نیروهای گوناگون و مدافع منافع طبقاتی مختلف در مورد شخص شاهرخ زمانی و مرگ غیر مترقبه وی می باشد.

واقعیت این است که نیروهای گوناگون با تفکرات و گرایشات حتی متضاد با یکدیگر در رابطه با شاهرخ زمانی وارد میدان شدند. مثلاً نه تنها بسیاری از نیروهائی که خود را کمونیست می خوانند بلکه طیفی از نیروهای اصلاح طلب رژیم که در واقع خود بخشی از طبقه استثمارگر حاکم بوده و عملاً و علناً ضد کارگر و ضد کمونیست می باشند نیز به دفاع از شاهرخ زمانی برخاسته اند. در ایران خانواده مهدی کروی به مثابه سخنگویان رسمی کروی، کسی که خود یکی از گردانندگان و سردمداران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و یکی از دشمنان قسم خورده کارگران بوده و می باشد مرگ شاهرخ زمانی را "تسلیت" گفته و از آن به عنوان "ضایعه ای دردناک" برای "جامعه کارگری" ایران یاد کرده و ابراز "تأثر و تألم" کردند (سحام نیوز- ۲۴ شهریور ۱۳۹۴).

این واقعیتی آشکار و تاریخی ست که کروی، رییس بنیاد شهید، رییس دو دوره مجلس ارتجاع، دوست صمیمی لاجوردی جلاد و ...، مهره ای است که برای حفظ "میراث خمینی" مجبور به پوشیدن لباس اصلاح طلبی و تبلیغ اعتدال شد و همین

در رابطه با **خط آشکار "اصلاح طلبی"** در نوشته هائی که امضای شاهرخ زمانی در پای آن قرار دارد کسانی که در طول سالهای اخیر سیل نامه ها و نوشته جات منتسب به شاهرخ زمانی را البته از کانال ناشران مشخصی تعقیب کرده اند به خوبی می دانند که در این نامه ها ایده های "اصلاح طلبانه" و رفرمیستی به خصوص در نامه هائی خطاب به "عالی جنابان" گرداننده "مراجع حقوق بشری" و منجمله به احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور ایران، و ناوی پیلای، رئیس وقت شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد که با هر ادعائی که دارند نهایتاً همگی خواهان حفظ نظام حاکم علیه توده ها بوده و می باشند، تجلی یافته اند. تبلیغ فریبکارانه شعار "مخالفت با اعدام" که امروز در نزد بسیاری به اسم رمز حفظ نظام سرمایه داری، نفی مبارزه طبقاتی و بخشش جنایتکاران و سرکوبگران کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های رنج دیده ایران تبدیل شده و در تقسیم کار اعلام نشده بین طبقه حاکم و "مخالفین" درونی اش بخشاً از طرف اصلاح طلبانی نظیر طبرزدی ها مورد تبلیغ قرار می گیرد، یکی دیگر از پیام های منتسب به شاهرخ زمانی است. "خواهش" کمک از تشکلهای کارگری ایران و جهان برای جلب تلاش " مراکز سازماندهی مشترک جهانی و منطقه ای، مخصوصاً در ترکیه، کشورهای عربی، پاکستان، افغانستان و ایران، برای همکاری و هدایت به اصطلاح با برنامه و سازمان یافته ایجاد تشکل های پایدار و پیشرو و آگاهانه مبارزه طبقاتی"، از زمره ایده های سازشکارانه و راست دیگری ست که در این نامه ها منعکس شده اند.

در شرایطی که در نامه به سازمان عفو بین الملل با امضای شاهرخ زمانی با استناد به حرف های رییس زندان تاکید شده است که "زندانیان سیاسی دائماً تحت مسئولیت وزارت اطلاعات هستند" اما مشاهده می کنیم که در گروه دیگری از نوشته جات منتسب به شاهرخ زمانی به طور سیستماتیک در تحلیل و اشاره به نظام جمهوری اسلامی از عباراتی نظیر "دیکتاتوری فاشیستی"، "دشمن"، "رژیم فاشیستی - مذهبی"، "رژیمی که از بدو پیدایش با اعدام و جنگ عجین شده است"، "فاشیسم خونخوار اسلامی"، "نظام پلیسی"، "حکومت فاشیستی"، و "رژیم ولایت مطلقه" ای که "با هدایت سازمان سیا" در "کشتار دهه ۶۰، ده ها هزار نفر از بهترین کادرهای انقلابی" را "قتل عام" کرد، استفاده شده و نویسنده مطالب تاکید می کند که این رژیم "وظیفه طبقاتی" اش "برای حفظ منافع طبقاتی خود" را از طریق "سرکوب سیستماتیک و عریان" انجام می دهد. چنین مطالبی گوئی که شاهرخ زمانی در چنگال زندانیان تبهکار و تحت "مسئولیت" "سربازان گمنام امام زمان" محبوس نبود و یا گویا او در زندان از آزادی نامحدودی نه

از سال ۱۳۹۰ تا زمان مرگ شاهرخ زمانی، یعنی در طول حدوداً چهار سالی که از زندانی شدن وی و نقل و انتقالات متعدّدش در بین زندان های مختلف کشور می گذشت، شاهد نشر مقادیر بسیار زیادی از "نامه ها" و "مصاحبه ها" و نوشته جات مختلف در بیرون از زندان و بویژه در خارج کشور بوده ایم که با امضای این کارگر محبوس در چنگال زندانبانان جمهوری اسلامی منتشر گشته اند. مطالب یاد شده در این سالها بطور سیستماتیک عمدتاً در فضای مجازی پخش شده و مورد تبلیغ قرار می گرفتند. نگاهی گذرا به این مطالب بیانگر مواضع آشکارا متفاوت در آنهاست. در بخشی از نوشته ها شاهرخ زمانی را در حرکت اصلاح طلبان می یابیم چرا که مواضع رفرمیستی و اصلاح طلبانه در آنها غیر قابل کتمان است.

فعال کارگری که در راه تحقق مطالبات بر حق کارگران کوشش می کرد نیز در خرداد سال ۱۳۹۰ دستگیر شد و سرانجام به جرم "تلاش برای تشکیل سندیکا" از سوی بیدادگاه های جمهوری اسلامی به ۱۱ سال زندان محکوم گشت.

از سال ۱۳۹۰ تا زمان مرگ شاهرخ زمانی، یعنی در طول حدوداً چهار سالی که از زندانی شدن وی و نقل و انتقالات متعدّدش در بین زندان های مختلف کشور می گذشت، ما شاهد نشر مقادیر بسیار زیادی از "نامه ها" و "مصاحبه ها" و نوشته جات مختلف در بیرون از زندان و بویژه در خارج کشور بوده ایم که با امضای این کارگر محبوس و در چنگال زندانبانان جمهوری اسلامی منتشر گشته اند. مطالب یاد شده در این سالها به طور سیستماتیک عمدتاً در فضای مجازی پخش شده و مورد تبلیغ قرار می گرفتند. نگاهی گذرا به این مطالب بیانگر مواضع آشکارا متفاوت در آنهاست. در بخشی از نوشته ها شاهرخ زمانی را در حرکت اصلاح طلبان می یابیم چرا که مواضع رفرمیستی و اصلاح طلبانه در آنها غیر قابل کتمان است. در حالی که در بخشی دیگر از نوشته ها چنان سخنان رادیکالی مطرح شده اند که برای هر انسان مبارز و آگاه به شرایط جامعه تحت سلطه ایران سئوالات و مسائلی را به وجود می آورند. آیا یک انسان می تواند در آن واحد هم اصلاح طلب باشد و هم خود را یک مبارز رادیکال ضد سرمایه داری و ضد رژیم جمهوری اسلامی جلوه دهد؟ و یا باید در تعلق همه آن نوشته ها به شاهرخ زمانی تردید کرد. اما در این صورت هم این اتهام به وجود می آید که بالاخره نام شاهرخ زمانی معرف کدام "راه" و "پرچم" است؟ و طیف های طبقاتی مختلف با ظاهراً دفاع از شاهرخ زمانی چه هدفی را تعقیب می کنند؟

حاکم وجود ندارد، چرا که قبل از این که کسی متوجه موضوع شود جنایتکاران جمهوری اسلامی به سراغ او رفته و خونس را بر زمین می ریزند. با اینحال این دسته مدعی اند که به رغم این واقعیت چنان نظراتی ۴ سال مداوم به طور مرتب ظاهراً توسط شاهرخ زمانی در داخل زندان نوشته شده و توسط واسطه و یا واسطه هائی در بیرون پخش شدند. بر این اساس این دسته، شاهرخ زمانی را کارگر کمونیستی معرفی می کنند که از داخل زندان نوشته هائی بیرون داده که در آنها از جمله کل رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم "دیکتاتوری" و "فاشیستی مذهبی" خوانده و راه چاره "کارگران" را "تشکل سراسری" و از آن مهمتر ایجاد "حزب مخفی" لنینی برای "انقلاب اجتماعی" و براندازی کل نظام دانسته است.

مجموعه این واقعیات هر انسان مبارز و آگاه را به تفکر وا می دارد که موضوع بر سر چیست؟ چه اتفاقی در حال افتادن است و این کدام منافع زمینی و کدام عوامل و شرایط است که از یک طرف دشمنان قسم خورده کارگران نظیر اصلاح طلبان را وادار به "اشک تماش" ریختن در رثای مرگ یک فعال کارگری کرده و از طرف دیگر طیف گسترده ای از نیروهای مخالف رژیم یا مدعی دفاع از حقوق کارگران در مقابل سرمایه داران و رژیم را به برپائی کمین گسترده ای برای تبلیغ "خط" و "پرچم" و "راه" شاهرخ زمانی، کشانده است؟ برای پاسخ به این سئوالات بخشاً باید فهمید که در ورای کارزاری که در "رثای" این فعال کارگری به راه افتاده در واقع کدام نیروهای سیاسی قرار گرفته اند و از این کمین چه اهدافی دنبال می گردد. مهمتر از این باید فهمید که این "خط"، "راه" و "پرچم" که به عنوان نسخه ای برای طبقه کارگر ایران و کارگران مبارز و نیروهای مدافع طبقه کارگر، در شرایط تداوم و اوج یابی مبارزات کارگران در ایران، تبلیغ می گردد دارای چه محتوایی است؟ یکی از راه های پاسخ به این مسایل رجوع به نوشته جات متعدّدی است که نگارش آنها در زندان به شاهرخ زمانی نسبت داده شده است. اما قبل از پرداختن به این امر لازم است برخی واقعیات اتفاق افتاده و مورد قبول عموم در مساله مرگ شاهرخ زمانی را یادآوری کنیم.

همه می دانند که بدنال سرکوب وحشیانه جنبش توده ای سال ۸۸ موجی از یک تعرض سرکوبگرانه به کارگران جان به لب رسیده ایران آغاز شد. در آن مقطع به دلیل هراس طبقه حاکم نسبت به تداوم مبارزات کارگری و خطر گسترش اعتراضات رادیکال ضد رژیمی بسیاری از کارگران مبارز با دلایل واهی دوباره تحت اذیت و آزار و پیگرد بیشتر قرار گرفته و در این میان شماری از فعالین کارگری سابقه دار نیز دستگیر شده و به زندان افتادند. در چارچوب این تعرض جمهوری اسلامی به طبقه کارگر، شاهرخ زمانی به عنوان یک

ماهیت و اهداف نیروهائی را در این کمپین آشکار سازد که مرگ شاهرخ زمانی در زندان را به پرچمی برای نشان دادن "راه" تبدیل کردند.

تمامی کسانی که برای یافتن حقیقت در واقعیات خیره می شوند می دانند که در برخی از نامه ها و نوشته های منتسب به شاهرخ زمانی راهی که برای پیشبرد مبارزات طبقه کارگر در شرایط رژیم "فاشیستی مذهبی" و "نظام پلیسی" حاکم ارائه می شود، راه "تشکیل هیات های موسس سندیکاها"، "فدراسیون ها" و "حزب طبقه کارگر" می باشد. مطابق رهنمودهای منتسب به شاهرخ زمانی "باید فعالین و تشکل های موجود دست به دست بدهند و برای رسیدن به همبستگی طبقاتی و اعتصابات سراسری اقدام به تشکیل هیات های مؤسس سندیکا ها ، فدراسیون ها و حزب طبقه کارگر بکنند." (پیام شاهرخ زمانی از زندان گوهر دشت به کارگران بافق- زنده باد کارگران پیروز بافق- ۱۲ شهریور ۱۳۹۳)

در اطلاعیه حشمت الله طبرزدی، اصلاح طلب حکومتی نیز شعار شاهرخ زمانی به این صورت تبلیغ شده: "شعارش این بود که می بایست همه ی فعالان مدنی در تشکل های صنفی به هم بیوندند و تشکل کنفدراسیون بدهند. تکیه کلام او این بود که ، بدون یک تشکل سیاسی فراگیر، تشکل های صنفی در رسیدن به خواسته های خود موفق نخواهند بود." (اطلاعیه حشمت الله طبرزدی)

البته چه در این رهنمود و چه در مقدمات مفصل توضیح دهنده آن کمترین سخنی از مساله اصلی یعنی **چگونگی تشکیل هیات های موسس در جارجوب دیکتاتوری عربان "نظام پلیسی" و "دیکتاتوری فاشیستی" حاکم و امکان عملی شدن و تداوم چنین تشکل های** نیست. البته تمام کسانی که با مسایل و تاریخ جنبش کمونیستی ایران آشنا هستند می دانند که این نظر بیانگر یک بیماری سنتی شناخته شده و آشکار در بین نیروهای راست در جامعه ما بوده است و هیچ چیز جدیدی در آن وجود ندارد که نیروهای راست اکنون در جریان کمپین جاری، یک بار دیگر با دستاویزی تازه یعنی شاهرخ زمانی و مرگ او در صد دمیدن در بیکر فرتوت این ایده افتاده اند. این "راه" ها و "پیام" ها چیزی جز کلی گویی های فاقد قدرت تغییر شرایط به کارگران ارائه نمی دهند؛ و در واقع این ایده ها تکرار باطل تلاشی عقیم برای پیشبرد اشکال به اصطلاح کار آرام سیاسی در مبارزات طبقه کارگر ما می باشند و قدمت آنها به دهه ها پیش باز می گردد. در نتیجه در این مورد نیز مدعیان کنونی کمپین شاهرخ زمانی چیز تازه ای ارائه نمی کنند. این ایده ها سالهاست که از سوی اپورتونیست ها در صفوف کارگران

اگر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که "مسئول" دائمی زندانیان سیاسی ست اصولاً خودش زودتر از همه از وجود چنین جریان سیستماتیک انتقال فکر و ایده ها و رهنمودهای رادیکال مبارزاتی از سوی زندانیان به بیرون آگاه بوده چرا هیچ احساس ضرورتی به جلوگیری از این جریان در طول ۴ سال از خود نشان نداده؟ و اگر آگاهانه اهمیت نداده چه منافع و قصدی از این کار داشته است؟ بویژه آنکه در طول این مدت گردانندگان این سازمان جهنمی بخوبی می دانستند که یک سر این تبادل فکری و رواج اندیشه به اپوزیسیون سرنگونی طلب و ضد نظام (به قول حکومت "ضد انقلاب") در خارج کشور و نشریات و سایت های رسمی آنها وصل بوده است؟

نوشته ها به بیرون در واکنش نیروهایی که فعالانه و به طور پیگیر برای رونق دادن به دکان حقیر خود به بازی در این بساط پرداخته اند کمترین تاثیری بجای گذارده و اگر نه، چرا؟

فرض دیگر این است که تمام این نوشته ها نه توسط شخص شاهرخ زمانی در زندان بلکه با قلم افراد و نیروها و نویسندگانی نوشته شده که در تمام این مدت با بی مسئولیتی تمام دست به فریبکاری زده و سعی کرده اند دکان سیاسی خود را با نشر ایده های خویش وبا امضای یک فعال کارگری در بند گرم نگاه دارند و یا با دخل و تصرف هائی در نوشته هائی از شاهرخ زمانی سعی در برآورده کردن مقصود خویش کرده اند. در چنین صورتی ماهیت عوامفریبانه و دشمن پسند کمپین "راه" و "خط" شاهرخ که همین نیروها هم اکنون با دستاویز قرار دادن مرگ وی شدیداً بدان مشغول می باشند نیز هر چه روشن تر قابل درک می گردد.

در مجموع، فقدان هر گونه شواهد مستقل و قوی در تعیین اعتبار نوشته جاتی که ظاهراً در طول حدود ۴ سال، نگارش **همگی** آنها به شاهرخ زمانی در زندان منتسب می گردند و با در نظر گرفتن محتوای متناقض بخشی از نوشته های منتسب به شاهرخ زمانی با محتوای بخشی دیگر از آن نوشته ها توجه هر انسان متفکری را در کمپین جاری راجع به مرگ شاهرخ زمانی به خود جلب می کند. بخصوص که ناشران "آثار" شاهرخ زمانی اینجا و آنجا از "ویرایشهای جزئی" در نوشته های او توسط خودشان نیز صحبت می کنند. در اینجا نگاهی هر چند اجمالی به محتوای "راه" نجاتی که در ادبیات منتسب به شاهرخ زمانی در زندان تبلیغ می گردد می تواند از یک طرف تا حدودی نمایانگر ماهیت سیاسی کمپینی باشد که پس از مرگ شاهرخ به راه افتاد و از طرف دیگر

تنها در بیان نظرات خود و مکتوب کردن آنها بلکه مهمتر از آن پخش و انتشار نظراتش در بیرون از زندان از کانال های متفاوت و بویژه از کانال های مجازی برخوردار بود، در یک دوران ۴ ساله تا زمان مرگ شاهرخ زمانی به نام وی گویا از زندان به بیرون راه می یافتند. به خصوص با پیام "هیچ راه نجاتی جز انقلاب وجود ندارد" (گرامی باد ۱۶ آذر روز دانشجو- زندان گوهر دشت کرج ۱۳ آذر ۱۳۹۳) به صورت نامه، مقاله و مصاحبه دائماً به کارگران رهنمود های به اصطلاح مبارزاتی و تشکیلاتی علیه رژیم جمهوری اسلامی داده می شد و همه اینها در فضای مجازی علناً پخش و تبلیغ می شدند.

با مطالعه نوشته جات فوق الذکر که البته تنها نمونه هائی از آن گونه نوشته هاست، برای تمامی وجدان های بیدار و مبارزین غمخوار طبقه کارگر ایران و کوشندگان راه این طبقه که با شرایط کلی و اوضاعی که دیکتاتوری حاکم در برخورد به کمونیست های واقعی و مبارزین این طبقه و نیروهای آزادیخواه جامعه بوجود آورده آشنا هستند، پرسش مهمی بوجود می آید. پرسش مهم این است که چگونه چنین ادبیاتی در این فاصله طولانی امکان خروج و نشر سیستماتیک از سیاه چال های جمهوری اسلامی را یافته اند؟ آیا زندانیان و وزارت اطلاعات جهنمی شان به رغم نشر علنی این نوشته جات در بیرون از زندان از چنین واقعیتی آگاه نبوده اند؟ بدون شک با توجه به شناخت مردم ما از ماهیت جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعاتش به این سؤال بدون پا گذاردن به روی حقیقت پاسخ "نه" نمی توان داد. چرا که همه می دانند یکی از وظایف شناخته شده دستگاه "پلیسی" این حکومت "فاشیستی مذهبی"، خفه کردن و به بند کشیدن هر گونه صدای مخالف و آزادیخواهی ست، بماند به این که بخواهد پیام هایی نظیر آنچه از سیاهچال های رژیم با امضای "شاهرخ زمانی" صادر می شد را برای تشویق به "تشکل" و "کار مخفی" در جامعه تشنه آگاهی ما در ایران رواج دهد. بنابراین اگر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که "مسئول" دائمی زندانیان سیاسی ست اصولاً خودش زودتر از همه از وجود چنین جریان سیستماتیک انتقال فکر و ایده ها و رهنمودهای رادیکال مبارزاتی از سوی زندانیان به بیرون آگاه بوده چرا هیچ احساس ضرورتی به جلوگیری از این جریان در طول ۴ سال از خود نشان نداده؟ و اگر آگاهانه اهمیت نداده چه منافع و قصدی از این کار داشته است؟ بویژه آنکه در طول این مدت گردانندگان این سازمان جهنمی بخوبی می دانستند که یک سر این تبادل فکری و رواج اندیشه به اپوزیسیون سرنگونی طلب و ضد نظام (به قول حکومت "ضد انقلاب") در خارج کشور و نشریات و سایت های رسمی آنها وصل بوده است؟ آیا این فرض یعنی مجوز و اطلاع آگاهانه "سربازان گمنام امام زمان" از نگارش و انتقال این

ایران تبلیغ شده است و در مقاطعی در تسهیل سرکوب و منحرف کردن جنبش کارگری توسط سرمایه داران حاکم با ایجاد ممانعت در مقابل کارگران آگاه و مبارز برای پیشبرد مبارزاتشان، نقش بازی کرده اند.

مطابق ایده های اشاعه داده شده توسط کمپین شاهرخ زمانی برای کارگران به جان آمده و سرکوب شده و در زیر تیغ جمهوری اسلامی "برقراری ارتباط" برای تشکل و نیل به "فدراسیون ها و اتحادیه" و فراتر از آن "تشکل سیاسی" امری "بسیار ساده" است. در زیر ضرب قهر عریان دیکتاتوری "فاشیستی" جمهوری اسلامی که کمترین حدی از تشکل و ارتباط را نپذیرفته و وحشیانه سرکوب می کند، کارگران ما دعوت می شوند تا با بقیه کارگران "ارتباط" ساده بر قرار کرده و "به مرور" این ارتباطات را به "ارتباطات سیستماتیک ارتقاء داد" تا بتوان "از این رهگذر به فدراسیون ها و اتحادیه ها و تشکل سیاسی دست یافت" (پیام شاهرخ زمانی از زندان گوهر دشت به کارگران بافق)

همانگونه که مشاهده می گردد این ایده ها به طور آشکار در صدد تشویق کارگران به تلاش برای سوق دادن مبارزاتشان به بیراهه کانالهای "مسالمت آمیز" و "قانونی" و "علنی" برای ایجاد تشکل های کارگری در چارچوب نظام حاکم هستند. نظامی که در طول حاکمیت خود قاطعانه اثبات کرده که حیات کمترین تشکل صنفی و سیاسی مستقل کارگران را بر نمی تابد و هر گونه تلاش جدی برای ایجاد آن را با بریدن زبان و پیگرد و دستگیری و شکنجه و زندان فعالین کارگری جواب می دهد. پیامی که خود کارگران مبارز ما نتایج آن را به روشنی در تجارب و تلاش های شان هنگام ساختن تشکل هایی نظیر "سندیکای شرکت واحد" و "نیشکر هفت تپه" و ... دیدند و با پوست و گوشت لمس کردند.

با در نظر گرفتن حقایق فوق می توان دید که "پرچم"، "راه" و خطی که امروز تحت نام شاهرخ زمانی و در کمپین مربوط به مرگ او در زندان به راه افتاده تنها تلاش مذبحانه دیگری برای به عقب راندن جنبش کارگری ایران و کارگران مبارز به مسیر راه حل های سترونی ست که نزدیک به ۲۵ سال پیش در هنگام تولد جنبش مسلحانه و دستاوردهای تئوریک آن سترونی و پی آیندگی شان به اثبات رسید و نقد آنها توسط کمونیست های فدایی در عرصه نظر و در کوران عمل راهگشایی بزرگی در پیشرفت مبارزات طبقه کارگر ایجاد کرد.

آنهایی که زیر نام شاهرخ زمانی و با استناد به او از نظر خویش در صدد "خط" دادن به کارگران مبارز ایران هستند حداکثر کاری که می کنند برای جان دادن دوباره به نظرات راست و مورد علاقه بخشی از طبقه سرمایه دار حاکم در میان کارگران به

مرگ شاهرخ زمانی در زندان.

افشاگر چهره سیاه رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی ست!



مطابق گزارشات منتشر شده ، روز یکشنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵ ، کارگر زندانی شاهرخ زمانی، در زندان رجایی شهر درگذشت. شاهرخ زمانی، یک فعال کارگری بود که به دلیل فعالیت های صنفی و پیگیری مطالبات کارگری در سال ۱۳۹۰ در شهر تبریز دستگیر و در بیدادگاه های

جمهوری اسلامی به ۱۱ سال زندان محکوم شده بود. علت مرگ این کارگر زندانی از سوی زندانبانان "سکته مغزی" اعلام شده، اما کیست که نداند که در زندان های جمهوری اسلامی چنان شرایط غیر انسانی حاکم است که زندانی را با انواع فشارهای جسمی و روحی تحمل ناپذیر مواجه ساخته، سلامتی او را بی انقطاع به تحلیل برده و به تدریج او را در سراشیب مرگ قرار می دهد. زندانبانان در این زندان ها نه فقط از فقدان غذای سالم و نبود شرایط بهداشتی در رنجند بلکه باتوجه به فشارهای روحی وارد شده از طرف زندانبانان و به طور کلی شرایط ناپسامانی که در آن قرار داده شده اند گرفتار بیماری های مختلفی می گردند؛ و این در شرایطی است که امکانات درمانی و پزشکی نیز به طور مکفی در اختیار آن ها قرار ندارد. به این نکته هم باید اشاره کرد که در سال های اخیر نوشته ها و مواضعی منتشر می شدند که به شاهرخ زمانی نسبت داده شده و ادعا می شد که وی آن ها را از زندان به بیرون فرستاده است و بر این اساس برخی مرگ او را مشکوک اعلام می کنند. اما صرف نظر از این که علت مرگ او واقعاً چه بود ، برای تمام توده های مبارزی که بر سابقه سیاه و ماهیت ضد خلقی رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی آگاهند، روشن است که در وضعیت کنونی مرگ یک زندانی در زندان، قبل از هر چیز حاصل شرایط وحشتناکی ست که در سیاه چال های این رژیم برقرار است و مرگ ناحق شاهرخ زمانی نیز در زندان بیش از هر چیز افشاگر چهره سیاه رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

مرگ شاهرخ زمانی نه اولین مرگ در سیاه چال های رژیم است و نه مسلماً آخرین آن ها خواهد بود. به یاد آوریم که امروز صدها کارگر گمنام صرفاً به خاطر اعتراض به ظلم و ستم بی حد و حصری که سرمایه داران تحت حمایت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی بر آن ها اعمال می کنند در زندان به سر می برند. این ها کارگران مبارز ولی گمنامی هستند که نامشان در هیچ نشریه ای ذکر نمی شود، کارگران گمنام زندانی که به خصوص از زمان روی کار آمدن دولت ریاکار روحانی هر روز بر تعدادشان در زندان ها افزوده می شود. جای تردید نیست که این وظیفه همه مدافعین راستین طبقه کارگر است که به دفاع از همه این کارگران که روح و جسم شان در سیاه چال های رژیم به تدریج از بین می رود بر خیزند و به طور کلی دفاع از کارگر زندانی را یکی از وظایف انقلابی مهم خود به حساب آورند.

ما مرگ شاهرخ زمانی را به خانواده و بازماندگان وی تسلیت گفته و بار دیگر بر این خواست عمیق و قلبی کارگران و خلق های تحت ستم ایران تاکید می ورزیم:
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم و کارگر ستیز جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

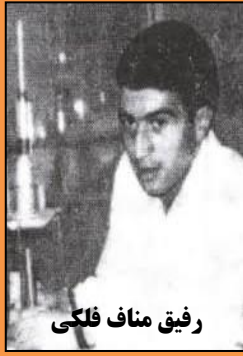
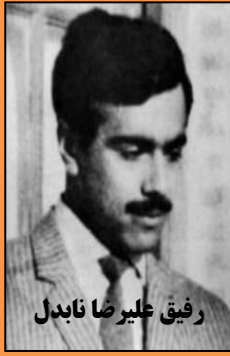
۲۳ شهریور ۱۳۹۴ - ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۵

ادامه "راه" و برداشتن "پرچم" او با سوء استفاده از نفرتی که به حق مرگ شاهرخ زمانی در زندان ایجاد کرده می کوشند به نام طبقه کارگر و در واقع علیه آن به باز تولید ایده هایی بپردازند که نفوذ آنها در میان کارگران انرژی مبارزاتی آنها را به هرز می برد. تاریخ و خون کارگران جانباخته ثابت کرده که این ایده های سترون هم گذشته، امروز با هر عنوان و روپوشی هم که ارائه شوند نه تنها کمترین دستاورد مثبتی برای جنبش در حال غلیان کارگری ایران ندارند بلکه تنها می توانند به عنوان سدی در مقابل آن قرار گیرند.

جان آمده تلاش می کنند. این در شرایطی است که کارگران مبارز ما هر روز با اعتصاب و تجمعات اعتراضی شان برای کسب حقوق مشروعشان علیه جمهوری اسلامی دست به مبارزه می زنند و گرایش به راه حل های انقلابی و قهر آمیز در مقابل دیکتاتوری حاکم در میان آنها اوج می گیرد. این نیروها در لوای کمپین شاهرخ زمانی به واقع مشغول خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و فریب و انحراف وی از مسیر مبارزه انقلابی برای رهایی خویش می باشند. این، بخشی از اهداف نیروهایی را تشکیل می دهد که در وراي کمپین شاهرخ زمانی و با ادعای

فریبرز سنجری

ملاحظات در رابطه با نوشته اصغر ایزدی به نام "من مرگ را دیدم!"



رفیق علیرضا نابدل

رفیق مناف فلکی

صبوری، مجدعلی پرتوی، رحیم کریمیان من و یک نفر از سمپات‌های شاخه مشهد که گفته می‌شد مشکوک به خبرچینی است." و در ادامه می‌افزاید که: "از اعضای رهبری گروه هم در جمع ما بودند ولی دو نفر از اعضای موثر، مناف فلکی و علیرضا نابدل در این اتاق نبودند. آن‌ها در زیر شکنجه، سرانجام اطلاعاتی به بازجوها داده و گویا اظهار ندامت کرده بودند و آن‌طور که گفته می‌شد خودشان مایل نبودند در جمع زندانیان دیگر باشند." قبل از پرداختن به مساله اصلی باید تذکر دهم که رفقای آن که به وسیله ساواک در آن اتاق جمع شده بودند از تعدادی که نویسنده نام برده بیشتر بودند. برای نمونه رفقای مانند مجد تقی زاده چراغی، سید علی نقی آرشد، جعفر اردبیلچی، حسن سرکاری، تقی افشانی، عبدالعلی توسلی و حمید(قاسم) ارض پیمان و ... از قلم افتاده اند که از قرار او فراموش کرده است که نام آن‌ها را ذکر کند. همان‌طور که این را هم فراموش کرده که اسم فامیل رفیق عزیزمان سعید از شاخه مشهد، سعید آریان می‌باشد و نه سعید آریین. البته با توجه به گذشت زمان چنین مواردی از فراموشی امر عجیبی نیست و من روی آن‌ها مکتب نمی‌کنم. اما آن‌چه که عجیب است این ادعای اوست که مطرح کرده است که اولاً: "دو نفر از اعضای موثر، مناف فلکی و علیرضا نابدل در این اتاق نبودند." و ثانیاً: "آن‌طور که گفته می‌شد خودشان مایل نبودند در جمع زندانیان دیگر باشند." اتفاقاً درست، نشان دادن عدم صحت این ادعاها اصلی‌ترین انگیزه من برای نوشتن این سطور می‌باشد.

در سال ۱۳۵۰ وقتی که ساواک تعدادی از زندانیان سیاسی متعلق به چریک‌های فدائی خلق را در اتاق شماره پنج اوین قدیم (بعدها زندان جدیدی در اوین ساختند که در شهریور ۱۳۵۲ افتتاح شد و از آن به عنوان اوین جدید یاد می‌شد) جمع کردند یکی از آن‌ها رفیق علیرضا نابدل بود که یکی از رفقای برجسته آن جمع به شمار می‌رفت و اتفاقاً من افتخار دیدن او را برای اولین بار در همین اتاق پیدا کردم. بنابر این با توجه به این که بر خلاف گفته ایزدی **رفیق علیرضا نابدل در آن اتاق حضور داشت.** این ادعا او هم که: "آن‌طور که گفته می‌شد خودشان مایل نبودند در جمع زندانیان دیگر باشند" سخنی نادرست بوده

شان حفظ نظم سرمایه داری حاکم بر ایران است به بهانه و تحت عنوان مقابله با "خشونت"، روی کوبیدن خط انقلابی چریک‌های فدائی خلق متمرکز شده اند. همان‌طور که می‌دانیم وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نیز به منظور فوق، دست به کار شده و در کتابی که عرضه کرد برای تخطئه چریک‌های فدائی خلق و وارونه جلوه دادن چهره مردمی انقلابیون فدائی، حتی در متن بازجویی‌های اسرای چریک فدائی نیز دست بُرد. یکی از اهداف چنین نیروهائی آن است که به هر نحوی که شده چهره‌های شناخته شده و محبوب جنبش انقلابی و مشخصاً کمونیست‌های فدائی در میان توده‌ها را مخدوش سازند. از جمله آن‌ها می‌کوشند این را به دیگران القاء کنند که آن چه مدافعین جنبش انقلابی در باره شخصیت‌های شناخته شده این جنبش گفته اند و می‌گویند با واقعیت انطباق ندارد. در این میان به خصوص پس از انتشار کتاب "چریک‌های فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷" دو تن از چریک‌های فدائی خلق، رفقا علیرضا نابدل و مناف فلکی مورد برخورد کینه‌جویانه نیروهای مذکور قرار گرفته اند. آن‌ها متضاد با آن چه واقعیت زندگی و مرگ افتخار آفرین این دو فدائی نشان داد، سعی دارند آن‌ها را کسانی که گویا آن قدرها هم بر آرمان‌های خود پایدار نبودند معرفی کنند. متأسفانه در نوشته اصغر ایزدی نیز در همین رابطه، مطالب نادرست و غیر واقعی‌ای بیان شده است که می‌تواند در خدمت اهداف ضد انقلابی این جماعت قرار گیرد.

نویسنده "من مرگ را دیدم" در جریان بازجویی خاطرات خود می‌نویسد که در اوائل دی ماه سال ۵۰ او را به اتاق عمومی‌ای در اوین منتقل کردند و می‌گوید در آن "اتاق حدود ۲۴ نفر بودیم". این حدوداً ۲۴ نفر را هم چنین معرفی می‌کند: "از چریک‌های فدایی خلق: مسعود احمدزاده، مجید احمدزاده، عباس مفتاحی، اسدالله مفتاحی، حمید توکلی، سعید آریین، مهدی سوالونی، بهمن آژنگ، غلامرضا گلوی، کریم حاجیان سه‌پله، فریبرز سنجری، جواد رحیمزاده اسکویی، حسن جعفری، مهدی سامع، اکبر موید، یحیا امین‌نیا، اصغر عرب هریسی، حسن گلشاهی، بهرام قبادی، عبدالرحیم

اخیراً در سایت "زمانه" مطلبی درج شده است تحت عنوان "من مرگ را دیدم" که نویسنده، اصغر ایزدی در آن به گوشه‌ای از خاطرات خود در دورانی که در اوین زندانی بوده، پرداخته است. از قرار، این مطلب برای کمپینی تحت نام "یک خاطره از اوین" که "با همکاری "زمانه" برگزار شده و مورد پشتیبانی تعدادی از فعالین سیاسی قرار گرفته، نوشته شده است.(۱)

در مقاله "من مرگ را دیدم" نویسنده ضمن بیان خاطراتی از زندان اوین در سال ۱۳۵۰ دچار اشتباهاتی شده و در مواردی مطالب غیر واقعی مطرح کرده است که من در این جا قصد توضیح در مورد برخی از آن‌ها را دارم. البته در سال‌های اخیر شاهد اظهار نظرات و خاطره‌گویی‌های اشتباه آمیز و غیر واقعی کمی نبوده ایم که من به نوبه خود تا کنون به برخی از آن‌ها پرداخته ام. اما آن چه این بار مرا وادار به نوشتن و واکنش نسبت به نوشته اصغر ایزدی کرده این واقعیت است که او یکی از شاهدان زنده برخی از رویدادها در دوران طولانی زندانش در زندان‌های شاه بوده است. او که در سال ۵۰ به دلیل ارتباط با چریک‌های فدائی خلق دستگیر شده و زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفته و از افشای اطلاعات خود سر باز زده بود، در آن سال‌ها به عنوان یک زندانی سیاسی مقاوم از چهره‌های شناخته شده چریک‌های فدائی خلق به شمار می‌رفت(۲) و به همین اعتبار چه بسا که اظهارات او در آینده مورد استناد کسانی قرار گیرد که همواره نشان داده اند که برای کوبیدن خط اصل چریک‌های فدائی و مخدوش کردن چهره مردمی آن‌ها، به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند. بنابراین چه برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌هایی و چه به منظور ثبت درست مسایل تاریخی در جنبش انقلابی مردم ایران، تصحیح اشتباهات موجود در نوشته "من مرگ را دیدم" امری ضروری است و از این روست که من وظیفه خود می‌دانم که با نوشتن مطلب حاضر نادرستی‌ها و ناروشنی‌های موجود در مطلب مذکور را تذکر دهم.

در سال‌های اخیر چه نیروهای ضد انقلابی شناخته شده و چه افرادی با ماهیت طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی که با هر ادعائی که داشته اند مساله

می پیچید. نابدل چه به دلیل تیر خوردن در زمان دستگیری و چه به دلیل اقدام به خودکشی با پرتاب خود از پنجره اتاق بیمارستان شهرپانی واقع در خیابان بهار تهران و سپس تلاش برای پاره کردن روده های خود که در اثر سقوط از ارتفاع از شکمش بیرون ریخته شده بودند (این ها را من قبل از آمدن به اتاق شماره ۵ می دانستم. همان طور که خیلی از زندانیان سیاسی هم مدت کوتاهی بعد از آن واقعه در جریانش قرار گرفته بودند) و چه به دلیل شکنجه های وحشیانه ای که تحمل کرده بود از سلامت کامل برخوردار نبود و سردرد های آزار دهنده همواره او را رنج می داد.

شاید بد نباشد که حالا که به پارچه ای که نابدل دور سرش می پیچید اشاره کردم این را هم اضافه کنم که در سال ۵۰ بازجو های ساواک در اوین وقتی که برای بحث در مورد پرونده و شخصیت زندانی دور هم جمع می شدند تا ارزیابی خودشان را در باره آن زندانی روشن نمایند جهت تفریح و خنده، برای تعدادی از رفقا اسم گذاشته بودند. آن ها درست به همین دلیل که علیرضا نابدل همواره پارچه ای دور سرش می بست به او لقب "چریک مجاهد" داده بودند و منظورشان از مجاهد اشاره به مجاهدین انقلاب مشروطه در تبریز و عکس هائی بود که از آن انقلابیون با شالی در سر وجود داشت؛ و یا به رفیق علی نقی آرش می گفتند "چریک بی تربیت" چون این رفیق در زمان شکنجه بازجوها (شکنجه گران) را به باد ناسزا گرفته بود و از این قبیل. این خبر و این نام گذاری ها به وسیله یکی از رفقا در بازجویی شنیده شده بود که در آن اتاق به اطلاع رفقای جمع رسید و کلی موجب خنده و مزاح همه ما گشت. جدا از این، وقتی که ایزدی در خاطراتی که نقل می کند به برنامه سرود خوانی در آن اتاق اشاره کرده و تاکید می کند که "بیش از همه شعرهای علیرضا نابدل به فارسی و آواز ترکی و... خوانده می شد" اصولاً باید از خود می پرسید که شعر های علیرضا نابدل را چه کسی جز خودش برای آن جمع می خواند؟ علاوه بر این مگر نابدل بار ها و به درخواست اکثر رفقا شعر "وان تروی" را برای رفقا نخواند که با در دست داشتن ترجمه فارسی اش - که به وسیله رفیق بهمن ازنگ انجام شده بود - خودش آن را به صورت شعری زیبا سروده بود؟ رفیق نابدل این شعر را آن چنان زیبا و با احساس می خواند که همه تحت تاثیر قرار می گرفتند (به خصوص آن جا که قطعه "نام تو بر، نامه حزب را می خواند). چطور چنین امری از ذهن اصغر ایزدی حذف شده است؟! و چطور می شود چهره نابدل در آن اتاق به یاد ماندنی، زمانی که ترانه - سرودی که برای یکی از نزدیک ترین یارانش یعنی رفیق بهروز دهقانی (که زیر وحشیانه ترین شکنجه ها در اطلاعات شهرپانی بدون این که رازی را فاش کند جان باخته بود) تنظیم کرده و به زبان مادریش با یک آهنگ آذربایجانی می خواند را فراموش کرد؟ رفیق نابدل آن ترانه -

در سالهای اخیر چه نیروهای ضد انقلابی شناخته شده و چه افرادی با ماهیت طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی که با هر ادعائی مسأله شان حفظ نظم سرمایه داری حاکم بر ایران است به بهانه و تحت عنوان مقابله با "خشونت"، روی کوبیدن خط انقلابی چریکهای فدائی خلق متمرکز شده اند. همانطور که می دانیم وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نیز به منظور فوق، دست بکار شده و در کتابی که عرضه کرد برای تحطنه چریکهای فدائی خلق و وارونه جلوه دادن چهره مردمی انقلابیون فدائی، حتی در متن بازجویی های اسرای چریک فدائی نیز دست بُرد. یکی از اهداف این نیروها آن است که چهره های شناخته شده و محبوب جنبش انقلابی و مشخصاً کمونیستهای فدائی در میان توده ها را مخدوش سازند.

را از دیدها کتمان سازند. اما در مورد نویسنده "من مرگ را دیدم" برای من که در اتاق شماره پنج حضور داشتم و چه در آن اتاق و چه در سال های بعد در اوین با او که در آن سال ها مورد احترام همه رفقای فدائی بود همزندان بودم ام تعجب آور است که او در حالی که شهادت می دهد که رفیق نابدل در ۲ آبان در زندان شهرپانی شاعر "مرگ بر شاه" سر داده که خود او هم همراه با برخی رفقای دیگر با وی هم نوا شده اند، باز در مورد چنین رفیقی که در شکنجه گاه دشمن علیه شاه جنایتکار آن هم در روز تولدش شاعر می داده می نویسد که مایل نبوده در "جمع زندانیان دیگر" باشد!

حال که صحبت بر سر خاطرات است برای این که به اصغر ایزدی کمک کرده باشم تا آن چه را که شاهد بوده را هر چه واقعی تر در ذهنش زنده کند، بگذارید به یادش آورم که وقتی با آمدن رفقائی از زندان جمشیدیه سرود "من چریک فدایی خلم" به دست زندانیان اتاق شماره پنج (اوین قدیم) رسید این، رفقا مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل بودند که دو تائی در اتاق مرتب قدم می زدند و این سرود را که از کار های فراموش نشدنی سعید قهرمانی بود اصلاح می کردند. آن ها بالاخره آن را به عنوان سرود چریکهای فدائی خلق تنظیم کردند و ما در آن اتاق همگی به طور دسته جمعی بارها آن را خواندیم که در عین حال خود تمرینی بود برای روز دادگاه، کما این که ما این سرود را در "دادگاه ۲۳ نفر" در مقابل چشمان حیرت زده دادستان و قاضی و رئیس و رؤسای دادگاه خواندیم. به راستی چه عاملی اصغر ایزدی را بر آن داشته که از عدم حضور رفیق نابدل با همه برخوردهای برجسته اش در اتاق شماره ۵ اوین سخن بگوید؟ آیا گذشت این سال های طولانی باعث شده که ایزدی چهره متین و مردمی رفیق نابدل، این یار کارگران و زحمتکشان در آن اتاق را فراموش کند؟ رفیقی که همواره به دلیل اوضاع جسمی اش پارچه ای دور سرش

و اساساً تطابقی با واقعیت ندارد؛ و چون غیر واقعی است پس دیگر لازم نیست از گوینده چنین روایتی سؤال شود که وقتی می نویسد "گفته می شد" منظورش از طرف چه کسانی است؟ به عبارت روشن تر چه کسانی چنین می گفتند؟ زندانی ها و یا ساواکی ها؟ اگر منظور زندانیان است، واقعیت این است که وقتی ساواک ما را در آن اتاق جمع کرد کاری به تمایل ما نداشت و به ما نگفتند که می خواهیم شما را به چنین اتاقی ببریم تا ما هم تمایلمان را بیان کنیم. ثانیاً پس از جمع شدن در آن اتاق هم ما امکانی نداشتیم که از نظر و تمایل رفقائی که در آن اتاق حضور نداشتند مطلع شویم. از سوی دیگر روشن است و هر کسی می داند که ساواک همه ما را بدون این که از قبل به ما اطلاع داده باشد در آن اتاق جمع کرده بود. بنابراین جدا از این که رفیق نابدل در آن اتاق حضور داشت اما حتی اگر هم نبود - مانند رفیق مناف که به آن اتاق آورده نشده بود - این امر از اراده خودش خارج بود، همان طور که در همان زمان رفقای دیگری هم در اوین بودند که با این که در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شده بودند اما در آن اتاق نبودند و اتفاقاً وقتی بعداً از وجود چنان جمعی در اتاق شماره پنج مطلع شدند از صمیم قلب آرزو می کردند که ای کاش آن ها هم در آن اتاق می بودند. این امر شناخته شده ای است که در ساواک این زندانی نبود که تعیین می کرد در کدام سلول و در کدام اتاق باشد و به واقع این بازجو ها بودند که بنا به سیاست شان آن اتاق یعنی اتاق شماره پنج را شکل داده بودند. در همین رابطه سیاست آن ها در گفته های بعضی از شکنجه گران آشکار می شد. مثلاً مصطفوی یکی از جلادان آن زمان ساواک به رفیق اسدالله مفتاحی گفته بود: "آتشی درست کرده ایم تا ببینیم افراد چگونه از آن عبور می کنند".

اصغر ایزدی در مقاله مورد بحث نوشته است که "البته علیرضا نابدل یک بار هم اقدام به خودکشی کرده بود. در این اتاق بود که دانستم کسی که روز چهارم آبان در انفرادی زندان اطلاعات شهرپانی، فریاد "مرگ بر شاه" سر داد و چند نفری از جمله من با او هم صدا شده بودیم، علیرضا نابدل بود. او و مناف فلکی هم به همراه دیگر چریکها اعدام شدند." نه تنها واقعیت اقدام به خودکشی رفیق نابدل بلکه همین فاکتی که ایزدی از این رفیق نقل می کند که درست در روز چهارم آبان، روز تولد شاه از سلول انفرادیش فریاد مرگ بر شاه سر داده بیانگر نهایت شجاعت یک فدائی و پابندی او به آرمان های انقلابی اش می باشد و مشت محکمی به دهان کسانی می کوبد که سعی در مخدوش کردن چهره های انقلابی چریکهای فدائی خلق را دارند، کسانی که با گفتن این که او در زیر شکنجه ضعف نشان داده می کوشند همه مقاومت های حماسی رفیق نابدل که حتی افسانه ای جلوه می کنند



که اگر اکثر رفقائی که تیرباران شدند در دادگاه کوتاه می آمدند و دفاع ایدئولوژیک نمی کردند، این امکان برایشان وجود داشت که سرنوشت دیگری پیدا کنند و اعدام نشوند. با این حال می بینیم که رفیق مناف با علم به این واقعیت در دادگاه از آرمان های کارگرایش دفاع کرد و با دفاع ایدئولوژیکش جانش

را وثیقه پیشبرد آرمان هایش نمود و همین واقعیت نشان داد کسانی که در آن زمان گفتن قرار در زیر شکنجه را خیانت تلقی می کردند، محق نبودند.

در نوشته "من مرگ را دیدم" موارد دیگری هم هستند که با واقعیت انطباق ندارند، برای نمونه نوشته شده که: "در آن زمان بیشتر بحث‌ها درباره مسایل تاکتیکی و تکنیکی مثل جایگاه شهر و کوه در روند مبارزه چریکی بود. شاید در صحبت‌های چند نفری، مثلا بین عباس و مسعود به بحث‌های نظری هم پرداخته می‌شد ولی در سطح عمومی اتاق جایی نداشت". با توجه به تحولات فکری ای که نویسنده "من مرگ را دیدم" در سال‌های طولانی پس از مقطع مورد بحث، از سر گذرانده برای من روشن نیست که "بحث‌های نظری" در نزد او چه بار و مفهومی پیدا کرده است! آیا به نظر او می‌بایست در آن اتاق در مورد امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور بحث می‌شد و یا شاید هم با توجه به "بحث‌های نظری" این روزها می‌بایست از عدم امکان چنین امری صحبت می‌شد؟! یا انتظار این است که می‌بایست ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار به کمونیسم مورد بحث قرار می‌گرفت و یا برای رد دیکتاتوری پرولتاریا گفته می‌شد که در آثار مارکس چند بار کلمه "دیکتاتوری پرولتاریا" به کار رفته است؟! شاید هم می‌بایست آن جمع انقلابی به امکان "اصلاحات" در رژیم شاه می‌پرداختند تا ایزدی راضی شود که بنویسد که به بحث‌های نظری هم پرداخته شد و به این مهم هم بها داده شد؟! اما بر عکس چنین ادعا و نظر نادرستی، اتفاقا در تمام مدتی که ما در آن اتاق جمع بودیم همواره چه بطور جمعی و چه به صورت چند نفری بحث نظری جریان داشت. جدا از توضیح تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق، شرح چگونگی ارتباط با گروه جنگل و سرانجام پیوستن آن‌ها به رفقا، در باره تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به چگونگی گسترش سلطه امپریالیسم در ایران، در باره انقلاب سفید (اصلاحات ارضی)،

سرود را با احساس تمام می‌خواند و ماها ترجیح بندش را دسته جمعی تکرار می‌کردیم: "آی آیدین، جان آیدین...!" (این ترانه - سرود چون به زبان ترکی بود من فقط از آن نام آیدین که نام مستعار رفیق بهروز دهقانی بود به یاد مانده است). بهروز دهقانی اولین شهید چریک‌های فدائی خلق بود که به این نحو با خواندن ترانه ای که به یاد شخص او سروده شده بود به واقع برایش در اتاق شماره ۵ اوین قدیم از طرف یارانش مراسم گرامی داشت گرفته شد.

با توجه به یاد آوری هائی که شد کاملاً می‌توان متوجه شد که رفیق علیرضا نابدل یکی از رفقائی بود که در آن اتاق حضور داشت. بنابراین گفتن این که "علیرضا نابدل در این اتاق نبود" به دلیل این که در زیر شکنجه ضعف نشان داده بود و مایل نبود در جمع رفقا باشد با واقعیت انطباق ندارد. نه تنها انطباق ندارد بلکه چنین حکمی خواهی نخواهی در خدمت پیشبرد مقاصد ضد انقلابی نیروهائی قرار دارد که با برخورد مغرضانه می‌کوشند با عنوان کردن ضعفی از این رفیق در زیر شکنجه‌های وحشیانه، مقاومت‌های قهرمانانه و حماسی او را در سیاهچال‌های رژیم شاه کتمان کنند. با نظر گرفتن جسم زخمی رفیق نابدل در اثر تیر خوردن در جریان دستگیری و بدن شدیداً آسیب دیده و دست و پای شکسته اش به خاطر انداختن خود از طبقه سوم بیمارستان و در چنین شرایطی اعمال شکنجه‌های بربر منشانه ای که مأموران ساواک و شهرستانی بر وی اعمال می‌کردند می‌توان به طور برجسته متوجه برخورد مغرضانه و مقاصد ضد انقلابی چنان نیروهای ضد مردمی شد.

در مورد رفیق مناف فلکی، گرچه او در اتاق مورد بحث نبود اما دلیل این امر هم اعتراف او به قرار رفیق مسعود و گویا به همین دلیل تمایل خودش به در جمع نبودن، نبود. با تاکید باید گفت که این برنامه ساواک بود که برای هر چه بیشتر تحت فشار قرار دادن مناف او را به این اتاق نیاورد و نمی‌توان گفت که خواست خودش چنین بود. تازه مگر معیار ساواک برای جمع کردن رفقا در آن اتاق میزان مقاومت آن‌ها در زیر شکنجه بود؟ و مگر مقاومت و عکس‌العمل همه رفقائی که در آن اتاق بودند نسبت به شکنجه هم چون رفقای کبیر، مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی بود که دوست و دشمن را به تحیر واداشته بود؟ بالاخره برخی از رفقائی که که دستگیر شده بودند بر سر قرار هائی دستگیر شده بودند که زیر شکنجه لو رفته بود. این موضوعی است که البته باید به صورت جامعی در جائی دیگر مورد بررسی قرار گیرد و من در این جا برای جلوگیری از طولانی شدن این مطلب، از آن می‌گذرم. تنها باید تاکید کنم که همان طور که زندانیان سیاسی آن دوره می‌دانند، در سال ۵۰ شرایطی برقرار بود

مرحله انقلاب، خط مشی مبارزه و چگونگی رسیدن رفقا به ضرورت مبارزه مسلحانه بارها بحث شد. آیا این بحث‌ها بحث‌های نظری نبودند؟ آیا نقدی که رفیق مسعود نسبت به نظرات دبره ارائه داد بحث نظری نبود؟ هم چنین در آن جلسات رفیق نابدل در مورد دلائل انتخاب نام چریک‌های فدائی خلق برای تشکل نوپائی که دست اندرکار پیاده کردن تئوری مبارزه مسلحانه بود، (تئوری تدوین شده توسط رفقا احمدزاده و پویان) صحبت کرد که خود یک بحث نظری کامل بود و نشان می‌داد که ارائه دهنده اش تا چه حد بر مارکسیسم، تئوری انقلاب ایران و تاریخ ایران تسلط دارد و این نام از چه پشتوانه تاریخی - نظری برخوردار است. جالب است که نویسنده این خاطرات در جای دیگری از مقاله خود نوشته است که: "بحث نظری و چشم‌انداز خط مشی مبارزه مسلحانه، بحث‌هایی که سال‌های بعد در زندان منجر به نقد این مشی از طرف عده‌ای از ما شد، در آن زمان مطرح نبود." اولاً در آن اتاق، نویسنده کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک حضور داشت و در مورد این تئوری و آن چه در کتابش ارائه داده بود صحبت می‌کرد پس نمی‌توان مدعی شد که: "بحث نظری و چشم‌انداز خط مشی مبارزه مسلحانه" مورد بحث قرار نگرفت. اما این واقعیتی است که در آن جمع هیچ پیش‌گوئی وجود نداشت تا دانسته شود بحث هائی که "بعد ها در زندان‌ها در رد مبارزه مسلحانه گفته شد" چگونه بحث هائی خواهد بود. البته در آن زمان و در آن اتاق کسی تردیدی در درستی خط مشی مبارزه مسلحانه نداشت که بخواهد در رد این تئوری پیشرو هم نظری مطرح کند.

در "من مرگ را دیدم" به شکنجه‌های رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی هم اشاره می‌شود و در مورد عباس نوشته شده که: "عباس مفتاحی اقسام شکنجه‌ها از جمله تجاوز با باتوم یا شاید هم بطری را متحمل شده بود." در حالیکه در مورد عباس شکنجه از حد تجاوز با باتوم و بطری فراتر رفته و آن طور که

نابدل و مناف فلکی و هم چنین گویا بیسوادی چریکها و عدم اهمیت دادن آن ها به مباحثات تئوریک، برخی از محورهای تهاجم نیروهای ضد انقلاب به چریکهای فدائی خلق می باشد که البته از سوی نیروهای اپورتونیست و دوستان نادان خلق هم تکرار شده است. این خطوط را در کتابی که وزارت اطلاعات در بهار سال ۸۷ علیه چریکهای فدائی تحت عنوان "چریکهای فدائی از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷" منتشر نمود به روشنی می توان مشاهده کرد. این کتاب از زمان انتشارش به منبعی جهت تخطئه چریکهای فدائی خلق تبدیل شده و هر از چند گاهی قلم به مزدان جمهوری اسلامی با عاریه گرفتن نکاتی از آن می کوشند بخشی از تاریخ چریکهای فدائی خلق و در واقع بخشی از تاریخ مبارزات مردم ما را لجن مال نمایند. در آخر امیدوارم توضیحات داده شده از طرف من در سطور فوق مانعی در مقابل نیروهای مرتجع ایجاد کند که خواهند کوشید خاطرات اصغر ایزدی در "من مرگ را دیدم" را به وسیله ای برای وارونه جلوه دادن چهره کمونیست هائی تبدیل کنند که برای رفاه و آزادی و کلاً سعادت توده های محروم و ستمدیده ایران به هر تلاش انقلابی دست زدند و جان شیرین خود را نیز در این راه فدا کردند.

۱۷ شهریور ۱۳۹۴ - ۸ سپتامبر ۲۰۱۵

زیر نویس ها:

(۱) اسامی برخی از کسانی که در کنار اصغر ایزدی از این کمپین پشتیبانی می کنند به شرح زیر می باشد: فرخ نگهدار، مجید نوری زاد، عیسی سحرخیز، شیرین عبادی، مهدی فتایور و تعداد دیگری از اکثریتی ها و ... که نگاهی به مواضع و خوش خدمتی آن ها به رژیم جمهوری اسلامی در گذشته و حال نیازی به توضیح بیشتر در باره ماهیت این کمپین باقی نمی گذارد.

(۲) متأسفانه علی اصغر ایزدی نتوانست این موقعیت را حفظ کند و با شروع موج انکار درستی مبارزه مسلحانه در زندان های شاه او نیز به این موج پیوست. در بستر بحث های مغلطه آمیزی که در زندان علیه تئوری مبارزه مسلحانه وجود داشت او با تکیه بر نقل قول سر و دم بریده ای از یک کتاب به نام "دیکشنری فلسفه" به این نتیجه رسیده بود که شرایط عینی انقلاب همان وضعیت انقلابی است و چون در آن زمان وضعیت انقلابی در ایران وجود نداشت نتیجه گرفت که پس نظرات رفیق مسعود احمدزاده نادرست است. به این ترتیب وی تئوری مبارزه مسلحانه که هزاران فاکت بر درستی اش گواهی می داد را در مغایرت با واقعیات عینی جامعه اعلام نمود. ایزدی بعد از قیام بهمن به جمع شکل دهنده سازمان راه کارگر پیوست و کاندیدای این سازمان در انتخابات مجلس شد. البته او بعد ها و در دوران تبعید از همین سازمان هم جدا شد.

در "من مرگ را دیدم" به شکنجه های رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی هم اشاره می شود و در مورد عباس نوشته شده که: "عباس مفتاحی اقسام شکنجه ها از جمله تجاوز با بانوم یا شاید هم بطری را متحمل شده بود." در حالیکه در مورد عباس شکنجه از حد تجاوز با بانوم و بطری فراتر رفته و آن طور که خودش در آن اتاق تعریف کرد بازجوهای ساواک برای در هم شکستن روحیه تزلزل ناپذیر او و به منظور در هم شکستن مقاومت بی سابقه اش در زیر شکنجه از طریق شخص حسینی یعنی استوار مجد علی شعبانی به او تجاوز کرده بودند. عباس مفتاحی این رهبر کبیر چریکهای فدائی خلق و یکی از بنیانگذاران اصلی آن، ۳۶ روز تمام زیر شکنجه بود ...

رفقا حمید اشرف، حسن نوروزی، عباس جمشیدی رودباری، احمد ذبیرم، علی اکبر جعفری، مجد صفاری آشتیانی، فرخ سپهری و رفیق دختری که هویت اصلی اش برای ساواک روشن نبود. بعد ها معلوم شد که او رفیق شیرین معاضد (فضیلت کلام) بود.

از بی دقتی های دیگر این نوشته یکی هم این است که نویسنده می گوید که در این اتاق بود که مطلع شدیم: "که گروه دیگری هم تشکیل شده که خط مشی چریکی را در دستور کار خود دارند ولی با دیدگاه اسلامی. در آن زمان تعداد زیادی از اعضایشان - قبل از شروع هرنوع عملیات مسلحانه - دستگیر شده بودند. بعدها این گروه نام سازمان مجاهدین خلق را بر خود نهاد" آن چه در این جا در مورد سازمان مجاهدین و این که رهبران قبل از شروع هر نوع عملیات مسلحانه ای دستگیر شده بودند نوشته شده ، درست است ولی مجاهدین در اول شهریور ماه آن سال دستگیر شدند ، در حالی که خود نویسنده می گوید که در اوائل دی ماه ساواک تعدادی از چریکهای فدائی را در آن اتاق جمع کرد. در طی این مدت و قبل از جمع کردن ما در اتاق شماره پنج اوین (قدیم) زندانیان سیاسی از به وجود آمدن سازمان مجاهدین مطلع بودند. کما این که خود من با تعدادی از رهبران و اعضای این سازمان در اوین از جمله رضا رضائی، علی میهن دوست، مجد بازرگانی و... هم اتاق بودم و می دانم که رفیق مسعود با یکی از رهبران مجاهدین هم سلول بود و یا تعداد دیگری از رفقای که در اتاق حضور داشتند هم قبل از این اتاق با اعضای مجاهدین هم سلول و هم اتاق بودند . پس همه ما در این اتاق نبود که از دستگیری مجاهدین آگاه شدیم.

می شد به موارد دیگری هم که در این خاطره نویسی با واقعیت انطباق ندارند اشاره کرد. اما چون نمی خواهم این مطلب طولانی شود از آن می گذرم و توجه خواننده را به این نکته جلب می کنم که داستان سرانی در باره رفقا علیرضا

خودش در آن اتاق تعریف کرد بازجوهای ساواک برای در هم شکستن روحیه تزلزل ناپذیر او و به منظور در هم شکستن مقاومت بی سابقه اش در زیر شکنجه از طریق شخص حسینی یعنی استوار مجد علی شعبانی به او تجاوز کرده بودند. عباس مفتاحی این رهبر کبیر چریکهای فدائی خلق و یکی از بنیانگذاران اصلی آن، ۳۶ روز تمام زیر شکنجه بود و شکنجه گران در طول ۱۵ روز از این مدت حتی او را از روی تخت شکنجه پائین نیاوردند. بازجو های ساواک که این روز ها بی بی سی وظیفه تطهیر چهره آن ها را به عهده گرفته و کسانی هم به عنوان زندانی سیاسی سابق در این بساط برایش می رفقتند، برای این که امکان یابند رفیق عباس را بیشتر شکنجه کنند سه بار روی پای وی عمل جراحی کرده بودند.

در مطلب فوق الذکر هم چنین گفته می شود که: "رفقای رهبری پیشبینی می کردند که گرچه گروه به دلیل کشته شدن پویان و دستگیری مسعود احمدزاده با مشکلاتی به لحاظ رهبری فکری مواجه خواهد بود، ولی بقا و تداوم گروه با بودن حمید اشرف ادامه خواهد یافت." این سخن نیز با واقعیت انطباق ندارد. رفقای رهبری با همه وجود بر تداوم راهی که آغاز کرده بودند ایمان داشتند اما هیچ وقت جهت این تداوم به فرد خاصی اشاره نمی کردند به خصوص که تجربه مبارزه چریکی تا آن زمان نشان داده بود که هیچ تضمینی برای تداوم طولانی عمر چریک وجود ندارد. البته در مورد قابلیت رفقای خارج از زندان صحبت می شد و در همین رابطه از رفیق عباس جمشیدی رودباری به عنوان یک رفیق با قابلیت تئوریک و از رفیق حمید اشرف به عنوان یک رفیق با قابلیت تشکیلاتی صحبت به میان آمد. اتفاقاً در بحث مربوط به گروه جنگل، رفیق عباس مفتاحی ضمن تأکید بر برخورداری رفقا مسعود و پویان از دید استراتژیک نسبت به مبارزه مسلحانه در مورد رفیق حمید اشرف گفت که این رفیق فاقد دید استراتژیک از این مبارزه می باشد و دید او بیشتر تاکتیکی است. و وقتی از او سؤال شد که پس خودت چی، رفیق عباس به شوخی گفت: خُب دید من هم نیمه استراتژی - نیمه تاکتیک است (شوخی بر مبنای عبارت نیمه فنودال - نیمه مستعمره). جا دارد به این نکته هم در این جا اشاره کنم که رفیق حمید اشرف گرچه یکی از رفقای با سابقه و فعال در گروه جنگل بود و هم چنین در مقطع مورد نظر تنها عضو باقی مانده مرکزیتی بود که حال همه اعضای آن یا کشته شده و یا دستگیر و در انتظار تیرباران بودند اما او در آن زمان به هیچ وجه موقعیتی که بعدها در جریان سال ها زندگی مخفی پیدا کرد را نداشت. از این رو آن چه بعد ها واقع شد را نمی توان به حساب گذشته و آن چه در آن زمان مطرح بود گذاشت. در آن اتاق از هشت رفیق که اسامی شان برای ساواک روشن شده بود نام برده شد که عبارت بودند از



چریک فدایی خلق، رفیق کبیر
علی اکبر جعفری



اشرف دهفانی

به خاطره گوزنی که
زاده جنگل حماسه بود
و با خون زلال خود
جنگلی پر از گوزن های
"درخت افاقیا"
آفرید...!

(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر، فریدون جعفری) - بخش پایانی

اندیشیم نسل های آینده از این دست آوردها بهره خواهند برد (برگرفته از مقدمه "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۱").

صمیمیت و تواضع در وجود رفیق جعفری در همان آشنائی های اول توجه هر رفیقی را به خود جلب می کرد. وجود این خصلت های درونی حتی حجب خاصی را هم در چهره او نمایان می ساخت که اطمینان خاطری را نسبت به وی سبب می شد. **رفیق جعفری حقیقتاً رفقاییش را دوست داشت و با دیدن آن ها شادی غیر قابل وصفی وجودش را فرا می گرفت، شاید به این خاطر بود که او قادر بود در محیط، فضای بسیار شاد، پر از شور و شوق و جنب و جوش به وجود آورد. ورود او به هر پایگاهی موجب وجد و شادی رفقا بود. انگار رفقا با حضور او انرژی باز هم بیشتری یافته و وظایف خود را با شور و عشقی دو چندان انجام می دادند. به واقع، رفیق جعفری که خود منبعی از شور انقلابی بود می توانست در رفقاییش نیز شور رزمندگی هر چه بیشتری به وجود آورد. این واقعیت در نوشته رفیق حمید اشرف این طور بیان شده است: "تمام رفقائی که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیرویی به آن ها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقا را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود". همان طور که رفیق جعفری رفقاییش را بسیار دوست می داشت تمام رفقائی هم که با وی کار کرده بودند نسبت به وی عشق و علاقه و احترام شدیدی داشتند. این را من خود از نزدیک شاهد بودم، از رفیق شیرین معاضد گرفته تا رفیق مرضیه احمدی اسکوئی، تا رفیق**

اجازه دهید در آخر این نوشته باز هم از خصوصیات انقلابی رفیق جعفری سخن بگوئیم که البته به قول معروف قلم قاصر از بیان آن هاست. برخی از این خصوصیات در زندگی نامه او مندرج در نبرد خلق شماره ۶ مورد اشاره قرار گرفته. مثلاً در آن جا نوشته شده است که: "رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده آن سرپای وجودش را فرا می گرفت". مسلم است که منبع انرژی بیکران نهفته در رفیق جعفری برای انجام کارهای انقلابی عشق عمیق وی به کارگران و زحمتکشانش بود و او درست به خاطر سعادت آن ها با قلبی مملو از خشم و کینه نسبت به دشمنان خلق با پاکبختگی تمام با این دشمنان می جنگید. خود رفیق جعفری در زندگی نامه ای که برای رفیق پوران یدالهی نوشته مطرح کرده است: "وجود رفیق پوران، آمیخته ای از عشق به خلق و نفرت به دشمن بود. ایمانش به مبارزه چون کوه پا برجا بود و منافع خلق برای او بیش از هر چیز دیگری اهمیت داشت. او رفیقی به تمام معنی پاکبخته و متعهد و وفادار بود." (۴) به راستی که این سخنان در مورد خود رفیق جعفری هم که یک انقلابی مسئولیت پذیر بود و وظایف انقلابییش را با شور و شوق فراوان انجام می داد کاملاً صادق بود. در متن زیر می توان جوهر اندیشه ای که رفیق جعفری را از عشقی بزرگ نسبت به وظایف انقلابییش برخوردار کرده بود را سراغ گرفت: "این هیچ مهم نیست که ما خود از دست آوردهای انقلاب برخوردار نمی شویم، این تنگ نظری و خودخواهی شایسته ما نیست. آن چه شایسته ماست همین است که جان بر کف و پاکبخته، در راه تحقق آرمان خویش تا آن جا که توان داریم تلاش کنیم و از پای ننشینیم. شادی ما در این است که می

و در پی این تلاش ها بود که امکان مطالعه متون مارکسیستی را یافت.

در دوره قبل از آغاز مبارزه مسلحانه یکی از گرایش‌های رایج در میان مبارزینی که انقلابیون مسلح آینده را تشکیل دادند کوشش برای ایجاد ارتباط با توده‌های تحت ستم، مبارزه با اخلاقیات خرده بورژوازی و پرورش خصلت‌های مردمی در خود بود. رفیق جعفری نیز چنین پروسه‌ای را از سر گذراند. او مدتی تحت پوشش انجام کار تحقیقاتی و آمارگیری در رابطه با دانشگاه امکان یافت به مناطقی در ایران سفر کرده با توده‌ها ارتباط گرفته و هر چه بیشتر از نزدیک در جریان زندگی زحمتکشان و مردمان ستمدیده قرار گیرد. انجام چنین کاری تجربه بسیار مثبتی بود که بعداً نیز در جریان زندگی و فعالیت‌های انقلابی‌اش به کار وی آمد. مشاهده فقر و تنگدستی توده‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی آن‌ها از یک طرف و آگاهی نسبت به دلایل بنیادی و واقعی این امر از طرف دیگر شعله‌های نفرت از رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در دل او بر افروخته نگاه داشته و روحیه مبارزه جویانه قوی‌ای را در وجود او سبب می‌شدند. از این رو بود که رفیق جعفری تا زمانی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد شرکت در اعتراضات و اعتصابات دانشجویی را قدمی در جهت تغییر وضع موجود تلقی کرده و در همه اعتراضات و اعتصابات دانشجویی فعالانه شرکت می‌کرد. در اسفند سال ۱۳۴۸ که در تهران یک حرکت مبارزاتی پرشور در رابطه با گران شدن بلیط اتوبوس‌ها پا گرفت رفیق جعفری نیز همراه با دوستان دانشجویی یکی از شرکت‌کننده‌گان فعال در این مبارزات بود. در این مقطع برخی از دوستان رفیق چه در طی این مبارزات و چه در ارتباط با مسایل دانشجویی بازداشت و یا زندانی شدند که این خود شرایطی برای رفیق جعفری فراهم کرد که بتواند نه فقط در جریان مسایل زندان قرار گیرد بلکه با نظراتی هم که در رابطه با "چه باید کرد" در جامعه مطرح بود بیشتر آشنا شده و در این مورد با دوستان نزدیک خود به بحث و تبادل نظر بپردازد. این آشنائی با توجه به روحیه جستجوگر وی تعمق هر چه بیشتر رفیق را روی چه باید کرد جامعه ایران سبب گردید. به همین دلیل او با آگاهی‌ای که به دست آورده بود با آغاز جنبش مسلحانه در سال ۴۹ به دفاع از این جنبش برخاست. در این مقطع رفیق جعفری همراه با دیگر دانشجویان مبارز به بهانه مسایل صنفی دست به اعتراض می‌زدند و در جریان چنین اعتراضاتی آشکارا به دفاع از جنبش مسلحانه برخاسته و به نفع این جنبش شعار می‌دادند. در جریان این مبارزات دانشجویی بود که برخی از دانشجویان دستگیر و محاکمه می‌شدند و یا پس از بازداشت به سرپازی فرستاده می‌شدند. حتی برخی از دانشجویان فعال که توانسته بودند خود را از تیررس مسئولین دانشگاه خارج سازند باز مورد

با آن همه سلاح
با آن همه ستوه
با آن همه کلوله که بر پیکر تو ریخت
ارنستو!
این بار هم دروغ در آمد هلاک تو!

آن‌ان که تند تند ترا خاک می‌کنند
آن‌ان که زهرخند به لب، دست خویش را
با گوشه‌های پرچم تو پاک می‌کنند
که : دیگر تمام شد،
دنیا به کام شد،
تاریک طالعان تبه کار بی‌دلند
خامان غافلند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است
تو زنده ای هنوز که باروت زنده است
تو در درون هلهله‌های دلاوران
تو در میان زمزمه دختران کوه
در شعر در شراب و شیخون
تو زنده ای!

مسلماناً زندگی کودکی و علنی رفیق جعفری زمینه‌ساز برخی از خصوصیات برجسته او در دوران فعالیت انقلابی به مثابه یک کمونیست فدائی بودند. به گونه‌ای که در نبرد خلق شماره ۶ ذکر شده "رفیق علی اکبر جعفری در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. دوران کودکی‌اش در محلات قدیمی جنوب تهران سپری شد. کودک خردسالی بود که پدرش را از دست داد و مسئولیت اداره خانواده بر عهده او قرار گرفت." آن طور که خود رفیق نقل می‌کرد هنگام مرگ پدرش، کسبه محل یک روز مغازه‌های خود را برای ادای احترام به پدر او بسته بودند - که بیانگر محبوبیت پدرش در محل زندگی‌اش بود. پس از مرگ پدر، به گونه‌ای که در نبرد خلق ذکر شده "علی اکبر با برخوردی جدی و مسئولانه توانست از عهده حل مسائل مربوط به اداره خانواده‌اش بر آید، کاری که از فردی در سن و سال او بعید می‌نمود." در ادامه مطلب آمده است که: "خانواده آن‌ها امکانات مالی در اختیار نداشت و در خانه‌شان از آب لوله‌کشی خبری نبود. او خودش مجبور بود روزانه ده‌ها بار برای آوردن آب از شیرهای عمومی از خانه بیرون برود. تداوم این کار در همان ایام نوجوانی او را به رماتیسم مبتلا کرد. به طوری که مدت‌ها مجبور به معالجه بیماریش شد. در این شرایط او درسش را هم می‌خواند. پس از گرفتن دیپلم علی‌رغم دشواری‌های زیاد زندگی خصوصی، در رشته اقتصاد دانشگاه تهران پذیرفته شد. در دانشگاه تهران به خاطر قابلیت و کارآیی‌اش خیلی زود عهده دار امور صنفی در دانشکده شد. ولی پس از مدتی دریافت که باید با رژیم مبارزه سیاسی کرد. به همین لحاظ به همراه رفقای نزدیک و هم عقیده‌اش یک هسته دانشجویی ایجاد کرده و شروع به مطالعه در متون مارکسیستی کردند." رفیق جعفری در ارتباط با این هسته دانشجویی در حالی که کتاب‌ها و مقالات با ارزشی که در آن زمان منتشر می‌شدند را می‌خواند سعی می‌کرد به هر طریقی به کتاب‌های ممنوعه نیز دسترسی پیدا کند

مؤمنی تا رفیق ابراهیم پور رضا خلیق تا رفیق داداشی (مجد علی خسروی اردبیلی) تا رفیق صبا بیژن زاده و رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان) و ... او را به خاطر ده‌ها خصال کمونیستی‌اش بسیار دوست داشتند. بی‌شک، علاوه بر خصلت‌های چون صمیمی و بی‌تکلف بودن، دقت، حواس‌جمعی، قدرت بالا در ارزیابی درست مسایل عملی جنبش، اجرای دقیق قرارها، شجاعت و بی‌باکی و خصلت‌های مثبت و انقلابی دیگر از این نوع نیز زمینه‌ساز جلب احترام عمیق از طرف رفقای مختلف نسبت به رفیق جعفری بود. او رفیق پرکاری بود که در کنار رفقای تحت مسئولیت خود در همه کارها از ساده‌ترین آن‌ها گرفته تا کارهای دیگر شرکت می‌کرد. مثلاً گاه قرار می‌شد انجام کاری در شب صورت گیرد در این حالت وی نیز حتی اگر شب قبلش نیز خواب کافی نکرده بود، آن شب نمی‌خوابید و تا صبح در انجام کار مربوطه به رفقای دیگر کمک می‌کرد.

عشق رفیق جعفری به رشد و اعتلای سازمان که آن را وسیله‌ای گوه‌رین در خدمت کارگران و زحمتکشان و همه توده‌های رنج‌دیده ایران می‌دید از یک سو و خصلت از خود گذشتگی عجیب شده با وجود فدائی‌ها و باعث می‌شد که وی با وسعت‌گیری وظایفش با شدت هرچه بیشتری کار کند، در حالی که او بیش از حد (و به نادرست) از سلامتی خود مایه می‌گذاشت. نقل‌خاطره‌ای این موضوع را می‌تواند بیشتر ملموس سازد. تابستان سال ۵۳ بود و من در پایگاهی که رفقا حمید اشرف و نسترن آل‌آقا هم بودند، حضور داشتم که رفیق جعفری هم به آن جا آمد. رفیق دیگری و هم چنین ارزنگ و ناصر، دو کودک مادر شایگان هم هم در آن پایگاه بودند که با اصطلاح آن سال‌ها ما به همدیگر چشم بسته بودیم یعنی قرار نبود همدیگر را ببینیم. موقع تقسیم نگاهی رفیق جعفری را که می‌دانستیم بسیار خسته است نگیان اول گذاشتیم که بقیه ساعات شب را به راحتی بخوابد. اما وقتی خواستیم بقیه ساعات نگاهی را که کمی طولانی می‌شد بین خود تقسیم کنیم او اصرار کرد که نگاهی آخر را هم او بگیرد تا مدت نگاهی بیشتر نشده و به رفقای دیگر فشار نیاید. اصرار او از مقاومت رفقای دیگر فراتر رفت و او آن شب دو بار نگاهی داد.

اندام ورزیده و موزون رفیق جعفری با قد بلند و وارستگی‌اش و با صلابتی که در رفتار و کردارهای متین و موقر وی نمایان بود همراه با تواضع و صمیمیت‌اش باعث آن بود که هر رفیقی در دیدار اول، واقعیت تصویری که از رفیق حمید اشرف در تخیل خود مجسم کرده و انتظاری که از او در ذهن خود پرورده بود را در شخصیت رفیق جعفری ببیند، این واقعیتی است که من آن را تا کنون از زبان چند رفیق و از جمله رفیق مادر شایگان شنیده‌ام.

یکی از خونخوارترین رژیم های وابسته به امپریالیسم در ایران چنان نقشی گوه‌ریز در جنبش انقلابی خلق به جای گذاشته است که هرگز از یاد ها نخواهد رفت. او که خود زاده جنگل حماسه بود در طول زندگی پُر بارش گوزن های حماسه سازی پروراند که نشان شان با نام پر افتخار چریک فدائی در اوراق زرین تاریخ محفوظ است. آری، نام این کمونیست فدائی، رفیق کبیر علی اکبر (فریدون) جعفری در میان ستم‌دیده‌گان همیشه زنده و جاوید خواهد ماند.

شایسته تر می بینم که این یاد نامه را با ذکر خاطره ای که نموداری از خلاقیت، ابتکار و سرعت عمل رفیق جعفری می باشد به پایان ببرم.

این خاطره به سال ۱۳۵۳ مربوط است. رفیق جعفری معمولاً برای این که بتواند رفقای تازه پیوسته به سازمان را تعلیم نظامی داده و چگونگی تیراندازی با اسلحه های مختلف را به آن ها یاد دهد، آن رفقا را به کوره پزخانه های متروکی در کنار روستاها می برد. یک یا دو رفیق دیگر در اطراف کشیک می دادند تا اگر کسی به آن محل نزدیک شود، زود خبر دار شده و رفقا از اقدام به تیراندازی خودداری کنند (یک بار در سال ۱۳۵۲ من خودم با رفقا جعفری و ابراهیم پور رضا خلیق به محلی در خارج از شهر مشهد رفته و در آن جا به تمرین تیراندازی پرداختیم). در سال ۵۳ او برای آموزش نظامی چند تن از اعضای جدید طبق معمول به محل متروک تعیین شده در کنار روستائی می روند. در آن جا رفقای جدید به تمرین تیراندازی می پردازند. پس از اتمام کار هنگامی که آن ها قصد عبور از کنار ده را داشتند ناگهان مورد محاصره روستائیان قرار می گیرند. این روستائیان به رفقا مشکوک شده بودند و هر طور بود می خواستند رفقا را دستگیر نمایند. صحنه بسیار حساسی بوجود آمده بود. نه می شد روی این مردم اسلحه کشید و با آن ها درگیر شد و نه می بایست اجازه اقدام خاصی را به آن ها داد. در این زمان رفیق جعفری دست به ابتکاری زده و ناگهان تیری در هوا شلیک می کند و با فریادی پر هیبت که روستائیان را سر جای خود میخکوب می کند، سکوتی بوجود می آورد. آن گاه رفیق شروع به صحبت می کند و به روستائیان می گوید: ما خلاف کار نیستیم. ما چریک های فدائی خلق هستیم که علیه ظلم و ستم شاه و برای رفاه و آزادی زحمتکشان و خلق ستم‌دیده مان اسلحه بدست گرفته و مبارزه می کنیم. رفیق در آن لحظات حساس با زبانی ساده و قابل فهم برای روستائیان اهداف انقلابی چریکهای فدائی را توضیح می دهد؛ سپس اعلامیه کوچکی را که آرم سرخ سازمان روی آن قرار داشت از کیف کمری خود در می آورد و متن آن را که عمدتاً اهداف چریک های فدائی خلق از مبارزه را بیان می کرد برای روستائیان می خواند. (۷) با شنیدن سخنان رفیق جعفری، دیدن

رژیم شاه گشته و نا امیدی از مبارزه چنان تار و پود وجودشان را فرا گرفته بود که میوس و سرخورده باور کرده بودند که نمی شود مبارزه کرد و گویا جز تمکین و تحمل راهی نیست. اما جانفشانی های او و جان های شفیفته دیگر چون او در آن سال های درخشان مبارزه مسلحانه که بر اساس یک تئوری انقلابی صورت می گرفت، همین خلق را به میدان مبارزه کشاند و چنان روحیه انقلابی در میان آن ها به وجود آورد و چنان تأثیرات انقلابی به جا گذاشت که دشمنان هنوز هم برای از بین بردن آن تأثیرات به انواع حيله ها و ترفند ها دست می زنند. یکی از مؤثرترین عواملی که امروز علیرغم شکست قیام بهمن ۱۳۵۷ و همه ناکامی ها و سیاهی های بعد از این شکست، این خلق را به آینده امیدوار نگاه داشته خاطره شکوهمند کمونیست های فدائی و دیگر انقلابیون مسلح انقلابی در دهه پنجاه و خاطره فداکاری های خلق قهرمان ایران در جریان مبارزات انقلابی خود در طی سالهای ۵۶-۵۷ می باشد. بیهوده نیست که امروز نه روحیه یأس و نا امیدی گذشته بلکه روحیه باور به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتظار برای این امر و امید به انقلابی ظفرنمون روحیه غالب در میان ستم‌دیده‌گان جامعه ماست.

در رابطه با چگونگی شهادت رفیق جعفری، در پایان زندگی نامه او رفیق حمید اشرف نوشته است: "حادثه ای ناشی از کار مداوم و پیگیرش شهادتش را به دنبال آورده است. رفیق جعفری در حالی که برای انجام مأموریتی عازم مشهد بود بر اثر خستگی ناشی از کار مداومش لحظه ای در پشت فرمان اتومبیل به خواب رفت و همین باعث بروز تصادفی شدید شد که به شهادت رفیق منجر گردید." به یاد این رفیق کبیر عکسی هم از وی در پشت جلد نبرد خلق شماره ۶ به چاپ رسیده است. این عکس شاید فقط برای رفقائی که چهره بشاش و سرشار از زندگی و پر انرژی او را می شناختند نشان دهنده شدت خستگی این رفیق باشد. اما حتی در این حالت نیز او با قامت ایستاده اش یک چریک فدائی خلق مصمم و قاطع در مقابل دشمن را جلوه گر می سازد، کمونیست فدائی ای که با قلبی فشرده از درد کارگران و زحمتکشان هر لحظه آماده رزم و پیکاری ظفرنمون با قاتلین و استثمارگران آن هاست. این عکس، رفیق را با مسلسل و جلد آن که بندهایش به گردن او بسته شده نشان میدهد. از آن جا که این جلد مسلسل را من با خوش شانسی در دو نوبت برای او دوخته بودم (۶) هر بار با دیدن این عکس و جلد آن به خود گفتم ام که رفیق جعفری در لحظه مرگ امکان نیافت که از آن مسلسل به قلب دشمن شلیک کند ولی چه باک که رزم های دلاورانه و بی باکانه او چه با این مسلسل و چه با سلاح های دیگر علیه

برخورد ساواک فرار گرفته و عقوبت هائی بر آن ها تحمیل می شد. رفیق جعفری در سال ۴۹ جزء آن دسته از دانشجویان مبارز بود که به عنوان یک دانشجوی چپ مخالف رژیم برای ساواک شناخته شد. در سال ۱۳۵۰ هنگامی که رفیق جعفری از طریق رفیق چنگیز قبادی به چریکهای فدائی خلق وصل شد، یکی از مبارزینی هم که با وی در هسته دانشجویی مشترک شان قرار داشت همراه او به چریک ها پیوست. این رفیق عبدالحسین براتی بود که هنوز مدت کوتاهی از زندگی اش به عنوان یک انقلابی حرفه ای نمی گذشت که در همان سال ۵۰ به شهادت رسید.

رفیق جعفری به مثابه یک چریک فدائی خلق، یک کمونیست بزرگ و سازمانده، در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۴ به پایان زندگی سراسر مبارزاتی خود رسید. این در شرایطی بود که او با تلاش های خستگی ناپذیرش، با درایت و کاردانی اش، در پرتو شجاعت و بی باکی هایش و به طور کلی در جریان پیکارهای درخشان با دشمن سهمی به راستی بزرگ در حفظ تشکل چریکهای فدائی خلق و در تداوم عملکردهای انقلابی و فرهنگ کمونیستی آن داشت، در رشد و اعتلای سازمانی که به هنگام شهادت او به مثابه یک سازمان متعلق به کارگران و زحمتکشان شناخته شده و اعتبار عظیمی در میان توده وسیعی از ستم‌دیده‌گان ایران یافته بود. او در شرایطی شهید شد که خون رگانش را در کالبد تشکلی که در نزد مردم با عنوان "سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق" شناخته می شد، جاری ساخته بود.

آری او "خون رگان خود را قطره قطره" نثار کرد "تا خلق با دو چشم خویش ببیند که خورشیدشان کجاست". دیگر مهم نیست که در شرایطی که توده ها در صحنه مبارزه بودند به دلیل سیطره اپورتونیسیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق، نام او و خدماتش به مردم ایران (کارگران و زحمتکشان و دیگر توده ها) در حاشیه قرار گرفت و ناشناخته ماند. او آوازه خوانی بود که ترانه اش را در دل شبی تاریک و سیاه سروده بود و در آن روزهای تاریخی بعد از قیام بهمن ترانه او و بارانش بود که بر لب های بیشماران جاری و تکرار می شد: "فدائی، فدائی تو افتخار مائی!" آری، خلق مبارز و قهرمان ایران این گونه از عظمت او و رفقای فدائیش تجلیل می کردند.

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش گل می کند به دامنه کوهپایه ها خورشیدهای شب زده بیدار می شوند یک روز از کمینگه تاریک سایه ها. (۵)

نتیجه مبارزات فداکارانه و تلاش های بی دریغ رفیق جعفری بیداری خلقی بود که سالیان دراز چنان مرعوب قدرت پویشالی

در قلب ما بین که ویتنام دیگری است.

۶- در بهار سال ۱۳۵۲ در پایگاهی در تهران با دیدن جلد مسلسل رفیق جعفری که چندان محکم به نظر نمی رسید اقدام به دوختن جلد جدیدی برای او نمودم. اما این کار را تمام نکرده بودم که حادثه تراژیک ۶ اردیبهشت (این واقعه به طور مفصل در کتاب "بذره‌های ماندگار" توضیح داده شده) پیش آمد و رابطه من با سازمان قطع شد. پس از وصل مجدد ارتباطم متوجه شدم که جلد نیمه تمام همراه با برخی وسایل دیگر حفظ شده است. این امر به من امکان داد که دوباره با شوقی بیشتر از قبل شروع به دوختن آن کنم و به این ترتیب رفیق جعفری صاحب جلد مسلسل نوئی شد. این همان جلد مسلسلی است که در عکسی که در پشت جلد نشریه نبرد خلق شماره ۶ چاپ شده دیده می شود.

۷- تعدادی از این اعلامیه ها را همه رفقا در کیفی در کنار اسلحه و دیگر تجهیزات نظامی خود همیشه به همراه داشتند تا در شرایط خاصی که رژیم از ناآگاهی توده ها برای دستگیری چریک ها سوءاستفاده می کند، مورد استفاده قرار دهند. در همین جا باید متذکر شوم که اتفاقاً دلیل نوشته شدن چنین اعلامیه هائی و حمل آن ها با خود به تجربه جنگ و گریز نسبتاً طولانی دو رفیق با نیروهای مسلح رژیم شاه در خیابان های تهران بر می گردد که یکی از آن ها رفیق جعفری بود. در جریان این جنگ و گریز متهورانه، دشمن برای فریب مردم و کمک گرفتن از آن ها برای دستگیری رفیق جعفری و رفیق همراهش خطاب به مردم می گفتند دزد! دزد! بگیریدشون! و مردم بی خبر نیز با این فکر که آن ها واقعاً دزد هستند رفقا را دنبال کرده و نا آگاهانه با پلیس همراهی می کردند. دخالت مردم در جریان جنگ و گریز رفقا با نیروهای مسلح رژیم که مسلماً بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود بعد از اتمام این واقعه پر ماجرا و گریز موفقیت آمیز رفقا از دست دشمن این ضرورت را مطرح کرد که باید در مقابله با چنین وقایعی دست به ابتکاری زد. با این تجربه رفقا نوشتن اعلامیه ای کوتاه که توضیح گر اهداف چریکهای فدائی خلق گردد را لازم تشخیص دادند تا در شرایط مقتضی برای خنثی کردن حيله های دشمن در میان مردم پخش شده و آن ها را نسبت به واقعیت امور مطلع گرداند. رفیق جعفری از جریان جنگ و گریز مورد بحث به عنوان تجربه ای خونین که دشمن تحمیل کرد، یاد می کرد. این واقعه به طور مفصل در کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران" تحت عنوان "زد و خورد با پلیس مزدور دشمن در محل تقاطع خیابان های امیری و بابائیان" تشریح شده است.

نتیجه مبارزات فداکارانه و تلاش های بی دریغ رفیق جعفری بیداری خلقی بود که سالیان دراز چنان مرعوب قدرت پویشالی رژیم شاه گشته و نا امیدی از مبارزه چنان تار و پود وجودشان را فرا گرفته بود که مایوس و سرخورده باور کرده بودند که نمی شود مبارزه کرد و گویا جز تمکین و تحمل راهی نیست. اما جانفشانی های او و جان های شفیفته دیگر چون او در آن سال های درخشان مبارزه مسلحانه که بر اساس یک تنوری انقلابی صورت می گرفت، همین خلق را به میدان مبارزه کشاند و چنان روحیه انقلابی در میان آن ها به وجود آورد و چنان تأثیرات انقلابی به جا گذاشت که دشمنان هنوز هم برای از بین بردن آن تأثیرات به انواع حيله ها و ترفند ها دست می زنند.

آنان که تند تند ترا خاک می کنند
آنان که زهرخند به لب، دست خویش را
با گوشه های پرچم تو پاک می کنند
که: دیگر تمام شد،
دنیا به کام شد،
تاریک طالعان تبه کار بی دلند
خامان غافلند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است
تو زنده ای هنوز که باروت زنده است
تو در درون هلهله های دلاوران
تو در میان زمزمه دختران کوه
در شعر در شراب و شیبخون تو زنده ای!

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش
گل می کند به دامنه کوهپایه ها
خورشیدهای شب زده بیدار می شوند
یک روز از کمینگه تاریک سایه ها.

مردی و یک تفنگ
مردی و کوله باری از نان و از غرور
آزاده ای گشاده جبین، قامت استوار
یک روز بر وزارت کوبا نشسته تند
روز دگر به خون
در سنگر بولیوی، دور از دیار و یار.

آه ای پلنگ قله، آه ای عقاب اوج!
گر آفرین خلقی شایسته تو بود
مرگی بدین بلندی بایسته تو بود.

آه ای بزرگ امید!
اینک که مرگ می بردت بر سمنند خویش
این گونه کامیاب
این گونه پر شتاب

گر آرزوی دیر رست را سراغ نیست
در قلب ما بجوی
آتش
آهن
ویرانگی و خشم

اعلامیه با آرم سرخ سازمان و ... روستائیان به رفقا اعتماد می کنند و یکباره آن جو مشکوک و خشن به جوی صمیمی و هیجانی تبدیل می شود. روستائیان حالا دیگر رفیق جعفری و رفقای همراهش را به عنوان پیشاهنگان خود می دیدند. در نتیجه موضع سابق خود را رها کرده و با صمیمیت و با شغف خاصی از رفقا استقبال می کنند و هر یک از آنان به اصرار از رفقا می خواهند که برای صرف غذا به خانه آن ها بروند. اما رفیق جعفری که یکی از اصول چریکی یعنی تحرک مطلق را همواره در ذهن خود داشت، این دعوت را قبول نمی کند. رفقا با گرمی از روستائیان خداحافظی کرده و به پایگاه های خود بر می گردند.

اگر این واقعه را با آن چه در بهمن سال ۴۹ در جنگل های سیاهکل به وجود آمد مقایسه کنیم می بینیم که اگر در آن جا مأموران رژیم روستائیان را فریب داده و انقلابیون جنگل را برای آن ها اشترار مسلح جا زده بودند و آن گاه در حالی که خود لباس شخصی به تن داشتند با کمک آن ها موفق به دستگیری برخی از رفقای دسته جنگل شدند، حال می شد دید که پس از گذشت چند سال از مبارزه مسلحانه بی امان نیروهای انقلابی با رژیم شاه، شرایط نوینی در جامعه به وجود آمده است. تأثیر فعالیت های مبارزین مسلح و تک تک چریکهای فدائی و از جمله رفیق جعفری در رشد آگاهی در میان توده ها را در این جا هم به عنوان یکی از دست آوردهای مهم جنبش مسلحانه می شد دید.

پایان

پاورقی ها:

۴- درسال ۱۳۵۱ جزوه ای تحت عنوان "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق" از طرف چریکهای فدائی خلق منتشر شد که حاوی زندگی نامه ده رفیق شهید سال ۱۳۵۱ بود. در این جزوه هر یک از رفقا در مورد رفقای شهیدی که خود آن ها را از نزدیک می شناختند و یا با آن ها کار کرده بودند نوشته بودند. رفیق پوران بدالهی و رفیق بهروز عبیدی تحت مسئولیت رفیق جعفری در مشهد فعالیت می کردند و مطالب مربوط به این دو رفیق را در آن جزوه رفیق جعفری نوشته است.

۵- این قطعه ای از شعر "ویتنامی دیگر" سروده سیاوش کسرائی (مهر ماه ۱۳۴۵) می باشد که رفیق جعفری آن را از حفظ بود و در موقعیت های مختلف آن را می خواند. متن کامل این شعر را برای گرمی داشت یاد او در این جا می آورم:

با آن همه سلاح
با آن همه ستوه
با آن همه گلوله که بر پیکر تو ریخت
ارنستو!
این بار هم دروغ در آمد هلاک تو!

هر چه برافراشته تر باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران!

"منتقدین" آثار و اندیشه‌های صمد بهرنگی کیستند و چه می‌گویند!؟

انتشار مقاله "منتقدین" آثار و اندیشه‌های صمد بهرنگی کیستند و چه می‌گویند" در شرایطی صورت می‌گیرد که در سالگرد جانباختن صمد بهرنگی، این آموزگار انقلابی کودکان و یار فراموش ناشدنی زحمتکش طیف رنگارنگی از "منتقدین" صمد، از مرتجعین شناخته شده دستگاه حاکم گرفته تا روشنفکران نان به نرخ روز خور و راستهای چپ نما همچنان برای کوبیدن اندیشه‌های انقلابی صمد و یارانش وی و آثار وی را هدف قرار داده اند. به همین مناسبت پیام فدایی به انتشار مجدد این نوشته ارزشمند و روشنگرانه که قبلا در سطح جنبش پخش شده بود، اقدام می‌کند.

دارای جنبه‌های بدآموز قابل توجه برای مخاطبان آنهاست". (صفحه ۱۰۹)

او در فصلی از همین کتاب، صمد را به "دادن آموزشهای غلط"، و مثلا تشویق به دزدی، متهم می‌سازد و برای نشان دادن این گونه "آموزشهای غلط"، چند نقل قول از داستان "کچل کفترباز" می‌آورد: "کارگرها کار می‌کنند اما همه ی منفعتش را حاجی برمی‌دارد و فقط یک کمی به خود آنها می‌دهد. پس حالا که ثروت حاجی مال خودش نیست، برای من حلال است." و یا: "صاحبعلی گفت: زمین مال کسی است که آن را می‌کارد. این یک تکه زمین که ما درخت کاشته ایم مال ماست".

بطوری که ملاحظه می‌کنید، از دید مرتجعینی چون رضا رهگذر، استعمار کارگران و زحمتکشانش و چپاول دسترنج آنها عیب و ایرادی ندارد و دزدی محسوب نمی‌شود، اما سلب مالکیت از استثمارکنندگان و چپاولگران، "بد آموزی" است؛ دزدی است!

جوهر تمامی "ایرادها" و "انتقادها" اخلاقی رضا رهگذر به آثار و نوشته‌های صمد، از همین دید ارتجاعی و منحن نشأت گرفته و چیزی جز تأیید نظام و مناسبات ظالمانه‌ی طبقاتی، در بر ندارد. بررسی همه جانبه و مفصل مزخرفاتی که در این کتاب به اسم "نقد" به خورد خواننده داده شده است، متأسفانه نه در حوصله و نه در حیطه‌ی نوشته‌ی حاضر نمی‌گنجد. اما در اینجا الزاما باید بر یک نکته تأکید کرد و آن اینکه، نوشته‌های مارمولک‌های مرتجعی چون رضا رهگذر (و نیز روشنفکران حقه‌بازی چون فرج سرکوهی و شرکاء) در شرایطی امکان چاپ می‌یافت که آثار صمد، یعنی آنچه که این مرتجعین در "نقد"اش قلم‌فرسایی می‌کردند، خود ممنوع‌الانتشار بود- نه امکان چاپ و مطالعه‌ی آزادانه‌ی آثار صمد وجود داشت و نه امکان برخورد و پاسخگویی به امثال رضا رهگذر! حال تو خود حدیث مفصل بخوان از "اصالت" و شهامت" این هرزگان!!

اکنون نگاهی بیاندازیم به آن سوی طیف "منتقدین" آثار صمد؛ به راست‌های چپ‌نما، به روشنفکران بی‌بصیرت اما گنده‌گویی که با بحث‌های پرطمطراق ذهنی و بی‌سر و ته خود و برای توجیه رفرمیسم عافیت‌طلبانه‌ی خویش، به آثار و

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

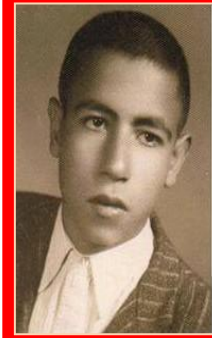
زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش

طیف "منتقدین" آثار و اندیشه‌های انقلابی صمد بهرنگی را بطور کلی دو گروه تشکیل می‌دهند. در یک سو، راست‌های مرتجع و عقب‌مانده‌ای قرار دارند که با دستمایه‌ای از تفکرات سنتی و واپس‌گرای مذهبی علیه اندیشه‌های سترگ و آگاه‌گرانه‌ی صمد، روضه‌خوانی می‌کنند. و در سوی دیگر، راست‌های چپ‌نمایی را می‌بینیم که با ریاکاری تمام و در حالی که ماسک چپ به چهره زده‌اند با چماق پوسیده‌ی ترقی‌خواهی بورژوازی به کوبیدن آثار و ایده‌های انقلابی صمد می‌پردازند. جالب آن است که این دو گروه، علیرغم تفاوت شکلی لهجه‌هاشان، حرف‌های مشابهی می‌زنند. اصل حرف هر دو گروه را می‌توان در نفرت و بیزاری عمیق‌شان نسبت به اندیشه‌های انقلابی و آرمان‌های مبارزاتی صمد خلاصه کرد- نفی و رد انقلابی‌گری و آرمان‌خواهی کمونیستی صمد، این است دغدغه‌ی مشترک هر دو گروه.

برای آنکه چهره‌ی زشت و مردم‌فریب این دو جماعت را دقیق‌تر و بهتر بشناسیم، باید دید که آنها چه می‌گویند.

از جمله مرتجعین راست، برای مثال می‌توان از فردی به نام رضا رهگذر نام برد. رضا رهگذر در سال ۱۳۷۲ - یعنی مدتی پس از آغاز جو‌سازهای کثیف نشریه آدینه علیه نیروهای چپ و کمونیست و به ویژه علیه یاران صمد (چریک‌های فدائی خلق)- کتابی منتشر ساخت تحت عنوان "صمد بهرنگی آنگونه که بود". رضا رهگذر در این کتاب، با نگاهی که دشمنی و نفرت نسبت به نیروهای چپ و کمونیست از سر تا پای آن می‌بارد، آثار و اندیشه‌های انقلابی صمد را مورد حمله قرار داد. نویسنده‌ی مرتجع کتاب، درست به سبک همان قضاتی که در طول سال‌های دهه‌ی ۶۰ هزاران هزار دگراندیش انقلابی و کمونیست را مضر و ملحد و مفسد فی‌الارض خواندند و از دم تیغ گذراندند، با استناد بر قوانین و سنت‌های ارتجاعی و عقب‌مانده‌ی مذهبی، به نفی و نفی اندیشه‌های انقلابی و آگاه‌گرانه‌ی صمد پرداخت و چنین نوشت:

"به دلیل عدم اعتقاد صمد بهرنگی به بسیاری از اصول و معیارهای اخلاقی مورد پذیرش جامعه و فرهنگ ما، بعضی از آثار او



۴۰: صمد
نام خانوادگی: بهرنگی
شماره شناسنامه: ۴۹۸
تاریخ تولد: ۱۳۱۷
محل صدور: تهران

افکار انقلابی صمد اتهامات ناروا وارد می‌سازند. یکی از این روشنفکران گنده‌گو، منیره برادران نام دارد. منیره برادران در سال ۹۸ در "همایش زنان ایرانی" با ارائه مطلبی تحت عنوان "مخاطبین واقعی قصه‌های صمد بهرنگی کودکان و نوجوانان بودند؟" سعی کرد تا همان ایده‌ای را جا بیاورد که فرج سرکوهی‌ها و رضا رهگذرها قبلا برای جا انداختن آن کلی پایه‌گویی کرده بودند. او در این مطلب، که در شماره ۱۰ گاهنامه "همایش" به چاپ رسید، تلاش کرد تا به خواننده اینطور القاء کند که گویا ارزش، اهمیت و جذبه‌ی آثار صمد بهرنگی ساخته و پرداخته‌ی "تب و تاب‌های اجتماعی و سیاسی" دهه‌های قبل بوده و امروز "که سه دهه از خاموشی او و درک‌های سیاسی آن دوره می‌گذرد"، ایده‌ها و آرمان‌ها و آرمان‌خواهی انقلابی صمد، ارزش و اعتبار خود را از دست داده است و لذا باید "نگاهی دوباره به آثار بهرنگی" انداخت. سپس، در این به اصطلاح "نگاه دوباره"، او قصه‌های صمد و حتی خود صمد را بیگانه و ناآشنا با دنیای بچه‌ها خواند و نوشته‌های صمد را "یک رشته تعالیم سیاسی" معرفی کرد. او می‌نویسد: "بهرنگی که منتقد اخلاقیات قالبی به کودکان است، خود معلم اخلاقیاتی دیگری می‌شود، اخلاقیاتی که با دنیای کودک بیگانه است." و به دنبال آن، با آوردن این نقل قول که "... کارگرها کار می‌کنند اما همه ی منفعتش را حاجی برمی‌دارد و فقط یک کمی به خود آنها می‌دهد. پس حالا که ثروت حاجی مال خودش نیست، برای من حلال است"، مدعی می‌شود که صمد کودکان را به "دزدی" تشویق کرده است. همانطور که می‌بینید، منیره برادران با رونویسی ایده‌های رضا رهگذر و بدون ذکر مرجع (یعنی آنچه که در دنیای بزرگترها اصطلاحاً "سرقت ادبی" نامیده می‌شود) درست همان اتهام واهی و باطلی را که قبلا رضا رهگذر در کتاب‌اش به صمد نسبت داده بود، به خواننده حقه می‌کند. "منتقد" کودن و متقلبی که حتی از دنیای بزرگترها آگاهی چندانی کسب نکرده است، با تیختر روشنفکرانه، متخصص شناخت دنیای کودکان می‌شود و از بیگانگی و ناآشنایی صمد و قصه‌های او با دنیای کودکان و از "بدآموزی" به آنان، سخن می‌گوید. زهی بیشرمی!

خزعبلاتی که منیره برادران با کپی برداری از دیگران و با به هم بافتن یکسری بحث

نقش و جایگاه واقعی صمد در عرصه "ادبیات کودکان" آن است که، او "آگاهی طبقاتی" را با "ادبیات کودکان" در هم آمیخت و در واقع عنصری را به پهنه‌ی این نوع از ادبیات وارد ساخت که در نوع خود بی‌سابقه و درخشان بود. تا آنجا که نه فقط در برابر کودکان بلکه در مقابل جامعه‌ی روشنفکری ایران، افقی روشن و امیدوارکننده قرار داد. صمد با آثارش، شریعت گند ستم را به سخره گرفت و به نقد کشید. و در شوره‌زار بی‌برکت جامعه‌ی روشنفکری، بذری شد از شور و شعور و شهامت. روشنفکر روشن‌بین رزمنده‌ای که می‌گفت: "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست بگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد".



واقعیات؛ برای تغییر دنیایی که در آن، ستمگران زالوصفت شیرهی جان ستم‌پدگان را، ثمره‌ی کار و زحمت آنان را، می‌مکند و به یغما می‌برند و هر صدای حق‌طلبانه و هر فریاد اعتراضی را در گلو خفه می‌سازند. دنیایی که در آن، ظلم و بی‌عدالتی با پرده‌ی فطور اما ساتری از جنس جهل و خرافه و خام‌اندیشی، لاپوشانی می‌شود و مشروعیت می‌یابد.

بنابر این، باید گفت که نقش و جایگاه واقعی صمد در عرصه "ادبیات کودکان" آن است که، او "آگاهی طبقاتی" را با "ادبیات کودکان" در هم آمیخت و در واقع عنصری را به پهنه‌ی این نوع از ادبیات وارد ساخت که در نوع خود بی‌سابقه و درخشان بود. تا آنجا که نه فقط در برابر کودکان بلکه در مقابل جامعه‌ی روشنفکری ایران، افقی روشن و امیدوارکننده قرار داد. صمد با آثارش، شریعت گند ستم را به سخره گرفت و به نقد کشید. و در شوره‌زار بی‌برکت جامعه‌ی روشنفکری، بذری شد از شور و شعور و شهامت. روشنفکر روشن‌بین رزمنده‌ای که می‌گفت: "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست بگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد". صمد به جامعه‌ی روشنفکری عصر خویش، حیثیت بخشید. او بنیان‌های یأس و ترس و درماندگی را از رخسار زرد جامعه‌ی روشنفکری ایران زدود و در آسمان ظلمانی آن ایام آن چنان پرتو افکند که به حق "چهره حیرت‌انگیز تعهد" (۱) نام گرفت. به همین اعتبار نیز می‌توان گفت که، در حقیقت، در نهم شهریور سال ۱۳۴۷، این چهره‌ی حیرت‌انگیز تعهد بود که در ارس غرق شد. چهره‌ای حیرت‌انگیز از تعهدی بی‌نظیر که تا به امروز همچنان بی‌همتاست.

الف. بهرنگ

(۱) احمد شاملو، ای کاش این هیولا هزار سر می‌داشت.

را، بطور واقع‌گرایانه و ملموسی به تصویر می‌کشید و به همین اعتبار نیز با مخاطبان خود؛ یعنی با فرزندان زحمتکشان، پی‌واسطه پیوند برقرار می‌کرد و در ضمیر آنان مأمن می‌یافت، زیرا که قصه‌های صمد، در واقع، حکایت رنج‌ها و محرومیت‌های خود آنان بود. آری، صمد برای آنها داستان می‌نوشت؛ آنها که کودکی‌شان با کار و گرسنگی و فقر و خشونت و دربدری در خیابان‌ها و... تباه می‌شود؛ آنها که در دخمه‌های تاریک قالی بافی‌ها و در برهوت سوزان کوره‌پزخانه‌ها و ... استخوان می‌ترکانند و به جوانی نرسیده پیر می‌شوند؛ آنها که زیر سقف آسمان و در لابلای کارتن‌های مقوایی یا روی سنگ قبرها به خواب می‌روند. صمد از این کودکان و برای این کودکان داستان می‌نوشت.

روشنفکرمانایی که از سر خرفتی و یا برای خر کردن دیگران، دنیای کودک را عاری از تناقضات و تخاصمات طبقاتی تصویر می‌کنند و بعد هم بر مبنای چنین تصویر غیرواقعی و ابلهانه‌ای از "دنیای کودک"، صمد و قصه‌های او را بی‌ربط و بی‌ارتباط با دنیای "کودک" می‌خوانند در واقع میزان جهل و بی‌خبری خود از دنیای واقعی کودکان و اوج بیگانگی و جدایی خویش از توده‌های محروم جامعه را به نمایش می‌گذارند.

صمد با قصه‌ها و نوشته‌های خود، علاوه بر ارائه تصویری نقادانه از واقعیات تلخ اجتماعی، و مهمتر از آن، به مخاطبین خود نشان می‌داد که چگونه می‌توانند و باید فلک را سخت بشکافند و طرحی نو دراندازند. او در این مسیر، از دنیای تخیلات نیز به خوبی بهره می‌جست، اما نه برای خام کردن و به خواب‌آلودن خوانندگان‌اش بلکه برعکس، برای بیداری آنان، برای هوشیاری‌شان در جهانی که بنیان‌اش بر ظلم و ستم و استثمار بی‌رحمانه انسان بر انسان استوار گردیده است. او از دنیای تخیل سلاحی ساخت برای تغییر دنیای

های ذهنی بی‌سر و ته (که در بهترین حالت و با برخی تبصره‌ها، بیشتر با دنیای کودکان در کشورهای اسکاندیناوی هم‌خوانی دارد تا دنیای کودکانی که صمد از آنها و برای آنها می‌نوشت) سرهمبندی کرده است. اساساً فاقد اصالت و ارزش نظری است و بیش از این نیاز به پاسخگویی ندارند. اما بطور کلی و در برخورد به آنچه که این روزها در خرف‌آباد هجو تحت عنوان "نقد" عرضه می‌شود، باید بر یک نکته تأکید کرد. و آن اینکه بسیاری از این "منتقدین"، به واسطه‌ی بی‌خبری از دنیای واقعی کودکان و نگاه تک‌بعدی و سطحی به دنیای آنها، درک محدود و تنگ‌نظرانه‌ای نسبت به خود مقوله‌ی "ادبیات کودکان" دارند. به همین خاطر هم، نه آثار ادبی صمد و نه نقش و جایگاه واقعی او را به درستی درک نمی‌کنند.

اغلب از صمد بهرنگی، به عنوان چهره‌ی برجسته‌ی "ادبیات کودکان" یاد می‌شود. اما این توصیف، دچار یک ایراد اساسی است. و آن اینکه جایگاه واقعی صمد را به درستی بیان نمی‌کند. بدین معنا که در عباراتی چون "ادبیات کودکان"، سمت و سو و نگرش اجتماعی این نوع از "ادبیات" اساساً روشن نیست و تنها صفت مشخصه‌ی آن این است که به "کودکان" و "دنیای آنان" تعلق دارد. اما اینکه چه طرز تفکر و بینشی در این "ادبیات" تبلیغ می‌شود و این "ادبیات" با "کودکان" کدام دنیا و دنیای کدام "کودکان" انطباق دارد، ابداً هویدا نیست. حال آنکه ادبیات و نگرش صمد، از هویت اجتماعی مشخص و از بار و محتوی طبقاتی روشنی برخوردار است و این هویت و نگرش طبقاتی در هیچ کجای ادبیات صمد، پنهان نمی‌ماند. بلکه برعکس، در همه جا زنده و پیداست. ویژگی کار ادبی صمد هم دقیقاً در همین نکته ظریف و اساسی نهفته است. نکته‌ی ای ظریف و اساسی که "منتقدین" بی‌بصیرت و یاوه‌گوی آثار و اندیشه‌های انقلابی صمد بهرنگی، اساساً از درک آن عاجز اند. آنها با کلی‌گویی در باب "ادبیات کودکان"، هویت اجتماعی این نوع از "ادبیات" را در پرده ابهام قرار می‌دهند- گویی دنیای کودکان در ماوراء جامعه‌ی طبقاتی قرار گرفته و از تناقضات و تخاصمات و آلودگی‌ها و زشتی‌های ناشی از آن مصون و میراست.

واقعیت آن است که صمد، آغازگر انقلاب در "ادبیات کودکان" بود. او ساختار بورژوا ایدئولوژیستی ادبیات کودک را در هم شکست و دروازه‌های رئالیسم کمونیستی را به روی داستان‌های کودکان گشود؛ رئالیسمی که ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های جامعه‌ی طبقاتی را، و رنج‌ها و محرومیت‌های توده‌های گرسنه و پابرنه

گزارشاتی از آکسیونهای مبارزاتی فعالین سازمان در هلند، انگلستان، نروژ، اتریش و کانادا

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران -
هلند، ۲۴ آگوست ۲۰۱۵

گزارشی از آکسیون بزرگداشت جانباختگان کشتار دهه ۶۰ در لندن



و گورستانی چندان بی مرز شمار کردند که باز ماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است...

روز شنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵، در بیست و هفتمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷، یک آکسیون افشاگرانه در مرکز شهر لندن علیه آمران و مجریان این قتل عام وحشیانه یعنی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برگزار شد.

این آکسیون که فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان از فراخوان دهندهگان آن بودند، در میدان "ترافلگار اسکوئر" برگزار شد. محل آکسیون با عکسها و بنرهای بزرگی شامل گوشه ای از جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تزئین شده بود و این عکسها و توضیحات آنها به انگلیسی، توجه عابریان در این محل پر تردد را به خود جلب می کرد. بسیاری از رهگذران مدتی را به نظاره عکسها و خواندن توضیحات آنها سپری می کردند که حاوی اطلاعاتی در مورد شکنجه و اعدام در دوره های مختلف حیات رژیم جمهوری اسلامی علیه مخالفین خویش و فعالین سیاسی بود. هم چنین در بخش دیگری از عکسها، صحنه های شور آفرینی از مبارزات توده ای و درگیری زنان، جوانان و مردم به پاخاسته علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی وجود داشت که توجه رهگذران را جلب می کرد.

در محل آکسیون هم چنین بنرهای بزرگی حاوی شعارهای زیر قرار داده شده بود: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، خامنه ای، خاتمی، احمدی نژاد، موسوی و ...

می کرد و باعث می شد که آنها برای دقایقی هم که شده ایستاده و به آن چه گفته می شد گوش فرا دهند. با کمی توجه می شد تأثیر این فایل های صوتی را بعد از پایان هر قسمت بر چهره رهگذران به خوبی مشاهده کرد. در کنار این افشاگری ها برنامه های هنری جالبی هم در فواصل برنامه اجرا می شد که نه فقط توجه هر بیننده و رهگذری را به این مراسم جلب می کرد بلکه اساساً باعث گرمی خاصی در محیط شده بود.

در نتیجه این تلاش های ارزشمند و اتحاد و صمیمیت مثال زدنی رفقا در این حرکت، آکسیون اعتراضی آمستردام نسبت به سال های گذشته آشکارا با استقبال وسیع تر مردم و حمایت های مالی و معنوی بیشتر آن ها مواجه شد؛ امری که به طور طبیعی روحیه وحدت و همدلی مبارزاتی هر چه بیشتر در حرکت های آتی را تقویت خواهد کرد.

به این ترتیب در بستر تلاش تک تک رفقا، یاد و خاطره جانباختگان دهه ۶۰ گرامی داشته شد. در عین حال علاوه بر ابتکارات فوق، با پخش تراکت و دادن توضیحات شفاهی لازم در رابطه با این جنایت بزرگ چهره خونبار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در چهارچوب این آکسیون آن طور که شایسته بود افشاء شد.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در کنار همه ی فعالیت های ذکر شده، میز کتاب نیز بر پا کرده بودند که با استقبال بازدید کنندگان روبرو شده و این میز به محلی برای مراجعه و تجمع و پرسش و پاسخ تبدیل شده بود.

برخی از مراجعین به میز کتاب، خواستار اطلاعاتی های سازمان به زبان های عربی و ترکی بودند. آن ها هم چنین می خواستند بدانند آیا کتاب های سازمان به زبان های دیگر و مخصوصاً انگلیسی موجود است که به وسیله رفقا به سایت سیاهکل قسمت زبان های خارجی رجوع داده می شدند.

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی به دست رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، ضمن گرامی داشت یاد همه کمونیست ها و آزادیخواهانی که برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم راه انقلاب را هموار نمودند، یک صدا فریاد می زنیم "نه می بخشیم، نه فراموش می کنیم؛ و با نابودی استثمارگران، به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!!".

جاودان باد خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم!

گزارشی از مراسم بزرگداشت یاد جانباختگان دهه ۶۰ در آمستردام هلند!



روز شنبه ۲۲ آگوست ۲۰۱۵ در بزرگداشت یاد و خاطره ده ها هزار کمونیست و مبارز آزادیخواه که در دهه ۶۰ و در اوج اعدام های این دهه در سال ۶۷ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند مراسم با شکوهی در میدان بزرگ- دام - آمستردام برگزار شد. این مراسم که به فراخوان "کمیته میز کتاب آمستردام" از ساعت ۱۴ تا ۱۷ بعد از ظهر سازمان یافته بود با استقبال چشمگیر جمعیت حاضر در میدان دام آمستردام و رهگذران زیادی که از این میدان عبور می کردند روبرو شد و توانست برای بار دیگر جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را در انظار عموم به تصویر کشیده و جلادان حاکم را افشاء و رسوا سازد.

برگزارکنندگان این آکسیون افشاگرانه و آگاهگرانه با درس گیری از تجربیات سال های گذشته، امسال به ابتکارات جدیدی برای رساندن صدای توده های تحت ستم به گوش افکار عمومی دست زده بودند که در ارتقاء کیفیت این آکسیون مبارزاتی و درجه استقبال عمومی از آن بسیار مؤثر افتاد. از جمله آن که در نتیجه تلاش و ابتکار برخی از اعضای کمیته میز کتاب آمستردام، بنر های بزرگی تهیه شده بود که بر روی آن ها شرح مختصر اما کاملی از جنایات جمهوری اسلامی به زبان های هلندی، انگلیسی و فارسی نوشته شده بود. این بنرها که به وسیله چهارچوب های خاصی در میدان قرار داده شده توجه عابریان را به خود جلب کرده و به آن ها امکان می داد که با مطالعه مطالب روی آن ها، در جریان اعدام های دهه ۶۰ و کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قرار گیرند. ابتکار جالب و مؤثر دیگری هم که توسط برگزار کنندگان این مراسم به خرج داده شده و جلوه خاصی به این مراسم داده بود پخش شعارهای ضد سرمایه داری جهانی و ضد جمهوری اسلامی به صورت فایل های صوتی از قبل ضبط شده ای بود که جنایات و ماهیت رژیم را به سه زبان انگلیسی، فارسی و هلندی در فواصل معینی به اطلاع مردم می رساند. این اطلاعات و شعارها توجه هر رهگذری را به خود جلب

همبستگی با پناهجویان در استاونگر - نروژ

امروز یکشنبه ۶ سپتامبر ۲۰۱۵ جمعیتی بالغ بر هزار تن از مردم، در جنوب غربی نروژ به پارک شهر استاونگر مرکز استان روگالاند آمدند تا همبستگی خود را با آوارگان و جنگ زدگان سوریه به نمایش بگذارند. در این همایش خیابانی شرکت کنندگان خواهان توقف جنگ در کشورهای خاورمیانه، آزادی و برابری، لغو قانون دوپلین و هم چنین توقف سهمیه بندی شدن کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای پذیرش پناهندگان شدند. در این روز جمعیت صلیب سرخ اقدام به جمع آوری کمک های مالی برای آوارگان نمود. سازمان عفو بین الملل نیز با حضور پر رنگ خود همراه با سایر مردم خواهان تغییرات اساسی و مثبت نسبت به پناهندگان شد.

جمعیت حاضر و سخنرانان شرکت کننده در این مراسم یک صدا خواستار سرعت بخشیدن به وضعیت بلاتکلیف پناهجویانی که از قبل به نروژ آمده بودند شدند و در عین حال اعلام کردند که ما باید با آغوشی باز پذیرای پناهجویان آواره و جنگ زده باشیم. در خلال این مراسم شرکت کنندگان به یاد آیلان کودک سه ساله سوری اهل کوبانی که در چند روز اخیر به طرز تکان دهنده ای همراه با مادر و برادر خود جان باخته بود و تمامی کسانی که در طول این مدت و در راه رسیدن به یک کشور امن جان باخته اند شمع روشن کردند.

این مراسم با استقبال بی نظیر مردم شهر ساحلی استاونگر برگزار شد. حضور چنین جمعیتی تا به حال در مراسم های این چنینی در این شهر، کم سابقه بوده است.

انجمن جوانان ایرانی در تبعید نیز هم صدا با سایر شرکت کنندگان خواهان جهانی عاری از جنگ، خشونت، بی عدالتی و نابرابری برای همه مردم دنیا شد.

با ایمان به پیروزی راهمان

انجمن جوانان ایرانی در تبعید

۶ سپتامبر ۲۰۱۵

گزارشی از برگزاری جشن "صدای مردم"

در وین!



امسال هم شهر وین پایتخت اتریش، هم چون سال های گذشته شاهد جشنواره



بسیار وسیع مردم انگلستان روبرو گشت. آن ها در طول تظاهرات یکصدا فریاد می زدند "با صدایی واضح، هم اکنون بگو: پناهنده گان به این جا خوش آمدید!" این تظاهرات توده ای از "هاید پارک" لندن آغاز شد و جمعیت پس از شنیدن چند سخنرانی به طرف خیابان های مرکزی لندن براه افتادند. جمعیت شعارها و بنرهایی که در آن ها سیاست پناهنده ستیزی دولت محکوم می گردید را حمل می کردند. مضمون برخی شعارها از این قرار بودند "پناهنده گان به این جا خوش آمدید"، "مرزهای دژ اروپا علیه پناهنده گان باید برچیده شوند"، "دولت محافظه کار باید اخراج و پناهنده گان، باید داخل شوند"، "ما پناهنده گان را دوست داریم"، "باید فهمید تنها زمانی یک پدر و مادر فرزند خود را به آب می سپارند که آب از خشکی امن تر باشد" که این شعار آخر اشاره به حادثه دردناک غرق شدن کودکان سوری در آب های مدیترانه بود که خشم تمام مردم آگاه دنیا را برانگیخت.

گر چه این تظاهرات بزرگ حول موضوع بحران پناهنده گان سازماندهی شده بود، اما با توجه به سیاست های ریاضت اقتصادی روز افزون دولت محافظه کار انگلستان علیه مردم و تلاش این دولت برای مشارکت بیشتر در جنگ های امپریالیستی، شعارهای متعدد دیگری در این تظاهرات به چشم می خورد که مهمترین آن ها از این قرار بودند "بمباران سوریه را متوقف کنید"، "سیاست ریاضت اقتصادی باید متوقف گردد". با نزدیک شدن جمعیت به محل سکونت نخست وزیر انگلستان، شعارهای جمعیت فزونی گرفت و همه یک صدا با اشاره به دفتر نخست وزیر فریاد می زدند "شرم بر تو! تو! شرم بر تو!" این تظاهرات گسترده سرانجام در نزدیکی ساختمان پارلمان انگلستان خاتمه یافت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان، با حمل آرم سازمان در این تظاهرات شرکت کرده و هم چنین اعلامیه هایی در مورد برگزاری آکسیون بزرگداشت یاد جانباختگان دهه ۶۰ در روز شنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵ را در این تظاهرات توزیع کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

در انگلستان - ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۵

خون جوانان ما می چکد از چنگتان"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "اعدام شکنجه زندان، باید متوقف شود"، "از مبارزات مردم ایران دفاع کنید"، "پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی دمکراتیک خلق های خاورمیانه" و ... در ارتباط با وضعیت زنان و برخورد سرکوبگرانه جمهوری اسلامی با زنان نیز اطلاعات زیادی به زبان انگلیسی در محل وجود داشت که منعکس کننده گوشه ای از اوضاع زنان ستمدیده ایران تحت حاکمیت سپاه رژیم جمهوری اسلامی بود.

در طول این آکسیون اطلاعیه هایی که به زبان انگلیسی تهیه شده بود در محل پخش شد. در این اطلاعیه با اشاره به قتل عام جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و نقطه اوج آن یعنی کشتار جمعی کمونیست ها و آزادی خواهان، تاکید شده بود که برغم تمامی جنایات جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش انقلابی مردم ایران، مبارزات و اعتصابات کارگران و زحمتکشان، شورش های توده ای و مقاومت زنان و جوانان و جنبش مبارزاتی خلق های تحت ستم در تمام این سال ها ادامه یافته و نقشه های ضد انقلابی جمهوری اسلامی را نقش بر آب کرده است.

در این اطلاعیه تاکید شده بود که برغم توافقات اخیر بین آمریکا و جمهوری اسلامی در دوره روحانی و وعده های این رژیم در بهبود شرایط مردم و وعده "اصلاحات" و "اعتدال"، این مهره رژیم در دوره کوتاه زمامداری اش، به عنوان رکورددار و قهرمان "اعدام" شناخته شده و در زمینه سرکوب و اعمال جنایت بر علیه مردم حتی دست اسلاف خود را هم از پشت بسته است و این واقعیت یکبار دیگر نشان می دهد که تنها راه پایان نهادن بر اعدام و شکنجه و سرکوب و رسیدن به آزادی و دمکراسی، انقلاب توده ای و نابودی نظام حاکم می باشد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - انگلستان، ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵

گزارشی از "بزرگترین" تظاهرات در انگلستان

در حمایت از پناهنده گان!

روز شنبه ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۵ بیش از صد هزار تن از مردم آزادی خواه و نیروهای مترقی و اتحادیه های کارگری با شعار اصلی "پناهنده گان خوش آمدید!" به خیابان های لندن آمده و سیاست های ضد مردمی دولت محافظه کار انگلستان در برخورد با مسئله موج اخیر پناهنده گان که به "بحران پناهنده گان" معروف شده است را محکوم کردند.

این تظاهرات که توسط خبرگزاری ها "بزرگترین" تظاهرات در دفاع از پناهنده گان در انگلستان خوانده شده، با استقبال

اسلامی، یکی از جنایتکارترین رژیم‌ها در تاریخ حمایت کرده‌اید.

در حالی که فریاد "نگ بر شما باد" به زبان‌های فارسی و انگلیسی و فرانسوی، خطاب به جمهوری اسلامی و نوکرانش و طبقه سرمایه‌دار حاکم بر کانادا - که تصمیم‌گیرنده اصلی برای برگزاری جشنواره‌هایی نظیر نمایشات فیلم مونترال است - در مرکز شهر مونترال با طینی بلند و رسا، ساعت‌ها ادامه داشت، بسیاری از عابرین با تظاهرکنندگان صحبت کرده و با تأیید مواضع تظاهرکنندگان حمایت خود از آن‌ها را اعلام می‌کردند.

در جریان این حرکت اعتراضی و افشاگرانه چندین خبرنگار و روزنامه‌نگار به مصاحبه با فعالین چریک‌های فدایی خلق پرداختند و بخشی از تظاهرات و سخنرانی‌ها به طور مستقیم از کانال‌های تلویزیونی پخش شد.

از سوی دیگر در جریان این حرکت، کمتر عابری بود که جذب موسیقی زیبای انقلابی نشده و در حالی که گوش به این موسیقی‌ها می‌داد حداقل دقایقی برای تماشای عکس‌ها و کسب آگاهی از شرایط ایران توقف نکند و با رفقا به گفتگو مشغول نشود. بسیاری از عابرین (ساکنین فرانسوی، انگلیسی یا فارسی زبان مونترال و هم‌چنین توریست‌ها) سئوال‌هایی را در رابطه با شرایط سیاسی-اجتماعی ایران و اهداف رژیم از سرمایه‌گذاری در فیلم "مجد" از تظاهرکنندگان می‌پرسیدند و از جریان تظاهرات و بنرها و پلاکاردها عکس می‌گرفتند.

در اواسط این آکسیون تعدادی از ساکنین آزادیخواه مونترال به رفقای ما اطلاع دادند که رادیوی محلی مونترال مرتباً در رابطه با این تظاهرات به شنوندگان خود هشدار می‌داده که "اگر به محل نمایش فستیوال می‌روید، مراقب تظاهرات اعتراضی‌ای که در محل در حال وقوع است باشید". اما آن دسته از مردم آگاه مونترال که مرعوب "اخطار"‌های رادیو نشده و در آفتاب و هوای مطبوع تابستانی مونترال برای قدم زدن در خیابان‌های اطراف آمده بودند، آگاهانه سری به تظاهرات می‌زدند. بسیاری از عابرین، به خصوص جوان‌ها از بنرهای چریک‌های فدایی خلق ایران و آرم سازمان عکس می‌گرفتند و در باره سازمان از آن‌ها سئوال می‌کردند.

اتفاقات جالب دیگری نیز در کنار این تظاهرات به وقوع پیوست که اشاره به آن‌ها برای آگاهی خوانندگان این گزارش ضروری است. به عنوان مثال، دختر و پسر نوجوان ایرانی‌الاصلی که بنابر توضیحات بعدی خود هیچ اطلاع قبلی از تظاهرات نداشتند و طبق معمول با قدم‌های تند در حال عبور از سمت دیگر خیابان بودند و حتی به تظاهرات و ازدحام مقابل آن‌ها که ظاهراً در مرکز شهر امری همیشگی بود و به آن عادت داشتند نیز توجه نداشتند در یک لحظه که سرودی که به زبان انگلیسی از بلندگوی تظاهرات پخش می‌شد متوقف

نمایش فیلم حکومتی "مجد" در "جشنواره بین‌المللی فیلم" مونترال صورت گرفت و توجه افکار عمومی را به طور وسیع به خود جلب کرد.

از دو ساعت پیش از شروع نمایش فیلم تبلیغاتی - ارتجاعی "مجد" در مراسم افتتاحیه جشنواره بین‌المللی فیلم مونترال، فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران به همراه دیگر ایرانیان آزادیخواه، در محل حاضر شده و پلاکاردها و بنرها متعددی که حاوی عکس‌های بیشمار از جلوه‌های فقر و بیکاری و گرسنگی از یک سو و اعدام‌ها و دیگر جنایات جمهوری اسلامی از سوئی دیگر در ایران بود را در پیاده‌روی‌های اطراف محل نمایش فیلم نصب کردند. آن‌ها سپس به سخنرانی و پخش شعارهای انقلابی پرداخته و به خواندن ترانه - سرودهای انقلابی و نواختن موسیقی زنده توسط رفقای هنرمند و با استعداد، پرداختند.

رفقا در سخنرانی‌های خود (که به زبان‌های انگلیسی و فارسی انجام می‌شد) ضمن افشای کمپین هنری رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در کانادا، اهداف رژیم از نمایش فیلم "مجد" که طی آن کوشش می‌شود از جمهوری اسلامی ترویست و اسلام ارتجاعی آن چهره عامه‌پسندی ارائه شود پرداختند. رفقا در جریان این افشاگری‌ها از جمله تأکید می‌کردند که: "فیلم "مجد" با حمایت مالی (بیش از ۵۰ میلیون دلار) جمهوری اسلامی توسط یکی از دلقک‌های خامنه‌ای به نام مجید مجیدی تهیه شده و یکی از اهداف ضد مردمی آن پوشاندن چهره کریه جلادان حاکم بر ایران و تبلیغ تفکرات ارتجاعی و فریبکارانه است. پولی که صرف ساختن این فیلم شده، پول خون هزاران جوان کارگر، هنرمند، روزنامه‌نگار، فیلم‌ساز، دانشجو و زنان ایرانی است که توسط رژیم جنایتکار و ترویست جمهوری اسلامی شکنجه و اعدام شده‌اند و یا هم‌اکنون زندگی و کار آن‌ها در زیر حاکمیت دستگاه سانسور و انکیزاسیون دیکتاتوری حاکم نابود می‌شود"، "هدف اصلی این فیلم پوشاندن چهره ددمنش جمهوری اسلامی و منحرف کردن افکار عمومی جهان از ظلم و ستم و فقر و فلاکتی است که جمهوری اسلامی بر مردم تحت ستم در ایران تحمیل کرده". سخنان رفقا و شعارهای محکم "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "جمهوری اسلامی یک رژیم ترویست است" و وجود پلاکاردها و بنرهائی که شعارهای انقلابی بر روی آن‌ها نقش بسته بود تأثیر بسیار زیادی در جلب توجه عابرین و حمایت آن‌ها از این حرکت داشت.

سخنرانان خطاب به برگزارکنندگان جشنواره فریاد می‌زدند "نگ بر شما باد که به جای حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم تحت ستم در ایران، به جای حمایت از هنر مردمی و مستقل، از این فیلم عوام‌فریبانه و فیلم‌ساز و تهیه‌کننده مرتجع آن و رژیم مرتجع و جنایتکار جمهوری

صدای مردم Volksstimmenfest بود که بعد از جنگ جهانی دوم یعنی از سال ۱۹۴۶، هر ساله در ماه سپتامبر در jesuetenwiese در منطقه Prater این شهر برگزار می‌شود. این جشن که بیشتر به خاطر تأکید بر آزادی مطبوعات از طرف نیروهای چپ بر پا می‌شود، هر ساله فرصتی است تا سازمان‌های چپ اتریشی و نیروهای چپ از کشورهای مختلف مقیم این کشور دور هم جمع شوند و ضمن نشان دادن همبستگی شان با آرمان‌ها و مطالبات طبقه کارگر به بحث در باره مسائل و مشکلات سیاسی روز بپردازند. در این جشن که دو روز ادامه دارد ضمن نمایشات هنری و ورزشی، هر نیروی سیاسی می‌تواند به هر شکلی که می‌خواهد به تبلیغ تحلیل‌ها و مواضع خود بپردازد. امسال این جشن در روز‌های شنبه ۵ سپتامبر و یکشنبه ۶ سپتامبر ۲۰۱۵ بر پا شد و فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در وین با گذاشتن میز کتاب و برافراشتن آرم سازمان و بنر هائی که جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را به نمایش می‌گذاشت، در این جشن شرکت کرده و به افشای چهره آزادی‌گش رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تبلیغ مواضع سازمان پرداختند. آن‌ها هم‌چنین در کنار برپائی میز کتاب در دو بحث عمومی که مربوط به یونان و اندونزی بود نیز شرکت نمودند. جشن امسال علیرغم این که هوا سرد و بادی بود اما با استقبال مردم مواجه شد.

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در اتریش - وین - ۷ سپتامبر ۲۰۱۵

گزارشی از آکسیون مقابله با تهاجم فرهنگی

رژیم جمهوری اسلامی در مونترال کانادا!



در روز پنجشنبه ۲۷ اگوست ۲۰۱۵، روزی که رژیم آزادی‌کش و ضد فرهنگ ملی و آزادیخواهانه مردم ایران در صد گسترش تهاجم فرهنگی خود در خارج از کشور بر آمده بود، فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران (همراه با تعدادی از ایرانیان آگاه و آزادیخواه و همچنین برخی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی) در یک آکسیون اعتراضی و آگاهی‌دهنده در شهر مونترال کانادا، یکی دیگر از کمپین‌های تبلیغاتی عوام‌فریبانه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و حامیان بین‌المللی اش را افشا کردند. این حرکت افشاگرانه در اعتراض به

توضیح پیام فدایی: نوشته ای که در زیر ملاحظه می نمائید ، ترجمه فارسی متنی است که در افشاکاری از رژیم منغور جمهوری اسلامی در مقابل ساختمان جشنواره جهانی فیلم در شهر مونترال کانادا ، در روز پنجشنبه بیست و هفتم اوگوست ۲۰۱۵ ، توسط فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در تورنتو ، به زبان انگلیسی خوانده شد.

خطاب به جشنواره جهانی فیلم در مونترال کانادا!

شرم بر شما به خاطر نمایش فیلم "مجد" به عنوان فیلم افتتاحیه جشنواره ، فیلمی که با هزینه بیش از ۱۱۰ میلیارد تومان (۵۰ میلیون دلار) توسط دولت جنایتکار ایران ساخته شده است.

بودجه این فیلم ، پول خون هزاران نفر از هنرمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، دانشجویان ، زنان و کارگران ایرانی است که تنها به خاطر مخالفت و اعتراض به رژیم جمهوری اسلامی ایران به حبس و مجازات ، شکنجه و غالباً به اعدام محکوم می شوند.

شرم بر شما که نه از مبارزات مردم ایران بلکه از یک فیلم دولتی طرفداری و حمایت می کنید، فیلمی که توسط وحشی ترین رژیم که در تاریخ اخیر ایران وجود داشته ساخته شده است.

فیلم "مجد" که توسط رژیم جنایتکار ، خونریز و سرکوبگر ایران ساخته شده ، در خدمت لاپوشانی و سرپوش گذاشتن بر فقر، سرکوب و خفقانی قرار دارد که این دولت ، وحشیانه بر مردم ایران تحمیل کرده است. نمایش فیلم "مجد" یکی دیگر از تهاجمات فرهنگی رژیم جنایتکار ایران می باشد.

مجید مجیدی، کارگردان فیلم "مجد" یک مزدور رژیم اسلامی ایران است. نقش او این است که صورت وحشی جمهوری اسلامی ایران را بزرگ نماید. مجید مجیدی مُرید خامنه ای است. او اعلام کرده است که شخص به اصطلاح "مقام معظم رهبری" (خامنه ای) در زمینه های فرهنگی جامع الشرائط هستند !!! در حالی که خامنه ای در شکنجه ، قتل و سرکوب و دزدی از اموال مردم جامع الشرائط می باشد. در شرایطی که میلیون ها نفر از مردم ایران از فقر و گرسنگی در رنج اند، رژیم سرکوبگر ایران سرمایه گذاری مالی فیلم "مجد"، این فیلم پرخرج را تأمین کرده و بیش از ۱۱۰ میلیارد تومان (۵۰ میلیون دلار) برای تولید آن پول صرف کرده است.

آیا می دانید که اکثریت قریب به اتفاق کارگران در ایران به صورت منظم دستمزد دریافت نمی کنند؟ آیا می دانید که زمانی هم که آن ها اعتراض و اعتصاب می کنند ، پاسخ رژیم جمهوری اسلامی به کارگران ضرب و شتم آن ها و زندان و شکنجه می باشد؟

آیا می دانید که در حال حاضر هزاران روزنامه نگار و هنرمند در ایران در زندان به سر می برند؟ آیا می دانید که سانسور در ایران تا به آن حد گسترده و همه گیر است که اصولاً هیچ کتابی ، هیچ نمایشنامه ای ، هیچ فیلمی بدون اجازه قبلی از دولت و از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نمی تواند انتشار یافته یا ساخته شود؟

آیا می دانید که طبق گفته سازمان "عفو بین الملل" ، در فاصله بین اول ژانویه ۲۰۱۵ تا پانزدهم ژوئیه ۲۰۱۵ ، یعنی تنها در شش ماه گذشته، تقریباً نزدیک به ۷۰۰ نفر در ایران اعدام شده اند؟

خطاب به همه مردم آزادیخواه جهان:

بودجه بیش از ۱۱۰ میلیارد تومانی ای (۵۰ میلیون دلار) که از طرف رژیم جمهوری اسلامی صرف ساختن فیلم "مجد" شده است ، متعلق به همه کودکان خیابانی ای می باشد که در سراسر شهرستان های ایران هر شب در جعبه های کارتنی، گرسنه می خوابند.

این فیلم تنها با هدف تطهیر چهره مفتضح دیکتاتوری در ایران و برای کسب اعتبار برای دولت جنایتکار و بسیار منغور جمهوری اسلامی در جامعه بین المللی ، ساخته شده است.

ویدیوئی از مجید مجیدی با صحنه های ریاکارانه شامل "گریه غیر قابل کنترل" جعلی او هنگام ستایش از "مقام معظم رهبری" را در آدرس اینترنتی یوتیوب: <https://www.youtube.com/watch?v=1VcPSPTxF1I> تماشا کنید. مجید مجیدی این دلچک "آستان ولایت فقیه" را محکوم کنید. دیدن فیلم "مجد" را تحریم نمائید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا

۲۶ آگوست ۲۰۱۵

شدند. در این هنگام یکی از فعالین چریک فدایی خلق پشت بلندگو فرار گرفت و زمانی که این رفیق به زبان فارسی شروع به صحبت کرد، دختر و پسر نوجوان هر چه بیشتر توجه شان به آکسیون جلب شد و نگاه شان به بنر ها و آرم سازمان افتاد. آن ها تا مدتی با تعجبی همراه با خشنودی آرم و بنر سازمان را نظاره کرده و بعد به هم نشان داده و می گفتند "بین! همان چریک های فدایی خلق هستند، آرم شان هم همان است".

یکی از رفقا که نزدیک آن ها ایستاده بود و از دور از تظاهرات عکس می گرفت، از آن ها پرسید "شما چریک های فدایی خلق را از کجا می شناسید؟"

- از پدر و مادرمان
- منظور شما از "همان" چریکهای فدایی خلق چه بود؟

- منظورم آرم آن هاست. پدرم می گفت آرم های مختلفی درست شده اند که اصل نیستند. این همونه که پدرم در کتاب هایش نشان مان داده، با اسلحه! این ها چریکهای فدایی خلق اصلی هستند!

آن چه از این برخورد ساده و احساسی دو جوان نامبرده در آن حرکت می شد متوجه شد شناخت بخشی از تاریخ مملکت ما در رابطه با چریک های فدایی خلق ایران می باشد و همچنین این امر انعکاس محبوبیتی می باشد که رفقای بنیانگذار سازمان و تئوری راهنمای عمل آن ها نزد توده های آگاه مردم داشته و دارند. برخورد جوانان نشان می داد که برغم تلاش های دشمنان کارگران و زحمتکشان تاثیرات "فدایی" واقعی در ذهن مردم فراموش نشده و از چشم مردم آگاه دور نمانده، است و با وجود سلطه یک دیکتاتوری وحشیانه، این تاریخ و امید به تغییر هم چنان به نسل های جوان و انقلابی منتقل می شود.

حرکت مبارزاتی فعالین چریک های فدایی خلق ایران و نیروهای دیگر در مونترال از چندین زاویه موفقیت آمیز بود. از جمله یکی از نتایج این حرکت تأثیرات آگاهی بخش این حرکت اعتراضی بر شهروندان مونترال بود. هم چنین شرکت کنندگان در این تظاهرات با شور و روحیه بالای انقلابی خود تجربه های مبارزاتی جدیدی آموختند. این اعتراض افشاگرانه هم چنین به خوبی اشتراک منافع و پیوند مجامع هنری - بورژوازی غربی با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که سمبل منافع مشترک امپریالیست ها و طبقه سرمایه دار وابسته حاکم بر ایران است را بار دیگر بطور عینی به نمایش گذارد.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

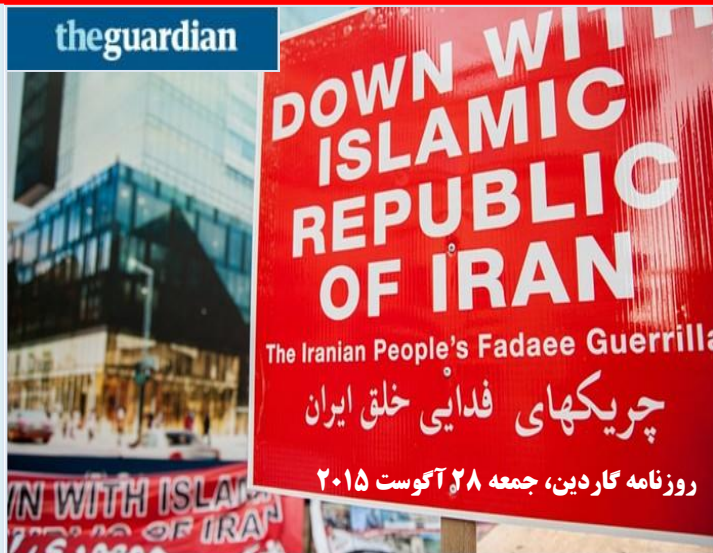
ننگ بر مزدوران فرهنگی رژیم و حامیان بین المللی شان!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا

۲۸ آگوست ۲۰۱۵

رسوایی جمهوری اسلامی در جشنواره جهانی فیلم مونترال!

(نگاهی به رسانه های بین المللی و واکنش های رژیم در ارتباط با آکسیون افشاگرانه و اعتراضی علیه هجوم فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور با نمایش فیلم "محمد" در جشنواره جهانی فیلم مونترال)



بنیادهای چپاولگر حکومتی ست ، تاملین گشته است. نگاهی به این رقم عظیم برای ساختن یک فیلم تبلیغاتی در شرایطی که ۵۰ میلیون دلار معادل حقوق های پرداخت نشده هزاران خانواده کارگری گرسنه و محروم می باشد که هم اکنون با فقر و فلاکت و مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می کنند، در نفس خود نشان دهنده ماهیت ضد خلقی این رژیم و پروژه هنری رسوای آن می باشد. این فیلم توسط یکی از پادوهای فرهنگی و نان آلوده خور "بیت رهبری" یعنی مجید مجیدی ساخته شده است؛ شخصی که از او نقل می شود که این فیلم را با سفارش و "تشویق" "ولی فقیه" جنایتکار نظام در طول شش سال ساخته است که هدف از آن به واقع وارونه جلوه دادن واقعیت رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم تبهکار و جنایتکار و یکی از خونخوارترین عوامل ارتجاع در منطقه خاورمیانه تحت پوشش ارائه "چهره اسلام واقعی" به جهانیان می باشد. علیرغم پول هنگفتی که صرف ساختن فیلم "محمد" شده، برخی از کارشناسان سینمایی بر این عقیده اند که این فیلم هیچ گونه برجستگی هنری، تاریخی و یا تکنیکی نسبت به فیلم های بزرگ مذهبی ای که تاکنون با سوژه به اصطلاح "پیغمبران خدا" توسط گول های انحصاری فیلمسازی ساخته شده اند نداشته و ندارد. به واقع، ویژگی و هدف برجسته از ساختن این فیلم و اکران آن در فستیوال بزرگ مونترال - آن هم با صرف رشوه های کلان - اهداف سیاسی ای ست که رژیم آزادی کش جمهوری اسلامی از این سرمایه گذاری در شرایط معین کنونی تعقیب می کند. به عبارت دیگر، اهمیت فیلم "محمد" نیز نه در خود این فیلم بلکه در اهداف سیاسی ماورای آن است. همه می دانند که جمهوری اسلامی و حامیان بین المللی اش امروز شدیداً در تلاشند تا از این رژیم وابسته و کارگر گش که سلطه اش با یک استبداد مطلق مذهبی تزئین و در هم تنیده شده یک چهره تازه، مدرن و معتدل جلوه گر ساخته و در افکار عمومی به نمایش بگذارند. جشنواره بین المللی

"مصاف"، "سونوف من"، "باشگاه خبرنگاران جوان"، "اکو فارس"، "الف" و ... که دستان گرداننده گان شان تا مرفق به خون کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان و چهره های ملی آلوده است و تیغ سانسورشان به تن هیچ هنرمند مستقل و مردمی در ایران نیست که نخورده باشد، کوشیدند تا چه با تحریف هویت سیاسی و ماهیت حرکت تظاهر کننده گان و چه با قلب آشکار شعارهای انقلابی آنان ، این حرکت مبارزاتی را تخطئه کنند. "شرق"، فعالین چریکهای فدایی خلق و دیگر نیروهای تظاهر کننده در مقابل محل جشنواره را "مسلمانان افراطی" معرفی کرد و "کیهان" از لفظ "منافقین" (که سنتاً در این رژیم ، یادآور سازمان مجاهدین خلق می باشد که البته در این حرکت شرکتی نداشتند) و "کمونیست ها" استفاده نمود. به طور کلی مجموع رسانه های رژیم حرکت اعتراضی و انقلابی صورت گرفته را با استفاده از ابزار سانسور و دستگاه های دروغ پراکنی خود، حرکتی "ناچیز" و اقدامی "ضد ملی"!!! و "ضد هنری"!!! معرفی نمودند.

در ادامه این نوشته برای آگاهی خوانندگان به موارد مشخص واکنش های دیکتاتوری حاکم اشاره خواهد شد. اما قبل از آن لازم است تا مختصری در مورد خود فیلم "محمد" و آکسیون اعتراضی رفقای ما و سایر ایرانیان معترض علیه آن ، توضیح مختصری داده شود.

جشنواره جهانی فیلم مونترال !

روز پنجشنبه ۲۷ آگوست ۲۰۱۵ به دنبال یک کارزار تبلیغاتی طولانی و پر هزینه حکومتی و صرف میلیون ها دلار از خزانه مردم ایران، رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی با کمک حامیان بین المللی اش فیلم "محمد" را در مراسم افتتاحیه جشنواره جهانی فیلم مونترال به اکران درآورد. هزینه این فیلم که "گران ترین" فیلم تاریخ سینمای ایران خوانده شده حدود ۵۰ میلیون دلار می باشد که از سوی "بنیاد مستضعفان" که یکی از

انعکاس بین المللی گسترده آکسیون اعتراضی موفق که به همت و ابتکار فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، ایرانیان آگاه و مبارز و برخی نیروهای سیاسی دیگر علیه اکران فیلم حکومت ساخته "محمد" در جشنواره جهانی فیلم مونترال کانادا برگزار شد، رسوایی و شکست دیگری را نصیب رژیم آزادی کش جمهوری اسلامی و عوامل فرهنگی و حامیان بین المللی اش کرد.

برخی از بزرگترین رسانه های خبری بین المللی نظیر "گاردین" با چاپ عکس هایی از بنر بزرگ "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" که توسط فعالین سازمان با امضای چریکهای فدایی خلق ایران در محل تظاهرات نصب شده بود و اشاره به شعارهای آنان علیه جمهوری اسلامی و برگزار کننده گان فستیوال، به اعتراض مخالفین اشاره نمودند.

<http://www.theguardian.com/film/2015/aug/28/muhammad-biopic-director-calls-for-more-movies-about-the-prophets-life>

روزنامه "لیبراسیون" فرانسه نیز با وجود تمام خستی که در انعکاس واقعیت انکار ناپذیر این تظاهرات به خرج داد، مجبور شد تا به آکسیون مبارزاتی فعالین سازمان ما و دیگر نیروها، با عبارت "گروه کوچکی از مخالفان نیز بر علیه فیلم شعارهایی سردادند"، اشاره کند. اما تاثیر آشکار این حرکت مبارزاتی بیش از هر چیز در آه و فغان و سوزش آشکار عوامل رژیم در سایت ها و نشریات داخل کشور انعکاس پیدا کرد. آن ها که بر روی پیشرفت بدون مانع پروژه فرهنگی ضد خلقی شان زیر نام فیلم "محمد" حساب باز کرده بودند ، از به شکست کشانده شدن این پروژه توسط فعالین چریکهای فدایی خلق و دیگر نیروهای تظاهر کننده شدیداً عصبانی و خشمگین گشتند. چندین روزنامه و سایت و وبلاگ حکومتی نظیر روزی نامه "شرق"، کیهان، سایت های

ارتباطی با بودجه سینما ندارد و البته صحت و سقم آن نیز اثبات نشده است) بود؛ فیلمی که به گفته کارگردان آن، در جهت نشان دادن چهره حقیقی اسلام به جهانیان می باشد. لازم به ذکر است معترضین این فیلم، در برابر تمدید قرارداد میلپاردی مربی فوتبال ایران، و نیز اعلام اکران جهانی فیلم پر ابهام و پر هزینه فیلم رستاخیز، سکوت کردند. همان طور که دیده می شود اشاره گرداننده‌گان این سایت به افشاکاری های تظاهر کننده‌گان است که به محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی برای صرف ۵۰ میلیون دلار به منظور تهیه این فیلم در شرایطی که حقوق هزاران هزار کارگر برای ماه ها پرداخت نمی شود پرداختند. سایت مصاف با پیشرومی تمام ادعا می کند که عدم پرداخت حقوق کارگران در ایران یک دروغ و بهانه ای برای حرکت تظاهر کننده-گان بوده است. این دروغ پردازی سخیفانه در حالی صورت می گیرد که نگاهی به خود اخبار کارگری منتشر شده در سایت های حکومت نظیر ایلنا به طور روزمره حاوی گستردگی سیاست کارگر کش رژیم مبنی بر عدم پرداخت حقوق کارگران تا ماه ها و بیگاری کشیدن از آنان در محیط های کار بوده و روزی نیست که خشم به حق کارگران و مبارزات آن ها برای دریافت حقوق معوقه در گوشه ای از مملکت ما سر ریز نشود. رفقای ما این واقعیات را با صدای بلند به گوش افکار عمومی رساندند و همین امر موجب واکنش های رذیلانه تبهکاران حاکم بر ایران شده تا جایی که مجبور شده اند تا در سایت های جیره خوار خود بیشرمانه از "عدم صحت و سقم" آن صحبت کنند. (۱)

واکنش پادوی خامنه ای!

افشاکاری های رفقای شرکت کننده در تظاهرات مونترال بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در مورد گستردگی سرکوب و اعدام در ایران و تاکید بر تروریسم جمهوری اسلامی و انعکاس این واقعیات در افکار عمومی خشم و غضب پادوی فرهنگی رهبری یعنی کارگردان فیلم "مجد" را به حدی سرریز کرد که او در پاسخ به سئوالات خبرنگاران در کنفرانس خبری پس از اکران فیلم راجع به تظاهرات مخالفان عنان از دست داده و با زبان شایسته جیره خواران قدرت به حمله به تظاهر کنندگان پرداخت. در سایت حکومتی الف به نقل از مجیدی که سابقه مزدوریش در دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی - البته در بخش هنری آن - برای هیچ ایرانی آگاه و با وجدانی پوشیده نیست آمده:

"مجیدی در مورد واکنش های برخی گروه های افراطی نسبت به اکران این فیلم در مقابل کاخ جشنواره، گفت: در حاشیه این نمایش یک سری گروه های افراطی، شعارهایی علیه فیلم «مجد رسول الله (ص)» و علیه خود من می دادند. خیلی جالب که آن



محوریت گفتمان سازی فرهنگ انقلاب اسلامی در بین آحاد مختلف جامعه و پیگیری دغدغه ها و مطالبات رهبری ، گوشه ای از مطالب نادیده شده در روزگار امروز که کشور درگیر جنگ فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی است را بازگو نماید." سایت "فاطر ۲۴" در مورد آکسیون اعتراضی مونترال می گوید "با وجود فیلم مجد رسول الله(ص)، آخرین ساخته مجید مجیدی، و فروش بالای آن در روز اول (۱۸۰ میلیون تومان در تهران)، گروه های مختلف اپوزیسیون، برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران، دست به تجمع علیه این فیلم زدند تا با منشوش کردن اذهان، به خیال خود از تاثیر فیلم بکاهند" این سایت ادامه می دهد "با توجه به حضور فیلم مجد رسول الله(ص) در جشنواره مونترال کانادا و استقبال مدیر جشنواره «سرج لوزیک» در مورد فیلم، چریک های فدایی خلق، روز پنجشنبه با برگزاری اعتراض چند ده نفره در مقابل سینما امپریال در مونترال دست به تجمع زدند. در این تجمع که شعار اصلی آن «مرگ بر جمهوری اسلامی» بود، معترضان به حضور این فیلم در افتتاحیه جشنواره، با شعار «مجیدی، تروریست فرهنگ» علیه این فیلم دینی، اعتراض کردند. <http://www.fater24.com/%D8%A8%D8%AE%D8%B4>

سایت "مصاف" که برای "تشکیل حکومت مهدوی" در ایران گام بر می دارد با چاپ عکس بزرگی از شعارهای تظاهرات مونترال بر علیه جمهوری اسلامی در مورد علت تظاهرات می نویسد "هم زمان با (اکران فیلم) ، تعدادی از ایرانیان مقیم کانادا در اعتراض به سیاست های ایران در قبال فیلم مذکور، در جلوی درب ورودی ساختمان جشنواره اقدام به تجمع اعتراض آمیز نمودند. این تجمع به بهانه عدم پرداخت حقوق کارگران در ایران (که

"استقبال پایین مردم از فیلم مراسم افتتاحیه" و "خالی بودن خیلی از صندلی ها" می گوید "هم زمان با نمایش فیلم در افتتاحیه، گروهی از مسلمانان افراطی در دو خیابان "سن کاترین" و "دوبلوری" مونترال تجمع و خشم شان را از این فیلم ابراز کردند. اعتراض آن ها به نمایش چهره حضرت مجد(ص) در فیلم بوده است" (!!!؟) (روزنامه شرق تاریخ ۸ شهریور ۹۴) . در حالی که همه می دانند که تظاهرات مورد اشاره خبرگزاری ها بر علیه فیلم مجد در روز افتتاحیه و در محل جشنواره تنها و تنها توسط فعالین چریکهای فدایی خلق، ایرانیان مبارز مونترال و برخی گروه های سیاسی غیر مذهبی بر پا شده بود و هیچ نیروی "مسلمان افراطی" و "سنی" و ... در محل حضور نداشت و هیچ تظاهرات دیگری هم در هیچ نقطه دیگری از مونترال با عنوان اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در جشنواره فیلم وجود نداشت. اما واقعیت کوچکی در همین رابطه مطرح است و آن این که در بستر تشدید تضادهای درونی بین محافل قدرت و نیروهای ارتجاعی هم جنس جمهوری اسلامی، فیلم مجد با برخی انتقادات از سوی محافل ارتجاعی هم روبرو شده بود که البته همان طور که اشاره شد ربطی به واقعیت تظاهرات انجام شده و انعکاس آن در رسانه های بین المللی ندارد و روزنامه شرق تنها واقعیت کوچک فوق را صرفاً برای اغتشاش افکار و برای اشاعه یک دروغ بسیار بزرگ و بیشرمانه عنوان کرده است.

<http://www.maaref.ir/npview.asp?ID=3218047>

اما گروه دیگری از رسانه های حکومتی که فریبکاری روزنامه شرق در مورد هویت "اسلامی افراطی" دادن به تظاهر کنندگان را برای پیشبرد اهداف ضد مردمی رژیم کافی نمی دانستند - چرا که چاپ عکس بنرهای بزرگ "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" به زبان فارسی و انگلیسی با امضای چریکهای فدایی خلق ایران پیشاپیش رسواگر دروغ های آن ها بود - به حربه دیگری متوسل شده و کوشیدند که تظاهر کنندگان را مشتکی دروغگوی به اصطلاح "ضد دین" و "ضد ملت" خوانده و شعارهای آن ها در مورد فیلم و بودجه آن را بی ارتباط با واقعیت و بهانه جویی جلوه دهند تا خزعبلات خود را با یک چاشنی "دمکراتیک" تر و "متمدنانه" تر به خورد مخاطبان خود دهند. مصداق این مورد مطلبی با عنوان "در حاشیه جشنواره مونترال: صف بندی اپوزیسیون علیه فیلم مجد رسول الله" است که در سایت موسوم به "فاطر ۲۴" در آذربایجان غربی راجع به تظاهرات مونترال آمده است. این سایت که "فرهنگ انقلاب اسلامی" را جزء "گنجینه های عظیم نظام جمهوری اسلامی" می داند در معرفی خود می گوید که سعی دارد تا "با فعالیت رسانه ای در استان آذربایجان غربی و با

آکسیون اعتراضی و افشاگرانه فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و ایرانیان آزاده مقیم تورنتو و برخی نیروهای سیاسی دیگر نمونه یک حرکت موفق مبارزاتی علیه یکی از تجلیات تهاجم فرهنگی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در خارج کشور بود که به خاطر انعکاس وسیع و استقبالی که از سوی افکار عمومی از آن صورت گرفت رسوایی دیگری را بر رسوایی های جمهوری اسلامی و حامیان بین المللی اش اضافه کرد. جمهوری اسلامی به خیال خام خویش با صرف میلیون ها دلار و با خریدن گردانندگان "جشنواره" و قلم و بلندگوی برخی رسانه ها کوشیده بود تا در جشنواره فیلم مونترال یک بمب تبلیغاتی به نفع خود و حکومت دار و شکنجه اش با صدای بسیار بلند در افکار عمومی منفجر کند؛ اما موضع انقلابی و مردمی تظاهر کنندهگان مبارز و شعارهای پر شور و فریادهای آن ها که پژواک صدای سرکوب شده کارگران و زحمتکشان ایران است نه تنها باعث شد تا صدایی از این "بمب" بر نخاست، بلکه آن را با تمام قدرت بر چهره سپاه و ننگین خود این رژیم منفجر کرد. این حرکت نشان داد که نیروهای واقعا مبارز و انقلابی که قلب شان برای مردم ایران و طبقه کارگر و زحمتکش میتپد نباید هیچ عرصه ای را برای مقابله با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی خالی بگذارند و در همه حال پژواک دهنده صدای زحمتکشان و توده های در بندی باشند که هر روز سیطره این رژیم ضد خلقی را به چالش گرفته اند.

چریکهای فدایی خلق ایران ۹ شهریور ۱۳۹۴

زیر نویس ها:

۱- <http://www.masaf.ir/View/Contents/24718>

۲- <http://www.yjc.ir/fa/search/3/-1/-1/10?from=1390/01/01&to=1394/06/10>

خداشه دار کرده و علیه آن ها سمپاشی کنند. در برخی دیگر از این سایت ها و منجمله سایت های "شیعه نیوز"، "تی نیوز" و "باشگاه خبرنگاران جوان" که همگی خبر خود را از روزنامه "کیهان" رونویسی کرده اند، روایتی متفاوت از هویت تظاهر کنندگان ارائه شده و عصبانیت و سوزش مقامات رژیم از این تظاهرات به این صورت انعکاس یافته است: "تجمع منافقین و کمونیست ها علیه فیلم «مجد رسول الله (ص)» تعدادی از منافقین و اعضای گروهک های کمونیستی، ضد فیلم «مجد رسول الله (ص)» آغاز نمایش فیلم «مجد رسول الله (ص)» به کارگردانی مجید مجیدی در جشنواره مونترال کانادا، تعداد انگشت شماری از اعضای گروهک منافقین و سازمان های کمونیستی خارج از کشور در مقابل محل برگزاری این جشنواره و نمایش این فیلم تجمع کردند! آن ها در این تجمع پرچم ها و پلاکاردهایی حاوی شعار علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را در دست گرفته بودند. حبیب ایل بیگی، معاون نظارت و ارزشیابی سازمان سینمایی در واکنش به این اتفاق، در گفت و گو با کیهان اظهار داشت: "طبیعی است که منافقین و کمونیست ها از ساخت چنین فیلمی ناراحت باشند، اما به تقلید از شهید بهشتی باید به آن ها گفت که عصبانی باشند و از عصبانیت بمریزند." (۲)

همین خبر به همین شکل در سایت "اهر آنلاین" درج شده و سایت "اکوفارس" هم با سرتیتر "تجمع منافقین علیه فیلم مجد" کوشیده تا به دروغگویی های بلندگوهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی در مورد هویت سازمان دهندهگان تظاهرات دامنه بیشتری بیخشد در حالی که همه می دانند هیچ یک از نیروهای "سازمان مجاهدین خلق" که از سوی مزدوران رژیم با عنوان "منافقین" نام برده می شوند اساسا در این حرکت شرکت نداشتند.

ها حتی نسبت به یک اثر هنری و فرهنگی این چنین واکنش تنیدی را از خودشان نشان می دادند که البته جمعیت آن ها در حد ۲۰ یا ۳۰ نفر بود. این ها نمایش این فیلم را محکوم می کردند که چرا فیلمی که مربوط به اسلام است را مونترال باید پخش کند و این به نوعی تبلیغ اسلام است. وی افزود: متاسفانه این ها گروهی هستند که شاید نسبت دادن کلمه مقدس ایرانی به آن ها درست نباشد و برای این ها زشت باشد. هر پدیده ای می تواند به خود شکل سیاسی بگیرد اما در مورد فیلم پیامبر چرا باید این رفتار وجود داشته باشد؟ آیا این رفتارها همسویی با نگاه غربی اسلام هراسی نیست؟ و آن ها در امتداد همان جریان حرکت نمی کنند؟ و این سنوالی است که روز گذشته برای من وجود داشت."

قهرمان دروغ و ریا که صحنه هایی از دلک بازی و اشک ریختن او برای "رهبر" جلاد جمهوری اسلامی در جمع روحانیون در تهران در اعلامیه های رفقای ما گوشزد شده بود در کنفرانس خبری خود در دروغگویی تا آن جا پیش رفت که ادعا کرد با تظاهر کنندگان یعنی مخالفین خودش "صحبت" هم کرده و ادعا کرد "به چند نفر از آن ها که صدا می زدند گفتیم که ای کاش می آمدند فیلم را می دیدند که این فیلم از چه حقیقتی صحبت می کند و بعد شعار می دادید."

(سایت الف
<http://alef.ir/vdcaw6nui49nom1.k5k4.html?291506>)

لازم به ذکر است که گزارشات زهرآگین فوق تنها بخشی از حمله تبلیغاتی ابادی زخم خورده جمهوری اسلامی علیه چریکهای فدایی خلق و نیروهای شرکت کننده در تظاهرات مونترال می باشند. بسیاری دیگر از سایت ها و وبلاگ های حیره خوار حکومتی هر یک با کبیبه برداری همین گزارشات از یکدیگر و پخش آن ها به طور هم زمان کوشیده اند تا به خیال خام خود چهره نیروهای انقلابی و از جمله چریکهای فدایی خلق را در افکار عمومی

وودی گاتری؛ ستونی استوار در بنای موسیقی..... از صفحه ۲۴

محروم را به بیان درآورد. در ترانه های وودی که معمولاً عصاره هایی از مزاج، شوخی و طنز را در خود حمل می کنند می توانیم نشانه هایی از زندگی در "آن آمریکای دیگر"؛ زندگی کارگران، بی چیزان، سیاهپوستان، مکزیکی ها و به حاشیه رانده شدگان را شنیده و نسبت به شرایط امروز و هر روز آنان آگاهی بیشتری پیدا کنیم. "ارلو گاتری" (Arlo Guthrie) یکی از پسران وودی و مارجوری گاتری کار پدر را ادامه می دهد.^{۳۳}

نادر ثانی

Miss Pavlichenko. Lyrics: http://lyrics.wikia.com/Woody_Guthrie:Miss_Pavlichenko (۱۹)

<https://www.youtube.com/watch?v=SHKjOI9ocR0> with Woody Guthrie (۲۰)

Deportee (Plane Wreck at Los Gatos). <https://www.youtube.com/watch?v=F8IRf6fATWE> with Arlo Guthrie & Pete (۲۱)

Seeger. Lyrics: https://www.woodyguthrie.org/Lyrics/Plane_Wreck_At_Los_Gatos.htm

Most important resources: Mark Allan Jackson: Prophet Singer; The Voice and Vision of Woody (۲۲)

Guthrie

- Different pages in Internet

وودی گاتری؛

ستونی استوار در

بنای موسیقی

اعتراضی

(بخش پایانی)



وودی که هزارها ترانه را از حفظ بود، گاهی ترانه‌های قدیمی را به عاریه گرفته و با حفظ ملودی آنها و اضافه کردن کلامی تازه بر آنان و گاه با ساختن ترانه‌هایی تازه تلاش می‌کرد تا شرایط زندگی توده‌های محروم را به بیان درآورد. در ترانه‌های وودی که معمولاً عصاره‌هایی از مزاج، شوخی و طنز را در خود حمل می‌کنند می‌توانیم نشانه‌هایی از زندگی در "آن آمریکای دیگر"؛ زندگی کارگران، بی‌چیزان، سیاهپوستان، مکزیک‌ها و به حاشیه رانده‌شدگان را شنیده و نسبت به شرایط امروز و هر روز آنان آگاهی بیشتری پیدا کنیم.

ارتباط گاتری با جریان‌های کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی یکی از دلایل اساسی اتخاذ چنین تصمیمی بود.

سالهای جنگ اختلالاتی در زندگی خصوصی وودی را به وجود آورده بودند و زندگی زناشویی او را که سالها از مری و فرزندان دور بود به شکست کشانده بود. حال او با "مرجوری" (Marjori) ازدواج کرد. حاصل این ازدواج چهار فرزند بود که یکی از آنها در چهارسالگی در یک آتش‌سوزی جان خود را از دست داد.

پس از جنگ وودی مدتی را به نوشتن و تهیه موزیک کودکان گذراند اما همواره آماده بود تا در زمان نیاز، از جمله زمانیکه ۲۸ کارگر کشاورزی مکزیک‌ای جان خود را در یک سانحه هواپیمایی از دست دادند، گیتار را در دست گرفته و برای بی‌چیزان و محرومان بسراید و بخواند و پیامشان را به آنها برساند.^{۲۱}

سالهایی که در پیش بودند سالهایی بسیار ناگوار برای وودی گاتری شدند. سالهای سلطه ضدکمونیستی در ایالات متحده آمریکا بود و نام گاتری نیز مانند نام بسیاری دیگر از هنرمندان مترقی این کشور در لیست سیاه قرار گرفت. گاتری به ناچار به همراه برخی دیگر از هنرمندانی مانند خود در ساختمان یک تئاتر قدیمی مسکن گرفت.

وودی در خلال سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۷ بیشتر اوقات در این و یا آن بیمارستان و آسایشگاه بستری بود. هر چه می‌گذشت کنترل عضلات برای وودی مشکلتر می‌گردید. در این دوران تنها مارجوری و فرزندان او بودند که گاهی سری به او می‌زدند. وودی گاتری روز ۳ اکتبر ۱۹۶۷ در نیویورک در ۵۵ سالگی درگذشت.

وودی که هزارها ترانه را از حفظ بود، گاهی ترانه‌های قدیمی را به عاریه گرفته و با حفظ ملودی آنها و اضافه کردن کلامی تازه بر آنان و گاه با ساختن ترانه‌هایی تازه تلاش می‌کرد تا شرایط زندگی توده‌های

ادامه در صفحه ۲۳

تا اینجا که می‌توانستیم تمامی انسانهای این گیتی را بینم این اتحاد ماست که می‌تواند فاشیستها را به زیر، زیر، کشد این اتحاد ماست که می‌تواند فاشیستها را به زیر کشد

زمانیکه به افراد و کشتی‌هایی که در حال حرکتند فکر می‌کنم درست در همان زمان که روس‌ها به هنگام سحر می‌رزمند لندن به خاک و خون کشیده شده و پاریس در زنجیر است

انسانهای نیک، منتظر چه هستیم؟ انسانهای نیک، منتظر چه هستیم؟ از اینروست که من از شوروی و نظامیان با سابقه چین تشکر می‌کنم متفقین در هر جای این گیتی گسترده سپاس رزمندگان بریتانیایی؛ ده میلیون آمریکایی از آن شما اگر به آنها کمک کند که بتوانند فاشیستها را به زیر، زیر، کشند اگر به آنها کمک کند که بتوانند فاشیستها را به زیر کشند

اما زمانیکه به کشتی‌ها و افرادی می‌اندیشم که از میان می‌روند و روس‌هایی که به هنگام سحر می‌رزمند لندن به خاک و خون کشیده شده و پاریس در زنجیر

انسانهای نیک، منتظر چه هستیم؟ انسانهای نیک، منتظر چه هستیم؟ از اینروست که من از شوروی و نظامیان با سابقه چین تشکر می‌کنم متفقین در هر جای این گیتی گسترده سپاس رزمندگان بریتانیایی؛ ده میلیون آمریکایی از آن شما اگر به آنها کمک کند که بتوانند فاشیستها را به زیر، زیر، کشند اگر به آنها کمک کند که بتوانند فاشیستها را به زیر کشند

سال ۱۹۴۵، زمانیکه جنگ جهانی دوم به پایان خود نزدیک شده بود، از طرف وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا به وودی گاتری اعلام شد که دیگر نمی‌تواند به شغل سابق خود ادامه دهد. شکی نیست که

وودی بر این باور بود که برای شخص او بهترین راه ممکن مقابله با فاشیسم و نازیسم در خلال جنگ جهانی دوم نوشتن و اجرای ترانه‌های ضد فاشیستی و ضدنازیستی است. از این رو ترانه‌های بسیاری در این چهارچوب نوشت و پس از آنکه ایالات متحده آمریکا نیز پس از حمله ژاپن به "پرل هاربر" (Pearl Harbor) وارد جنگ جهانی شد تلاش کرد تا به همراه هنرمندان دیگری که به جبهه برده می‌شدند تا برای نیروهای نظامی علیه فاشیسم برنامه اجرا کنند به این امر مبادرت بورزد. اما تمامی درها به روی او بسته بود: ایالات متحده آمریکا نمی‌خواست یک کمونیست نقشی در ترویج نیروهای این کشور در میدانهای جنگ داشته باشد! دری بسته شده بود و در دیگری می‌بایست گشوده می‌شد. وودی گاتری در سال ۱۹۴۳ به مدت یک سال به نیروی دریای ایالات متحده آمریکا پیوسته و به عنوان خدمه و ظرف‌شور در ناوهای این کشور مشغول به کار شد. او البته در هر کشتی یا ناو در کنار انجام کارهای روزمره خویش از هر فرصت استفاده کرده و به خواندن ترانه‌های مترقی خود برای تمامی آنان که در کشتی بودند مشغول می‌شد!

ترانه زیر یادگاری از این دوران زندگی اوست:
فاشیستها را به زیر بکشید!^{۱۹}
ترانه و موزیک از وودی گاتری^{۲۰}

در انتظار چه هستیم؟ امشب مبارزه‌ای خونین علیه ستم در تمامی جهان در جریان است دوره حکومت نبرد، بمب و نارنجکهای دستی است هینلر به تمامی جهان اعلام کرده که می‌خواهد اتحاد ما را در هم بکوبد اما با اتحاد ماست که می‌توان زنجیرهای اسارت را از هم درید پیمان ما زنجیرهای اسارت آنان را پاره خواهد کرد من به بالای یک کوه تا میان آسمان رفتم تا اینجا که می‌توانستیم هر روستا و هر شهر را بینم

کاربرد سلاح شیمیایی توسط داعش در سوریه و عراق، جلوه ای دیگر از جنایات مزدوران امپریالیسم!

مزدوران داعش در زیر چتر شبکه روابط خود در منطقه خودداری نمی کنند. تنها نگاهی به تمام اخبار و گزارشاتی که یا توسط خود مردم و یا مخالفان داعش بر بستر تشدید تضادهای امپریالیستی در طول این مدت انتشار یافته کافی ست که نشان داده شود قدرت واقعی ماورای داعش، قدرت امپریالیست ها به رهبری آمریکا و مجموعه ای از دولت های وابسته و مرتجع منطقه نظیر عربستان و قطر و اسرائیل و ترکیه و اردن و امثالهم است. بدون حمایت های این مجموعه داعش حتی یک لحظه در برابر مردم زحمتکش و آزادیخواه منطقه تاب نمی آورد. واقعیتی که خیزش توده های زحمتکش و مسلح کوبانی و شکست خفت بار داعش در مقابل آنها، آن را در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذارد.

این اولین بار نیست که توده های تحت ستم منطقه قربانی حملات مرگبار سلاح شیمیایی توسط یک نیروی وابسته به امپریالیسم می شوند. زخم های عمیق ناشی از فاجعه کشتار حلبچه در اثر کاربرد جنایتکارانه سلاح های شیمیایی ای که آمریکا برای ایجاد "توازن" در ۸ سال جنگ امپریالیستی ایران و عراق در اختیار صدام حسین گذارده بود، هنوز از روح و جسم زحمتکشان منطقه التیام نیافته است. یا حمله شیمیایی سال ۲۰۰۳ ارتش اشغالگر آمریکا به "فلوجه" و کشتار مردم با استفاده از گاز خردل و فسفر سفید که اسنادش در مقابل مردم جهان فاش شد، نمونه دیگری از استفاده از سلاح شیمیایی علیه مردم منطقه توسط امپریالیسم و مزدورانش را به نمایش می گذارد. (در این مورد رجوع کنید به فیلم مستند "فلوجه، کشتاری پنهان" در لینک زیر <https://www.youtube.com/watch?v=9T5mc4ZjiGI>) و بالاخره هنوز هیچ کس نقش آفرینی مستقیم و غیر مستقیم جنایت بار آمریکا و شرکا در حمله شیمیایی سال ۲۰۱۲ علیه مردم بی دفاع سوریه را از یاد نبرده است. همه می دانند که چگونه در سال ۲۰۱۲، زمانی که آمریکا فریبکارانه "خط قرمز" خود برای حمله مستقیم نظامی به دولت اسد را استفاده از "سلاح های شیمیایی" اعلام کرده بود، این حملات اتفاق افتاد و فاجعه کشتار و زخمی ساختن هزاران کودک و زن و مرد سوری را آفرید. جنایتی که بر بستر تشدید تضادهای امپریالیستی به سرعت معلوم گشت توسط خود مزدوران آمریکا متشکل در گروه های "اپوزیسیون" سوریه انجام شده بود و نه رژیم تبهکار اسد. بدون شک این جنایت بدون فراهم شدن دسترسی مزدوران "اپوزیسیون" اسد به سلاح های شیمیایی از سوی قدرت های حامی آنها

گزارشاتی که در هفته های اخیر توسط رسانه های آلمانی و آمریکایی منتشر و تایید شده اند حاکی از آن است که دارو دسته جنایتکار موسوم به "حکومت اسلامی عراق و شام" به جنایات ضد خلقی خود ابعاد تازه ای بخشیده و در بخش های کرد نشین سوریه و عراق دست به حملات شیمیایی علیه مردم و نیروهای مخالف زده است. آخرین موج این حملات در منطقه "حسکه" در سوریه، "مخمور" در کردستان عراق و برخی دیگر از جبهه های جنگ با نیروهای اقلیم کردستان بوده که بنا به اخبار منتشر شده حداقل تعداد زیادی زخمی به جای گذارده است. قربانیان بدلیل استنشاق گاز خردل و سایر گازهای شیمیایی و سوختگی و حالت خفگی و تهوع، در وضعیت وخیمی به سر می برند.

این خبر نفرت انگیز سنوالی مهم و اساسی را مطرح می کند و آن این که آیا داعش بدون خواست و حمایت امپریالیست های پشتیبانش امکان داشت که به سلاح شیمیایی دست یابد؟ آیا تجربیات همه جنگ هائی که در دوره های اخیر به نفع کمپانی های امپریالیستی در اقصی نقاط جهان و به طور مشخص در منطقه خاورمیانه سازمان داده شده نشان نمی دهند که چنین سلاح هائی از طریق نیروهای امپریالیستی و با اطلاع آنها به دست داعش رسیده است؟ بدون شک جنایت اخیر، تنها انزجار و نفرت تمامی نیروهای آزادیخواه و وجدان بیدار جهانی از این همه قساوت و جنایت را فرونی خواهد بخشید.

امروزه یک سال و اندکی پس از ظهور داعش و جنایات توصیف ناپذیر این جریان علیه خلق های تحت ستم منطقه، سیاست ها و عملکرد این جریان با فاکت های غیر قابل انکار نشان داده که اصولا شکل گیری، ظهور و ادامه حیات این جریان مخوف و پیشروی هایش، جز با تایید و حمایت های تسلیحاتی، مالی و تبلیغاتی امپریالیست ها و دولت های وابسته به آنها در منطقه امکان ناپذیر بوده و می باشد. در نتیجه جنایت اخیر رسوایی بزرگی برای حامیان داعش و اربابان جهانخوار آن است که دستانشان تا مرفق به خون زحمتکشان منطقه آلوده است. همان قدرت هایی که به رغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه شان و برغم تشکیل یک "ائتلاف بین المللی" از ۶۰ کشور علیه داعش، در واقع خود خالق این هیولای زشت بوده و به اشکال مختلف جلوی نابودی این جریان را گرفته و در پناه تبلیغات جنگی شان حتی از آموزش و تسلیح

که همگی دست در دست امپریالیسم آمریکا دارند امکان پذیر نمی گشت. این حقیقت نمونه دیگری ست که سیاست های فریبکارانه دولت آمریکا را به نمایش می گذارد و نشان می دهد که در شرایط استفاده مزدوران داعش از سلاح شیمیایی و جنایات ضد خلقی آنها، آمریکا و شرکاء چگونه این واقعیات را ماست مالی کرده و یا از آنها جهت دخالت بیشتر در منطقه سود می جویند. در این میان اما آنچه برای این قدرت ها از اهمیت بالایی برخوردار است اطلاع از تأثیرات سلاح های مرگبار ساخته کارخانجات خود در صحنه عمل می باشد و به همین دلیل هم هست که به دنبال گزارش این خبر هیات های تحقیقی آمریکایی-فرانسوی، سریعاً به بازدید از منطقه ای که حمله شیمیایی در آنجا صورت گرفته اعزام شدند تا به "بررسی" نتایج و تأثیر این سلاح ها بپردازند. از این جنبه نیز رویدادهای اخیر در استفاده از سلاح های شیمیایی، پیش از هر چیز، رسوا کننده چهره تبهکار قدرت های امپریالیستی ست.

واقعیت این است که استفاده داعش از سلاح شیمیایی در جبهه های جنگ و علیه توده های تحت ستم منطقه، نه نشانگر ارتقاء سطح و توانایی های ضد خلقی جنگی این نیروی وابسته و جنایتکار بلکه جلوه دیگری از توحش و بربریتی است که ذاتی هر نیروی وابسته به امپریالیسم می باشد. به خصوص که در گذشته نیز نیرو های اپوزیسیون دولت سوریه از سلاح های شیمیایی استفاده کرده و حتی حامیان داعش چندی پیش در حال حمل مواد شیمیایی مرگبار در ترکیه دستگیر شده بودند.

سلاح شیمیایی در دست تبهکاران داعش، یکی از نتایجش این خواهد بود که به این جریان امکان می دهد توازن نظامی قوا بین خود و متحدینش با مخالفین را تا حدی بر هم زده و قدرت مانور بیشتری برای این نیروی وابسته فراهم آورد تا سیاست های ضد خلقی وسیعتری را به پیش ببرد. یکی از نتایج کاربرد سلاح های مرگبار شیمیایی گسترش سایه ناامنی و وحشت فزونتر بر زندگی پر درد و رنج توده های محروم و زحمتکش منطقه خواهد بود. از آنجا که داعش زائده ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا و شرکاء در منطقه است، مسلح ساختن آن به سلاح شیمیایی نمایانگر نقشه های باز هم جنایتکارانه تر اربابان داعش علیه کارگران و خلق های تحت ستم و رقیبای آنها در منطقه می باشد. این واقعیت ضرورت افشاء و مقابله وسیعتر و هر چه یکپارچه تر توده های تحت ستم و نیروهای آزادیخواه با حامیان آشکار و پنهان مزدوران داعش یعنی امپریالیست ها و دولت های وابسته به امپریالیسم در منطقه را با برجستگی هر چه بیشتری مطرح می کند.

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و

بختک حزب توده خائن"

(قسمت آخر)

خوانندگان گرامی!

بدنبال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق

چریکهای فدائی خلق



و بختک حزب توده خائن، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" میبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش پایانی این کتاب می باشد که نوشته ای با عنوان "رفیق اسکندر و آئینه خیانت اکثریت" اختصاص دارد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

کاروان بلند فتح

آئینه سگندر

آنگاه با این اسامی که در روزهای گذشته در اخبار و نشریات دیده می شود، کاروان بلند فتح را می بینیم که در مسیر مبارزات فدائی خلق ایران گام برداشته است. این کاروان با وجود اینکه در این مسیر با دشمنان و موانع متعددی روبرو شده است، اما با اراده و شجاعت فراوان، در راه تحقق اهداف خود، قدم به قدم پیش می رود. این کاروان از جوانان و مبارزان انقلابی تشکیل شده است که با ایمان و تعهد فراوان، در راه آزادی و استقلال کشور، جان و مال خود را فدا کرده اند. این کاروان با وجود اینکه در این مسیر با دشمنان و موانع متعددی روبرو شده است، اما با اراده و شجاعت فراوان، در راه تحقق اهداف خود، قدم به قدم پیش می رود.

مسلح کردن توده ها ضامن پیروزی خلقهای ماست

برای اسکندر این موضوع مطرح بود که "چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت رفقای واقعاً فدائی و خیلی از جوانان انقلابی تازه پیوسته به "سازمان" مطرح بود که چرا در شرایطی که هنوز سلطه امپریالیستی و مناسبات بورژوازی وابسته در کشور پا برجا بوده و خواست های برحق و انقلابی توده ها متحقق نشده، و انقلاب هنوز به ثمر نرسیده است، نباید از توده های انقلابی ایران در مقابل حملات رژیم جمهوری اسلامی و دژخیمان اش دفاع کرد و مبارزه مسلحانه آنها را تقویت و در این راه به آنها یاری رساند! اما، سازمان قرار گرفته بودند که با منطق چنین سئوالاتی بیگانه بودند و مسلماً عناصر بعداً اکثریتی شده هم که بر موج خون شهدای گرانقدر فدائی و دست آوردهای ارزشمند مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق سوار شده بودند، نقش بزرگی در بازداشتن اسکندر ها برای گام برداشتن در این جهت انقلابی ایفاء کرده و در جهت تثبیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی حرکت کردند.

حاضر شدند نه فقط به جنایات و خونریزی های این رژیم در حق توده های وسیع مردم ایران مهر تأیید بزنند، بلکه با اقدامات عملی خود نیز تا آنجا که توانستند به یاری مزدوران دست اندر کار و پاسداران جمهوری اسلامی، این یکی از درنده خوترین حکومت های ضد خلقی تاریخ در سرکوب خونبار مردم ایران شتافتند. آنها در این راه با پست ترین و رذل ترین جنایتکاران جمهوری اسلامی چون لاجوردی ها نیز به همکاری عملی دست زدند. آری، اکثریتی ها متن فوق را در شرایطی نوشته اند که رژیم جمهوری اسلامی با حمله جنون آسا و کشتار زن و مرد و جوان و پیر و کودک- از میان آگاه ترین و شریف ترین توده های مردم ایران- دریائی از خون در کشور به وجود آورده بود؛ و اینها که در چنین شرایطی به همکاری با جنایتکاران و "کتیف ترین موجودات جهان" مشغول بودند، طبیعی است که رفیق گرامی سیامک اسدیان (اسکندر) را به این دلیل که با پاسداران خون آشام جمهوری اسلامی به درگیری مسلحانه پرداخته بود، محکوم و مجرم نشان دهند.

همانطور که دیده می شود در این متن، رفیق اسکندر عزیز که عاشق رهائی و آزادی زحمتکشان و توده های ستم دیده ایران بود و سلاح اش را درست در خدمت به این هدف به کار می گرفت، عاشق صرف سلاح جا زده شده. اما، اعتراف به جایی هم کرده اند وقتی نوشته اند که

رفیق سیامک اسدیان یکی از یاران دکتر هوشنگ اعظمی، پزشک مردمی و انقلابی معروف بود که در سال ۱۳۵۲ به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و سعی کرد همه وجود خود را در راه تحقق آرمان های انقلابی این سازمان قرار دهد.

تشکیلات با نیروهای جدید و جوان بر ضرورت انعکاس هر چه بیشتر تحلیل‌ها و مواضع سازمان به داخل ایران تأکید نموده و از تک تک رفقا خواست که بیش از گذشته و با انرژی هر چه بیشتری در جهت تحقق این ضرورت‌ها گام بردارند. نشست در آخرین قسمت کار خود طبق سنت همیشگی، مرکزیت جدید سازمان را برای دور آتی انتخاب نمود و آنگاه با سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

چریکهای فدایی خلق ایران
شهریور ۱۳۹۴

این گزارش تصویری روشن از ریز هزینه‌ها و منابع درآمد تشکیلات ارائه شده بود و از آنجا که درآمد‌های تشکیلات صرفاً از طریق حق عضویت اعضا، فروش نشریات و کمک‌های مالی فعالین و دوستداران سازمان تهیه می‌شود، نشست ضمن بررسی گزارش مالی، بر ضرورت تلاش هر چه بیشتر جهت جمع‌آوری کمک‌های مالی و تقویت بنیه مالی سازمان که شدیداً زیر فشار کمبود منابع مالی قرار دارد تأکید گذاشت.

به این ترتیب پس از چند روز کار فشرده و تعیین چهارچوب فعالیت‌های آتی سازمان، نشست ضمن ارج‌گذاری بر فعالیتهای انجام شده و به خصوص گسترش صفوف

گزارشی از نشستِ وسیعِ تشکیلاتی..... از صفحه آخر

در جریان بررسی گزارش تشکیلاتی و مباحثاتی که رفقا انجام دادند همه شرکت‌کنندگان فرصت یافتند نظرات و پیشنهادات خود را با بقیه رفقا در میان گذاشته و پیشنهادهای ارائه شده را تکمیل نمایند. با توجه به این ملاحظات گزارش تشکیلاتی به تصویب نشست رسید. سپس گزارش مالی که ضمیمه گزارش تشکیلاتی شده بود بطور مجزا مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به اینکه در

گزارش نشست عمومی فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

نشست فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، با شرکت فعالین سازمان از کشورهای مختلف برگزار شد. این نشست فرصتی بود تا تعداد قابل توجهی از رفقا گرد هم آمده و در طول چند روز حول مسایل ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در فضایی صمیمانه و رفیقانه به بحث و تبادل نظر بپردازند و بویژه حول چگونگی گسترش هر چه بیشتر فعالیتها و صفوف چریکهای فدایی خلق ایران بحث و گفتگو کنند.

پس از افتتاح نشست و بدنبال اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی جان باختگان آزادی و سوسیالیسم و بخصوص شهدای چریکهای فدایی خلق، جلسه با انتخاب گردانندگان و منشی‌های نشست آغاز شد. بخش بعدی نشست به بررسی گزارش‌هایی اختصاص یافت که تشکیلات در مورد موقعیت فعلی و وظایف پیش‌رو در عرصه‌های سیاسی و نظری و تشکیلاتی در اختیار رفقا قرار داده بود که تمامی رفقا فرصت یافتند راجع به آنها مفصلاً بحث کرده و نظرات و پیشنهادات خود را ارائه کنند.

در ادامه نشست، هر یک از رفقا گزارشی از فعالیتهای مبارزاتی فعالین چریکهای فدایی خلق در کشورهای خود را به اطلاع جمع رساندند. یکی از نقاط مشترک کلیه گزارشات ارائه شده، تأکید بر مواضع انقلابی صحیح سازمان و گسترش نفوذ تشکیلات و بررسی موقعیت آن در جنبش و همچنین انعکاس بیشتر مواضع انقلابی سازمان در داخل کشور بود که به نوبه خود به بحث‌هایی حول چگونگی گسترش هر چه بیشتر فعالیت‌های انقلابی سازمان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دامن زد. در جریان این گردهمایی بزرگ، کمیته برگزارکننده نشست با سازماندهی قبلی چندین کارگاه آموزشی حول مسایل مهم نظری و سیاسی و تشکیلاتی و همچنین تاریخ سازمان را برگزار کرد. این کارگاه‌ها یکی از دستاوردهای بسیار مثبت نشست فعالین سازمان و تجربه‌ای بود که همگی رفقا با اتفاق نظر خواهان تداوم و ارتقا آن در نشست‌های آتی شدند. نشست وسیع فعالین چریکهای فدایی خلق پس از چند روز کار پیگیر و سازنده با خواندن سرود انترناسیونال در فضایی پر شور و صمیمی به کار خود پایان داد.



صدها نفر از کارگران شهرداری شهر نیویورک بی‌خانمان (۱) می‌باشند!

بر طبق گزارش روزنامه "نیویورک پست" صدها تن از کارکنان شهرداری شهر نیویورک به دلیل دستمزدهای بسیار پایین و گرانی شدید حواجی زندگی، در فقر و فلاکت به سر برده و بی‌خانمان می‌باشند. این کارگران اجباراً شب‌ها یا در پارک‌ها یا در ماشین‌های کارشان بسر می‌برند. یکی از کارگران شهرداری نیویورک در مصاحبه با خبرنگار "نیویورک پست" می‌گوید: "کار من بسیار سخت هست، من هر شب گریه می‌کنم و باورم نمی‌شود که این مسئله برای من اتفاق افتاده است. من بسیار سخت کار می‌کنم. هر انسانی دوست دارد بتواند حمام کند و لباس‌هایش را بشوید. هیچ‌کس نمی‌داند ما چه می‌کشیم و شرایط زندگی ما چقدر دردناک می‌باشد".

به گزارش این نشریه، حد متوسط حقوق این بخش از کارگران شهرداری حدود ۱۴۰۰ دلار در ماه می‌باشد و این در حالی است که اجاره یک آپارتمان کوچک در نیویورک با کمترین امکانات، حداقل ۱۴۸۵ دلار در ماه می‌باشد. به این ترتیب با چنین حقوقی، کارگران حتی اگر به فرض محال هیچ هزینه دیگری هم نداشته باشند قادر به تهیه مسکن نخواهند بود. و دردناکی این واقعیت در این است که این تصویر حیات کارگری که فاقد کار می‌باشد نیست، بلکه شرایط زندگی کارگری را به نمایش می‌گذارد که هر روز کار می‌کند و هر ماه هم حقوق‌اش را می‌گیرد! گزارشات منتشر شده در رابطه با کسانی که فاقد محلی برای سکونت می‌باشند - و معمولاً همه حقیقت را نیز بیان نمی‌کنند - نشان می‌دهند که در نیویورک نزدیک به ۶۰ هزار نفر بی‌خانمان وجود دارند که ۲۵ هزار نفر از آن‌ها کودکان خردسال می‌باشند. اما این که چه تعداد از این بی‌خانمان‌ها را کارگران شاغل تشکیل می‌دهند، آمار روشنی در دست نیست.

علیرغم انتشار چنین گزارشاتی، شهردار نیویورک تعداد این کارگران بی‌خانمان را کمتر از حد گزارش داده شد اعلام می‌کند و در عین حال راه حلی برای رفع این شرایط نیز ارائه نمی‌دهد. جالب است بیل دی بلاژیو - به عنوان شهردار این شهر بزرگ به لاپوشانی واقعیت دهشتناک بی‌خانمانی در این شهر برخاسته است. او خود همواره میزبان دولتمردان بسیاری از سراسر جهان در نیویورک بوده و عملاً با صرف میلیون‌ها دلار از دسترنج همین کارگران بی‌خانمان، هزینه‌های چنین پذیرائی‌هایی را فراهم نموده و با استقرار هزارها پلیس در هر گوشه‌ای از شهر، شرایط امنی برای میهمانان خود آماده می‌کند. اما مقاماتی نظیر وی حاضر نیستند تا یک زندگی حداقل امن و انسانی‌ای را برای کارگران زحمتکش شهرداری این شهر مهیا سازند.

سیتامبر ۲۰۱۵

گزارشی از نشستِ وسیع تشکیلاتی چریکهای فدایی خلق ایران

اخیرا سازمان ما نشست وسیع تشکیلاتی خود که بر اساس اساسنامه سازمان، نقش و وظایف کنگره را ایفا می کند را برگزار نمود. همچون همیشه یکی از وظایف این نشست که در فضای صمیمانه و رفیقانه برگزار شد بررسی فعالیت های انجام شده در فاصله دو نشست وسیع تشکیلاتی و تعیین رئوس فعالیت های آینده بود. بنا به روال کار همیشگی چنین نشست هائی در ابتدا به یاد و خاطره همه جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و به ویژه کمونیست هائی که در صفوف چریکهای فدائی خلق در مصاف با دشمن دلیرانه جنگیدند و جان باختند یک دقیقه سکوت اعلام شد. سپس مقررات ناظر بر نشست طرح و به تصویب رفقا رسید. به دنبال این امر، نشست به ترتیب به بررسی مسائلی که در صورت جلسه خود داشت پرداخت. در راس این مسائل بررسی گزارش سیاسی مرکزیت قرار داشت که قبلا در اختیار رفقا قرار گرفته بود. در جریان این بررسی همه شرکت کنندگان در نشست امکان یافتند ملاحظات خود را در این رابطه طرح و پیشنهادات و انتقادات خود را برای تکمیل و نهایی کردن گزارش، به اطلاع بقیه شرکت کنندگان برسانند.

محور اصلی این گزارش به بررسی شرایط اقتصادی شدیداً نابسامان و بحرانی کنونی و تاثیرات و نتایج بحران نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه و بویژه بر روی زندگی و مبارزات کارگران و ستمدیدگان اختصاص یافته بود که در نتیجه تحریم های قدرتهای بزرگ - عمدتاً به بهانه پروژه هسته ای جمهوری اسلامی- ابعاد آن شدید تر شده بود. بحرانی که به اعتراضات کارگری ابعاد هر چه گسترده تری بخشیده و پتانسیل خیزشی اعتراضات مردمی را بطور محسوسی بالا برده است. این واقعیت و وحشت از شورش گرسنگان سردمداران جمهوری اسلامی را به تکاپو واداشته تا برای حفظ سلطه جهنمی خود به هر ترفندی متوسل شوند و از جمله در مذاکرات با امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا و در کل با اعضای شورای امنیت سازمان، حول "پرونده اتمی" (که به مذاکرات جمهوری اسلامی با ۱+۵ معروف شده) مدعی "نرمش قهرمانانه" گردند. در این گزارش تاکید شده بود که گرچه تاثیر این تحریم ها در وخیم تر کردن اوضاع اقتصادی جامعه غیر قابل انکار می باشد اما واقعیت این است که بیکاری و فقر و فلاکت گسترده ای که دامن توده های رنج دیده را گرفته قبل از هر چیز نتیجه سلطه نظام سرمایه داری حاکم و بحرانی که ذاتی آن بوده، می باشد. به عبارتی دیگر، وضعیت بحرانی کنونی با اعمال تحریم ها به وجود نیامده بلکه این وضع، با تحریم ها تشدید شده است. در گزارش مزبور تاکید شده بود که از ویژگی های این بحران، رکود و تورم توأمان است، امری که عملاً کمر اقتصاد کشور را شکسته و ابعاد بیکاری کارگران را تشدید نموده است. از آنجا که دولت روحانی چنین تبلیغ می کند که با لغو تحریم ها مشکلات کشور و از جمله معضلات اقتصادی بر طرف می گردد، مذاکره با ۱+۵ برای لغو تحریم ها عملاً سیاست دولت یازدهم و دیپلماسی خارجی او را به خود مشغول کرده است. به همین دلیل بخش دیگری از گزارش سیاسی به تحلیل مذاکرات فی مابین جمهوری اسلامی با قدرت های بزرگ در رابطه با پروژه هسته ای جمهوری اسلامی اختصاص یافته بود. در گزارش، ضمن بررسی توافقات انجام شده و احتمالات گوناگون تاکید شده بود که جمهوری اسلامی از اولین روز راه اندازی پروژه هسته ای خود: "جهت تامین منافع اربابان خود بر طبل پروژه ای کوبید که تنها در جهت منافع امپریالیست ها و به ضرر مصالح توده های در بند ایران بود". بعد از برشمردن این واقعیت تاکید شده بود که این پروژه هر آینده ای پیدا کند: "یک اصل خدشه ناپذیر باقی می ماند و آن اینکه تا جمهوری اسلامی بر سر کار است همواره و همچون ۲۶ سال گذشته جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی در ایران و منطقه وارد ماجراجوئی هائی خواهد شد که در تقابل با مصالح مردم ما قرار دارند".

سپس گزارش به بررسی عروج داعش پرداخته و بر نقش غیر قابل انکار بنیادگرایی اسلامی به مثابه وسیله ای در دست امپریالیسم جهت گسترش نفوذ خود تاکید کرده بود. در جریان بررسی این گزارش که زمان کافی به آن اختصاص داده شد بحث های مفصل و سازنده ای در بین رفقا صورت گرفت و تحلیل های گوناگونی که در صحنه سیاسی کشور در زمینه محور های مورد بحث در گزارش وجود دارد طرح و مورد بحث قرار گرفتند. نشست سپس با در نظر گرفتن همه ملاحظاتی که رفقا طرح کرده بودند گزارش سیاسی را مورد تائید قرار داده و خواهان انتشار علنی آن شد.

به دنبال بررسی گزارش سیاسی، نوبت به بررسی گزارش تشکیلاتی رسید. گزارش تشکیلاتی مرکزیت سازمان رئوس کلی همه فعالیت ها و مسایلی که در این فاصله مقابل سازمان قرار گرفته بود را مورد بررسی قرار داد. یکی از نکات اصلی این گزارش واقعیت رشد تشکیلات و فعالیت های آن در فاصله بین دو نشست بود که مورد تاکید رفقا قرار گرفت. در این گزارش همچنین بر ضرورت گسترش هر چه بیشتر فعالیت های تشکیلات تاکید شده و با صراحت کمبودها و ضعف های موجود در این زمینه مطرح و مورد بحث قرار گرفته بود.

ادامه در صفحه ۲۷

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!